

دانش و فن

مجله هفتگی - شنبه ۲۴ جول ۱۳۵۳ - شماره ۴



Ketabton.com

بناغلی محمد نعیم بانباغلی هواری بومدین ملاقات نمود

نماینده دباختر آژانس اطلاع گرفته است که بناغلی محمد نعیم نماینده خاص بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم با هیات معینی شان شام ۱۴ حمل از ترابلس به الجزایر وارد گردیده در میدان طیاره از طرف وزیر تجارت الجزایر دوغیب وزیر خارجه آنکشور و عده دیگر از شخصیت های برجسته حکومتی الجزایر با گرمجوشی زیاد استقبال گردید.

قراریک خبردیگر بناغلی محمد نعیم روز ۱۶ حمل بانباغلی هواری بومدین رئیس دولت الجزایر ملاقات نمود.

طی این ملاقات که در فضای بسیار

دوستانه و صمیمانه و تفاهم که خاصه روابط مودت دوکشور است صورت گرفت راجع به علایق روابط دوکشور مسایل جهانی و اوضاع منطقه مذاکره و تبادل افکار بعمل آمد.

درین موقع بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه نیز حضور داشت.

بناغلی محمد نعیم بحیث نماینده فوق العاده رئیس دولت در مراسم

عزاداری ژورژ پومپیدو شرکت نمود

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که بناغلی محمد نعیم بحیث نماینده فوق العاده بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم در مراسم عزاداری مجلسی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فقید فرانسه که روز ۱۷ حمل طی مراسم خاصی در پاریس صورت گرفت شرکت نمود.

بناغلی محمد نعیم برای این منظور از

الجزایر به پاریس وارد شد.

خبرنگار باختر اطلاع داده است که روز ۱۷ حمل بیرقهای دولتی جمهوری افغانستان نیز به این مناسبت نیمه افراشته بود.

میله عنعنوی گل نارنج تجلیل گردید

میله عنعنوی گل نارنج شعبان محفل ادبی بعد از ظهر روز ۱۷ حمل با بیانیة وزیر اطلاعات و کلتور در جلال آباد تجلیل گردید. پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنگام افتتاح این محفل گفت: میله عنعنوی گل نارنج در پرتو نظام جمہوری و رنگ و کیفیت خاصی دارد و عقیده داریم احساسات ملی شعرا و ادبا در راه ترقی و تعالی کشور مفید و موثر واقع گردد.

در محفل میله گل نارنج که از طرف مدیریت عمومی اطلاعات و کلتور ولایت ننگرهار در باغ کرکب ترتیب شده بود یکمده از شعرا اشعاری را که به این مناسبت سروده بودند قرائت کردند.

بناغلی عزیزالله واسفی والی، برید جنرال ار کاترپ محمد یونس قو ماندان عسکری ولایت ننگرهار بعضی از اراکین وزارت اطلاعات و کلتور روسای دوایر، مامورین، معاریف و عده کثیری از اهالی ولایت ننگرهار درین محفل اشتراک کرده بودند.

محفل پس از اجرای کنسرت ساعت ۶ عصر خاتمه یافت.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور قبیل از ظهر ۱۷ حمل از حفریات دوره هفتم تپه اشتر هده که تقریباً دوامه توسط هیات باستان شناسان افغانی آغاز شده است دیدن نمود.

از حفریات این دوره که دوامه دیگر فیز دوام میکند آثار دلچسپی که بالای تاریخ کریکوبودیک بیشتر روشنی می آید دست آمده است.

پوهاند نوین از مساعی باستان شناسان افغانی اظهار تشکر کرد.

دوسیه آرد گدامهای سیلوی هرگز فیصله گردید

نفر دیگر هر گدام به جریمه نقدی مبلغ دو هزار افغانی محکوم گردیدند.

منبع در زمینه دوسیه گدام شکر دو راهی پغمان گفت قرار حکم قضایی آن محکمه گدام دار به استرداد قیمت مال اختلاس شده مبلغ ۷۲۴۸۲ افغانی و شش ماه حبس محکوم گردید است.

منبع افزود دو نفر ما مور هیات مراقبت رایسی نسبت اتهام شان در قضیه متذکره هر گدام به مبلغ دو هزار افغانی جریمه نقدی محکوم شدند.

مال اختلاس شده شامل ۱۵۸۳ کیلوگرام شکر پغلانی ۹۱۱ کیلوگرام قند خشکی ۱۳۱۱ بوری خالی و ۴۶ عدد بار جامه میباشد.

محکمه اختصاصی گدام های دلتی دوسیه مربوط گدام آرد سیلو مرکز را که در سال ۱۳۴۶ تکمیل و ملتی گذاشته شده بود پس از تحقیق و بررسی روز ۲۱ حمل حل و فصل کرد یک منبع ریاست محکمه اختصاصی گدام های دلتی گفت معادل ۴۱۵۴۰۸۰ افغانی قیمت مال اختلاس شده میباشد که گدام دار هر بوط علاوه بر سه سال حبس به استرداد آن محکوم گردیده است.

منبع علاوه کرد مال اختلاس شده شامل ۳۷۳۰۶ کیلو و ۳۸۳ گرام آرد یک تن و چهار صد و سی کیلو گرام آرد جواری و ۹۷۲۰ تخم بوری امر یگایی میباشد.

منبع علاوه کرد از جمله چهار نفر ما مور متهم در قضیه متذکره یک نفر برائت و سه

روز صحت روز ۱۸ حمل تجلیل گردید

مواد غذایی و عادات مناسبه صرف غذا و همچنان طرق سالم تغذیه تبلیغات صورت گرفت.

همچنان روزنامه ها، جراید و مجلات کشور روز ۱۸ حمل نشرات فوق العاده داشته و در زمینه مضامین و مطالبی رانشر نمودند.

رادیو افغانستان نیز پروگرام خاصی

به مناسبت روز صحت تنظیم و پخش کرد.

روز جهانی صحت امسال تحت عنوان غذای بهتر برای صحت بهتر مسردم جهان روز ۱۸ حمل تجلیل گردید.

تجلیل این روز در افغانستان با بیانیة پوهانده دکتور نظر محمد سکندر وزیر صحتیه که شام شنبه ۱۷ حمل از رادیو افغانستان نشر شد آغاز گردید.

روز ۱۸ حمل به این مناسبت محافل در مرکز ولایات کشور برگزار گردید و در آن راجع به اهمیت، سوء تغذی و پسر ایلم های مربوط به افراط و تفریط غذا حفظ الصحة

کسرات غله و لت تا یک فیصد منظور گردید

مجلس عالی وزراء اخیراً تصویب کرد تا با در نظر داشت شرایط جوی و اقلیمی مملکت و مطابق به شرایط فنی و تخنیک بین المللی مجرای کسرات گدام های سیلو تا یک فیصد رعایت گردد.

این مجرای شامل گندم گدام های سابق سیلو که بصورت فنی و اساسی نیورده و یک مدت زیادی در چنین گدام ها باقی مانده است نیز میباید.

مشروط بر اینکه تصدیق و اسناد از طرف والیان مر بوط و نظریه هیات بعد از استیذان ریاست ارزاق ارائه گردد.

مجلس عالی وزراء اخیراً تصویب وزارت مالیه مجرای کسرات غله دولت را که از سالهای متعددی نزد گدام داران لاینحل مانده تا یک فیصد تصویب کرده و به منظوری رییس دولت رسانید.

یک منبع ریاست ارزاق و احتیاجات عامه وزارت مالیه گفت از سالهای زیاد به اینسو یک مقدار کافی غله دولت نزد گدام داران باقی مانده که موضوع از لحاظ مجرای کسرات آن از قبیل پتک خوردگی، رطوبت و ناپاکی گدام ها حل و فصل نگردیده است.

هیات انجمن دوستی اتحاد شوروی و افغانستان با وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات نمود

هیات انجمن دوستی اتحاد شوروی و افغانستان ساعت پنج عصر روز ۱۸ حمل با پوهانده دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات تعارفی نمود.

قرار یک خبر دیگر هیات مذکور قبل از ظهر روز مذکور با رئیس پوهنتون و همچنان رئیس و استازان پوهنشی پولی تخنیک ملاقات نمود و از شعب پوهنشی پولی تخنیک دیدن کرد.

پیام پوهاندا کتر نظر محمد سکندر

وزیر صحیه بدمناسبت روز صحی جهان

شوید .
الرحاب دیگر وظیفه تمام کسانی که در رشته های صحی و آموزشی مصروفیت دارند این است تا در روشنی ذهن عیاشه در ساحت غذا و تغذیه گوریده به تبلیغ حفظ الصحیه جهانی در چوکات اقتصاد خانوادگی بپردازد. این امر را از جایب مسلکی خود بداند .

امیدوارم فعالیت های موسسه صحی جهان اقداماتی که در زمینه تعمیم صحیح جهانی توسط این سازمان انجام می یابد منتج به نتایجی گردد که مردم جهان خواستگار آنند و فراموش شده مراتب سیاستگذاری خود مردم افغانستان را بخاطر کمک های همیشه ساز مان جهانی و موسسات اختصاصی دیگر مربوطه آن مانند موسسه خوراکی و زراعت جهان ، پروگرام غذایی جهان ، یونیسف و همه موسسات و اشخاصیکه در راه کمک به این مامول بزرگ خدمت مینمایند ابراز داشته و روز صحت جهانی را که امروز در کشور ما تجلیل می یابد افتتاح می نمایم .

تقریه و پیشرفت هر چه بیشتر وضع صحی همه هموطنان عزیز را تحت نظام جوان و مترقی جمهوری افغانستان و کافه مردم جهان را آرزو میکنم .

زراعت و مالداري و بلند بردن سوپه تولیدات که خود در تغییر وضع اجتماعی و بلند بردن سوپه حیاتی نقش عمده ای دارد وضع غذا را در جهان بهتر خواهد ساخت
حکومت مترقی دریالیسی های ملی خود کاملاً متوجه این اصل مهم شده اند .
وزیر ملی دریایی (خطاب به مردم) به انکشاف در ساحت زراعت و تولیدات و حفظ الصحیه توجه زیادی مینماید داشته اند و آرایه وضاحت تام ترسیم نموده اند .

وزارت صحیه دولت جمهوری افغانستان بنامی ازین مرام پر ارزش با طرح و تطبیق پروگرام های گوریدگی که توسط آن و در چوکات افغان روغتیا پروگرام بتواند از طریق خدمات صحی اساسی در مورد تعلیمات تغذیه و تدابیر آفات مربوط به تغذیه به اکثریت مردم افغانستان خدمت نماید تحت نظام جدید شعبه غذایی در موسسه صحت عامه توسعه یافته و پروگرامهای عملیاتی آن طرح گردید . امیدما اینست که با تطبیق پروگرام های مربوطه وزارت صحیه بتواند اهداف اساسی نظام مترقی افغانستان را بر آورده سازد در عین زمان انتظار ما از تمام هموطنان ما اینست که در تطبیق پروگرام های صحی میدهکار مابوده همچنان بکوشند با استفاده از اساسات عملی بخود مفید واقع

و یا سایر قسم امراض میشوند از جانب دیگر صدها نفر دیگر مواجه با امراض چاقی و تشویشات میتابولوژی اند .
سوء تغذیه یکی از مشکلات بزرگ جهان روبرو انکشاف امروزی است که بیشتر به اطفال صدمه مینمزد . کمی و یا فقدان پروتین ویتامینها و دیگر املاح شاید واقعا از اثر کمبود غذا باشد و یا هم به بیشتر احتمال مربوطه به عدم اطلاع کافی اصول تغذیه بوده که در دو حالت منجر به پائین آمدن مقاومت جسمی اطفال گردیده و فیصاحت اطفال را بلند نگه میدارد .

ازجانبی این امراض با تاثیرات جسمی و روحی خرابی که وارد می آورند باعث آن میشوند تا افراد جامعه فردا جسما یا روحا غلیل و مریض باز آیند .
چنانچه کمی ویتامین ای به کوری و کمی ویتامین دی به سوء شکل عظام و استخوانها منجر شده میتواند . مثال های زیاد و وخیم دیگری امراض سوء تغذیه نیز موجود است که تفصیل آن باعث اطاله کلام خواهد بود .
ازین روبرو نظر ماسمترین قدم در راه اصلاح شرایط تغذیه عبارت از تعمیم معلومات علمی سوپه مردم و برای مردم توسط تعلیمات صحی است ازجانب دیگر لازم به تذکار است که و تیره انکشاف مخصوصا در ساحت

هموطنان گرامی !
بیست و شش سال قبل موسسه صحی جهان بخت یکی از موسسات اختصاصی ملل متحد در چوکات سازمان مذکور تاسیس شد و از همان وقت افغانستان بخت یکی از اعضای وفادار آن همه ساله در تجلیل روز صحت جهانی و در تعمیم و تطبیق اهداف آن اقدام نموده است .

موسسه صحی جهان جهت بیداری آذهان کافه مردم جهان روز صحت جهانی را همه ساله وقت یکی از عناوین مهم و برجسته سحت عامه میسازد امسال عنوان روز صحت جهانی عبارت است از: (غذایی بهتر برای صحت بهتر) در واقع این موضوع یکی از مشکلات عمده ای را تشکیل میدهد که بیشتر جمعیت های انسانی به آن رویرواند .
برای من افتخار بزرگی است که امسال در بر تو نظام جمهوریت این روز خجسته را ماوند سا پر اعضای موسسه صحی جهان تجلیل نموده و این روز را که مصادف با سالگره موسسه صحی جهان یعنی هفتم ماه اپریل است برای همه مردم جهان فرخنده میخوایم . واقعا در جهان بزرگ ما امروز موضوع غذا و صحت یکی از مشکلات عمده ای است که توجه جدی هنگامی را ایجاب میکند در جهان امروز در حالیکه از یک جانب صدها نفر از قحطی و گرسنگی میمیرند

د حیاتنی لیک ، اوست د کورسونو دینو و نکو د روز لولم پرنی کورس پرا نمستقل شو

د کوهدهامن د سیمی د کرنی د کوریت او کور پرا تیف د ژوندانه د اپتیاؤ د لیک او لوست د دائمی کورسونو دینو و نکو او پلنو تکی د ژوندانی لومری کورس دوری ۲۰ له بیسوانی سره د مبارزی داناری مرستیال بناغلی فتح محمد منتظر پرا نیست .
دغه کورس د پرا نستلو په غونبه کی چه دری اونی به روان وی د ژوندانه د اپتیاؤ د لیک لوست د پروزی او د کرنی د کوریت او کور پرا تیف د پروزی په کار کونکو سر پیره دیو نسکو د متخصصینو د هیات رئیس دکتور صرفاء د نری د خوراکی شیانو او کرنی د موسسی د متخصصینو د هیات رئیس بناغلی لوفن او په نفوسو پوری د پروپو چارو د پاره دملگر و ملتو د مرستو د صندوق نماینده بناغلی نلسن هم برخه اخیستی وه او دخپلو مربوطو موسسو په نمایندگی بی په ویناؤ کی د ژوندانه د اپتیاؤ د لیک لوست د فعالیتونو په پرمختیولو او پراختیا کی د هر دوول مالی او معنوی مرستو و عمده ورگړه .
پروژه دیو نسکو ، د نری د خوراکی او کرنی د موسسی په همکاری او دسویسدن د بین المللی پراختیا موسسی په مالی مرسته د کوهدهامن او بغلان په حوزو کی د تطبیق لاندی نیول شویده .
دغو تکی په پای کی د پیرچه کوت ولسوال بناغلی محمد نعیم د قره باغ او شکروری د ولسوالیو اود کوهدهامن دخلکو په نمایندگی دیوهتی دوزارت دغه اقدام بڼه هر کلی و کور اوددلی ولسی چاری په مقبولو کی بی دخلکو تباری خرگند کی .

شوروی اتحاد له مورگانو او ملخوسره په مجادله کبیبی بی بدله مرسته کوی

بناغلی علی محمد او په کابل کی د شوروی اتحاد د لوی سفارت د اقتصادي مستشار بناغلی تیتوف لخوا لاس لیک شو .
دغه تړون له مخی له دغی مرستی سره یوځای د شوروی ماهرانو یو پنخلس کمیټ هیات چه درملو شیندلو په مو تړونو به

بناغلی علی محمد او په کابل کی د شوروی اتحاد د لوی سفارت د اقتصادي مستشار بناغلی تیتوف لخوا لاس لیک شو .
دغه تړون له مخی له دغی مرستی سره یوځای د شوروی ماهرانو یو پنخلس کمیټ هیات چه درملو شیندلو په مو تړونو به

شوروی اتحاد پنځه سوه ټنه بی اچ، سی پودر او شل ټنه د ژنگ سلفات دملغو په خلاف مجادلی اود مورگانو دورکولو په مقصد له افغانستان سره بی عوضه مرسته کوی.
د دغی مرستی مربوط تړون دوری ۲۰ د کرنی او اوبو لگولو دوزارت د نباتاتو دساتنی د رئیس

فابریکه سممنت غوری به ظرفیت نهایی فعالیت میکنده

فابریکه سمنت غوری از فروش سمنت در هشت ماه اخیر سال گذشته نودودو میلیون و چهارصدو پنجاه و هشت هزار افغانی بدست آورده است .
یک منبع فابریکه سمنت غوری ضمن اظهار این خبر گفت در هشت ماه اخیر سال ۱۳۵۲ شصت و نه هزارو هفتصدو بیست و پنج تن سمنت در فابریکه تولید گردیده که بمقایسه تولیدات هشت ماه سال ۱۳۵۱ بیست و هشت هزارو پنجاه و بیست و یک تن بیشتر میباشد .
منبع علاوه کرد همچنان طی همین مدت هفتادو یک هزارو و یکصد و بیست و دو تن سمنت از تولیدات سال ۱۳۵۲ فابریکه بفروش رسیده که نسبت به فروشات هشت ماه اخیر سال ۱۳۵۱ آن بیست و نه هزارو یکصد و چهل و یک تن اضافه میباشد .
منبع در جواب سوالی گفت از زنده جوزای ۵۲ تا چارده حمل امسال سی و پنج هزارو شصت و دو تن سمنت به اتحاد شوروی صادر گردیده است .
منبع در اخیر گفت علت انزایش در فروش سمنت بکار افتادن فابریکه به ظرفیت نهایی میباشد .
فابریکه سمنت غوری در بیست و چهار ساعت چهارصد تن سمنت تولید می کند .

بناغلی علی محمد او په کابل کی د شوروی اتحاد د لوی سفارت د اقتصادي مستشار بناغلی تیتوف لخوا لاس لیک شو .
دغه تړون له مخی له دغی مرستی سره یوځای د شوروی ماهرانو یو پنخلس کمیټ هیات چه درملو شیندلو په مو تړونو به

شفاخانه ۳۰ بستر قلعه نو افتتاح گردید

عمارت شفاخانه سی بستر قلعه نو که باصرف پنج میلیون و پنجاه هزار افغانی تکمیل گردیده روز ۱۹ حمل توسط بناغلی عبدالسلام والی بادغیس افتتاح گردید .
عمارت این شفاخانه مجهز با شش بیات داخله ، جراحی اتاق عملیات ، گلفیسک دندان لابراتوار واکسریز میباشد .
ضمن بیانیه ای والی بادغیس اظهار امید نمود که شفاخانه مرکز آن ولا بتدریج توسعه و گسترش خدمات صحی برای اهالی صدر خدمتی گردد .
همچنان دکتور عبدالرشید واسعی امر صحت عامه آن ولایت در باره خصوصیات شفاخانه که باصرف پنج میلیون و پنجاه هزار افغانی از بودجه دولت توسط دستگاه

بناغلی ابوبکر محزون یک تن از مزاریف قلعه نو بنیاندگی از شهربان از تو جس دولت جمهوری اظهار سپاس سکنداری کرد .
ساختمانی علمند بصورت یک طبقه اعمار گردیده ، معلوماتی به حاضرین ارائه نمود .
در مراسم افتتاح شفاخانه روسای دوایر عمده ای از شهربان قلعه نو حاضر بودند .



شنبه ۲۴ حمل ۱۳۵۳ برابر ۲۰ ربیع اول مطابق ۱۳ اپریل ۱۹۷۴

غذای بهتر برای صحت بهتر

غذای خوب مکفی و اصول تغذیه بهتر برای تامین صحت و سلامت انسان امریست نهایت ضروری درخور اهمیت بسیار. فقدان مواد غذایی همانطور که به صحت صدمه میزند بهمان اندازه سوی تغذیه و عدم آشنایی به اسلوب و شیوه های بهتر آن منجر به بروز امراض مختلف میگردد.

انسانها با همه سعی و تلاش که در جهت تدارک و تهیه مواد خوراکی و شیوه بهتر استفاده از آن بخرج میدهند، باز هم گرسنگی و کمبود مواد غذایی یکسوم حصه نفوس جهان ما را تهدید میکند و این معضله بیشتر دامنگیر مردمیست که در ممالک رو به انکشاف بسر میبرند. تهیه مواد غذایی کافی برای همگان بستگی و مناسب عمیق به اقتصاد قوی و تولید سرشار دارد ازینرو در حله نخست تدارک مواد غذایی برای همگان مطرح است و بعد طرق استفاده بهتر از مواد که غذا نیست بیشتر داشته و نیاز مندی جسمی را مرفوع سازد.

برای استفاده بهتر از غذا به منظور تامین صحت بهتر، موسسه صحتی جهان روز صحت جهانی را امسال (غذای بهتر برای صحت بهتر) عنوان کرده است تا در زمینه از طرف تمام ممالک عضو این موسسه اقداماتی صورت بگیرد و برای تئور اذهان عامه تبلیغاتی انجام پذیرد.

از قرار معلوم وزارت صحتی در چوکات افغان روغیا پروگرام در مورد طرق اصولی تغذیه از طریق خدمات صحتی اساسی پلانهای روی دست دارد که به منصفه تطبیق گذاشته خواهد شد. تطبیق و عملی شدن این پروگرام بخصوص در روستاها و دهات کشور تا اندازه مفید و ثمر بخش بولاه میتواند. زیرا تبلیغ در جهت از یاد بخشیدن زرع موادیکه غذایت بیشتر دارند نتیجه مطلوب بار میارود.

برای تبلیغ و گسترش این موضوع تنها اقدامات وزارت صحتی کافی نیست بلکه مراجع دیگر یکه مناسب نزدیک با مساله غذا و زراعت دارند و بهمین ترتیب همکاری تمام مردم با ارتباط به رهنمایی وزارت صحتی شایان اهمیت بسیار خواهد بود.

تصمیم قاطع ، خلیل ناپذیر و دوام دار یک ملت میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

بالای چوکی می نشینند و ادا می دهند .
- حالا شما کاری کنید که آن شخص ازین تخلص منصرف شود . مثلا چه کاری .
- بنویسید که این نام مال من است .
- سو اگر آندیکر مجله را بخواند و غیر تقاضای شما را کند چه ؟
- شما باید لستی داشته باشید و اسمای مستعار تمام مردم را با تخلص هایشان درج این لست کنید . تا این مشکلات خلق نشود .
- مگر اینکار ممکن است ؟
- چرا نباید باشد ؟
- اول اینکار از وظیفه ما نیست فرض کنیم همین کار را گزاییم از کجا بفهمیم که مثلا دو شخص که یک تخلص مشترک دارند با هم خویش نباشند .
- راست میگوئید پس من چه بایست بکنم ؟
- از جایش بلند میشود و می گوید .
- من مضمونی خواهم نوشت و تخلص را در پیشانی آن با خط درشت درج خواهم کرد . اینطوری با آن شخص بزودی خواهم دید و دعوی ما صاف صاف خواهد شد .
- اختیار دارید ...

وقتی وارد دفتر مجله شد بانگاه های پر شکر تمام کسا نیرا که در اتاق بودند از نظر گذراند . این حالت برای چند لحظه متداول آمیخته با سکوت ادامه یافت . برای دیگران نیز این وضع عجیب مینمود . معجزانه ساکت و آرام باین مرد کسو چک اندام و مسن مینگر یستند . بالاخره یکی از همکاران مجله سکوت را شکست و گفت :
- با کسی کار داشتید ؟
- او همانطور که ایستاده بود بیا صدای خفه و مر تعشی گفت :
- من سالها قبل با روزنامه ها بخصوص با نامه های انیس همکاری داشتم و مضا مینم درین روز نامه به نشر میرسید .
- بعد روز نامه های را از جیبش بیرون کرده و گفت :
- این نوشته از من است اسم و تخلص من نیز در پیشانی آن نوشته شده ، نگاه کنید ، نفسی بلند میکشد و میگوید .
- ولی دو سال پیش یکی از نشریه ها مصاحبی را بایک نفر به نشر سپرده و او خودش را به تخلص من معرفی کرده است .
- چرا نمی نشینید ؟
- تشکر میکنم .



ممیزات مساوات اسلامی

ثانیاً - مساوات بین تمام زنان در نسبت شان چه قبل از ازدواج و چه بعد از ازدواج، بیک اصل بصدی خانوادگی، از حقوق مسلم هر فرد از افراد زنان بشمار می آید، زیرا از نگاه اسلام، پیوند ازدواج ارتباط و اتصال زن را از پدرش قطع نمی نماید و بلکه نسبت او را همانطور با پدرش حفظ میکند.

ثالثاً - مساوات در میان زنان درین قسمت که هر فرد از افراد زنان بدون استثنا مالک و متصرف مال و دارایی خود بوده در تصرف و استفاده از آن کمال اختیار و آزادی مطلق دارد.

این نکته در خود توجه و یادآوری است که در ماه ۲۱۷ قانون مدنی فرانسه این حق ثابت زنان سلب ساخته شده و چنان تصریح بعمل آمده که زن شوهر دار ولو که هنگام عقد ازدواج ملکیت های زن و شوهر از هم تفکیک و جدا ساخته شده و دارایی هر یک را متعلق بخودش هم نموده باشند، باز هم برای زن حق نمیدهد که طبق دلخواه و مطابق میل و اراده خودش در دارایی و ملکیت خویش، تصرف نماید، بلکه بر عکس برای شوهر حق میدهد که زن را اجازه ندهد بدون از اجازه و رضائیت وی مال خود را مورد تصرف قرار بدهد. اکنون نمونه هایی چند از تطبیق اصل عدالت و مساوات کامل اسلامی که در قوانین وضعی جهان ما، بدون مبالغه، قانونی با داشتن این ممیزه های خاص و حیاتی و انسانی سراغ نمیشود، به منظور روشنی بیشتر موضوع گذارش میدهیم.

یک: خانمی منما به (فاطمه) از قبیله بنی مخزوم، مرتکب عمل سرقت گردید در نتیجه، حکم بران شد که دست وی را قطع کنند و از آنجا نیکه این زن منسوب به قبیله

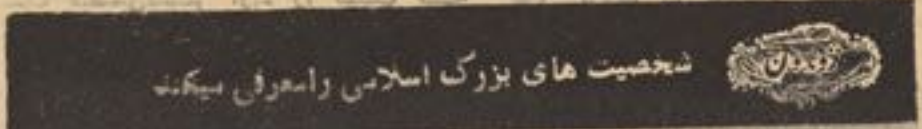
بنی مخزوم بود و بنی مخزوم از قبایل اشراف بشمار می آمد، تطبیق این حکم بروی نزد ایشان خرد کننده و ننگ آور بود، شخصی را بنام (اسامه بن زید) که فکر میشد نظر به محبتی که پیامبر اسلام با او دارد، حرف هایش را بپذیرد، نزد پیامبر سلام (ص) فرستادند تا در موضوع و ساطت نوده از اجرای این حکم بر فاطمه مخزومی صرف نظر شود.

حضرت محمد (ص) از شنیدن حرف های وی نهایت بر آشفت و این شقاوت خواهی (اسامه) دوستش را باخشم و غضب، بدینگونه پاسخ داد:

«اسامه! تو در مورد اجرای حدود

و مقررات خدایی و قانون بشری و در زمینه تطبیق صل عدالت و ساطت مینمایی؟! سپس جامع ترین و اساسی ترین خطاب خویش را در محضر مردم چنین ایراد فرمود:

(... مردمان پیش از شما هلاک شدند و به بدبختی گرویدند، بخاطر اینکه وقتی در میان ایشان شخص از طبقه اشراف، مرتکب عمل سرقت میشد، او را رها میکردند و قانون از مواخذه وی چشم می پوشید و چون فرد ضعیف و منسوب به طبقه پائین! اجتماع باین عمل دست میزد حکم قانون بنام ارزش هایش بروی تطبیق و جاری میگردید... سوگند بخدا که اگر (فاطمه) دختر محمد (ص)



حضرت سلمان

حضرت رسول خدا (ص) در مدینه خیزو برکت را با خود آورد، کینه و عداوت دیرینه قبایل اوس خزاج به صلح و برادری تبدیل شده تا میکه سلمان در یکی از کوچ های مدینه بغداد مت با داری مصروف بود تا یکبار شوری در مدینه نسبت قدوم رسول خدا (ص) با او اتفاق افتاد و او را از او آواز دادند که روزی سلمان بالای شاخ خرما مصر و ف جین خرما بود و با داری درسا به آن قرار داشت پسر کامای آن آمد و گفت: امروز از کوچه می گذشتم که مردم اوس و خزاج به اطراف مرتدی که از مکه آمده جمع بودند و میگفتند که او پیغمبر است چون سلمان این خیر را شنید از درخت فرود آمد و در چیزی که شنیده بود با وجود فشار بادارش در اندیشه گشت صبح گمان با تعجب اندکی در جاییکه رسول خدا (ص) با بارانش سکونت داشتند خود را رسانید، چنانکه داخل شد سر احترام خم نمود و گفت من غایبان شما ارادت دارم، اوصاف و خصایل شما صغاب تا آنرا قبلاً شنیده ام، این نطفه ناچیزم را که بجر شما کسیرا مناسب میدانم تقدیرم بران تان میکنم بعد آنرا میان دو دست رسول خدا (ص) نهاد و رسول علیه السلام دست خود را دراز کرد و به اصحاب فرمود گیسو

بخوانید. چون سلمان عمل رسول خدا (ص) را دید که هدیه را همه مشترک تناول کردند با خود گفت کسیکه از مال و اهل خود گذشته و ترک وطن نموده اهلیت نبوت را دارند همین شخص است مجلس رسول خدا را ترک گفت و فکر میکرد و آرزوی پیوستن را باینها داشت اما او بنده بنده بود نمیتوانست بدون اجازه آن جایی برود، در خوف آن بود که اگر با داریش شتون با او راه سختی و بد معاملگی پیش آمد خواهد کرد. بعد او چندین بار نزد رسول خدا (ص) آمد و عرض سلام کرد و بعد پیغمبر خدا (ص) من دیدم که شما زکا توصد فات را به تنها پی میخورید این عهد به ناچیز مرا بپذیرید پیغمبر خدا با یا رانش تعجبی سلمان را خوردند و در حقیقت دعای خیر کردند.

مرتکب این عمل گردد دستش را قطع خواهیم کرد). دو - یکی از یهودیان را با (علی ابن ابی طالب) خلیفه چارم اسلام، معامله پیش آمد و یهودی از موضوع بحضور خلیفه دوم اسلام شکایت برد و هنگام حضور ایشان، خلیفه آن یهودی را به اسمش خطاب کرد ولی علی ابن ابی طالب را با لقبش (ابوالحسن) مخاطب قرار داد و چون لقب نسبت به اسم محض، محترمانه تر بود، بنا بر آن حضرت علی ابن ابی طالب با آنکه خودش طرف دعوی آن یهودی واقع بود این طرز خطاب و پیش آمد خلیفه اسلام را یکنسوع عمل منافعی با تطبیق عدالت و مساوات کامل دانست و با وصف آنکه این امتیاز خلیفه بصورت قصدی و عمدی هم نبود آن را بروی خلیفه کشید و وانمود کرد که باسیتی هر دو طرف دعوا را یا به اسم شان و یا به لقب شان مخاطب قرار میداد.

سه - شخصی بحضور خلیفه دوم اسلام شکایت برد که (ابو موسی اشعری) قاضی وقت، در اجرای جزای شرابخواری بروی، از حد و چوکات لازم تجاوز کرده، طوریکه عسلاوه بر آن موی سرش را نیز تراشیده و رویش را هم سیاه ساخته است.

حضرت خلیفه این طرز اجراءات را دوران انصاف دانسته، به (ابو موسی اشعری) بدینگونه تهدیدی نوشت اگر این نوع عمل دوباره از تو سرزند، روی خودت را نیز مانند روی ایشان سیاه خواهیم ساخت و در محضر مردم تو را قرار خواهیم داد (...)

چار - یکی از افراد قبلی مصر نزد حضرت عمر فاروق شکایت کرد که پسر (عمر ابن العاص) حکمدار مصر بقیه در صفحه ۵۶

نتیجه انتخابات ریاست جمهوری فرانسه بکجا خواهد کشید؟

دو گویست در برابر یک چپی

دهدوی از موضوع شمول مجدد فرانسه در پیمان ناتو تذکری نداد و بلکه گفته است چنین فکری نزدش موجود نیست.

عقیده ارباب نظر این است که در این نخستین گویستی میا شد که تا مدت شش وی مورد نظر اتحادیه جمهوریست دموکراتیک گویست ها واقع شده است اما آوازه ای که فکر میشود شاید به داها ضرر برساند این است که وی تکس عایدات خود را برداشته است ولی اینکه این موضوع تا چه حد تأثیر سوء خواهد کرد معلوم شده نمیتواند.

ژسکار د استنگ

وقتی ژسکار دستنگ و زیر ما لیه فرانسه وارد مرحله ای شد که خود را به حیث گاندید کرسی ریاست جمهوری معرفی نماید گفت این کار را بغا طری میکند که میخواهد فرانسه را به سوی یک اکثریت بزرگونی اداره کند.

دستنگ که ۴۸ سال دارد و عضو حزب جمهوری خواهان آزاد را به پیاده دارد.

آراء عامه ای که در حوالی ۸-۹ اپریل نشر یافت و آراء ای که نتیجه آن بعداً نشر گردید بو شاحت نشان داد که

داموهمو عدو د هاست که از ادی های بیشتر مدنی را در فرانسه تا من میکند و حتی گفته است که هر گاه چپی ها برهبری میتران برنده انتخابات فعلی شوند در آن صورت منشور یادگار باره آزادی ها امضاء نموده در قانون اساسی آن کشور علاوه میکند. میتران گفته است آزادیها ای که بواسطه قوه اجراییه سو استعمال شده مجدداً تا من می نماید. ناظرین ابراز عقیده می نمایند که میتران در صورت احراز کرسی ریاست جمهوری در فرانسه اروپای شرقی دینامیت را حفظ نمی دویا کشور های اروپای غربی و آمریکا هم رابطه خویش را حفظ خواهد کرد.

میتران گویست ها را به از هم پانصدین اتحاد اروپا متهم ساخته و علاوه کرده که این عمل آنها باعث آن شده است که اروپای غربی در مقابل فشار آمریکا تسلیم شود.

از جانب دیگر از طرف گویست ها شایان دالما سابق صدر اعظم فرانسه و ژسکار دو دستنگ وزیر مالیه آنکشوردن مقابل عهد یگر و در برابر گاندید چپی ها مبارزات شانرا ادامه میدهند. مطابق آراء عامه ای که روز ۲۸ حمل در پاریس انتشار یافت و آراء ژسکار دو دستنگ فیصدی بیشتر آراء را نسبت به

مرگ نامها نی زورز پومپیدو رئیس جمهور فقید فرانسه بر روز سه شنبه دوم اپریل مخالفان و دوستان او را در یک حالت مشکلی برای انتخاب جاه نشین وی قرار داده است پومپیدو در جون ۱۹۶۹ به تعقیب جنرال دو گول فقید برای یک دوره هفت ساله مطابق قانون فرانسه بعیت رئیس جمهور انتخاب گردید. طوری که ملاحظه میشود پومپیدو قبل از آنکه یک دوره تقنینی را تکمیل کند مرگ گریبان گیرش شد.

تحلیل کنندگان اوضاع سیاسی فرانسه معتقد اند که پومپیدو یک هفته قبل از آنکه از جبهان چشم پیر شد باین مشکل مواجه بود که چه کسی و کدام شخص را به حیث جاه نشین خود انتخاب نماید چه وی به مریضی مبتلا بود و اکثر از اجر ای امور گزاره بود. وغالباً چنین فکر میشد که دیوانباستان اسمال از وظیفه اش کنار گیری نماید.

علت اینکه وی نمیتوانست شخصی را برای احراز کرسی ریاست جمهوری پیدا کند این بود که او میخواهست اصلاً کسی را باین عهده بگمارد چه بقرار یک متبع مطلع پاریس (شخصی که بتواند دارای تمام معیار ها و ارزشهای باشد که پومپیدو و میخواست پیدا کرده نتوانست) هدف عمده این است که چنین یک شخص باید از جبهان داخلی بر خود دار باشد و بتواند پرستیژ و حیثیت فرانسه را در خارج از آنکشورد حفظ کند.

بنابر تحلیل متذکره با رتزیو میبدو فرانسه در یک خلا واقع شد خلا بیگانه ریاست با انتخاب یک رئیس جمهور مورد قبول مردم آنکشورد بر شو د.

طوری که ملاحظه میشود بعد از گذشت قریب سه هفته با آنکه چندین شخصیت فرانسه برای احراز کرسی ریاست جمهوری آنکشورد خواستند خود را بیاز نمایند اما در نهایت امر با وجود عده دیگر فقط سه تن از شخصیت های آنکشورد در میدان مبارزه انتخاباتی رقابت میکنند.

میتران کا ندید احزاب چپی. یکی ازین اشخاص فرانسوی از میتران رهبر حزب سو سیالیست فرانسه می باشد که از حمایت و اعتماد کامل احزاب چپی آنکشورد به شمول حزب کمونیست بر خوردار است اصلاً رای دهندگان حزب کمونیست را از هر بیخ نفر یکنفر در آنکشورد تشکیل میدهد.

میتران که ۵۷ سال دارد در برابر رئیس جمهور فقید فرانسه جنرال دوگول در سال ۱۹۶۵ شکست خورد.

ولی نتیجه آراء عامه ای که بر روز ۲۸ حمل نشر شده فیصدی آراء میتران را اکنون ۴۱ فیصد نشان میدهد که این خود آراء اکثریت نیست اما نسبت به گاندید های دیگر سبقت دارد از جایی هم میتران شعار مبارزه خود را ایجاد (جا معادلتر) قرار



فرانسوا از میتران



ژسکار دو دستنگ



شایان دالما

بررسی مسایل روز

دستنگ هم طرف قبول و اعتماد عمده زیادی از گویست ها واقع شده است اما آراء مد کور شهرت وی را به تناسب دالما کمتر نشان داد با آنهم دستنگ یک سلسله امتیازات خاص دارد چنانچه در داخل کشورش معروف و مشهور است. هنگام مبارزات ریاست جمهوری حرکات موثرانه و منظمی در تلویزیون از خود نشان داد که اینکار از نظر انتظار مدهندگان مبارزات انتخاباتی خیلی ها با ارزش و مفید تلقی میشود و هم چنان به تناسبی که دالما بصورت عقید محکوم حلقه های گویستی است و ی نیست.

چیز یکه فعلاً بعیت یک امر منفرد فیال دستنگ قرار دارد عبارت است از انفلایسیون زیاد در فرانسه و امکان بوجود آمدن بی کاری زیاد چه عقیده بر این است که وی بعیت وزیر ما لیه

دالما بدست آورده است چنانچه آراء دستنگ ۲۷ فیصد و از دالما سن ۲۵ فیصد شمار شده است. آراء مذکور به تناسب روزهای قبلی تلازمی دارد چه قبلاً دالما سبقت داشت. بقرا آراء عامه ای که از طرف روز نامه لوفیگارد بتاریخ ۲۷ حمل انتشار یافت شایان دالما را ۳۴ فیصد و ژسکار دستنگ را بیست و هشت فیصد نشان داده است و همین روز نامه فرانسه از میتران را دارای بهترین شانس داده آراء او را ۲۸ و انمود کسر ده است.

شایان دالما

ناظرین سیاسی باین عقیده اند که نخستین شانس گویست ها زاک شایان دالما میباشد وی بر روز هفت اپریل هما به کامل کمیته مرکزی گویست ها را با ۲۱۶- نماینده و سنا تور حاصل کرد. دالما که ۵۹ سال دارد گفته است که اگر کرسی ریاست جمهوری را بدست آورد سیاستی را که دوگول و پومپیدو پیش می بردند دنبال میکند. و این کار را بغاطر مقابله با قدرتهای بزرگ جهان انجام می

جلو این امور را با یست میگردانند. انتخابات در دو مرحله: بقیه در صفحه ۴۸

هنرپیشه‌ها در محلی

گفت و شنودی با پدر و پسر هنرمند .

طبیعت زیبای بدخشان و اندوه مرگ

پدر و مادر مرا شاعر ساخته‌اند

شعر و موسیقی دو انگیزه است که مرا بسوی

هنر میکشاند



فیض محمد فیضی با پسرش نیاز محمد فیضی

فیض محمد «فیضی» و پسر خورشید سالش نیاز محمد «فیضی» دو هنرمند محلی و لسوالی جرم ولایت بدخشان باز هم بکابل آمده‌اند تا آواز و اشعار خود را به رادیو و مجلات به نشر برسانند.

فیض محمد که قبلاً «منگل» تخلص میگردید، مرد تنومند و قوی هیكل است او ۳۶ سال عمر دارد، شاعر، موسیقی نواز و پهلوان میباشند.

از فیض محمد میپرسم شما که از کابل بسیار دور هستید چطور

بکابل آمدید و با رادیو و مجلات آشنائی حاصل کردید؟

میگوید: در سال ۱۳۵۰ بنا بر دعوت ریاست ثقافت و هنر درجمله شاعران محلی، من نیز بکابل آمدم و مدتی مهمان ثقافت و هنر بودیم. در کابل ننداری و رادیو افغانستان به یک سلسله تمایشات پرداختیم. ندرتاً صاعری استاد و مشوق شما که بود تا بحال چقدر شعری سروده اید.

میگوید: استاد در شعر کسی نبوده و از کسی تقلید هم نمی‌کنم، فقط طبیعت زیبای بدخشان و مرگ پدر و مادر در آوانی که بسیار خورد بودم مرا شاعر ساخته است. تا اکنون شش هزار بیت در موضوعات مختلف و به اشکال متنوع شعری از قبیل، مثنوی، قصیده، رباعی و دو بیتی سروده ام از شاعران دیگر به اشعار عشق‌ری و غیائی جرمی علاقه زیاد دارم.

شما آواز خوان و موسیقی نواز هم هستید؟

بلی، آواز میخوانم با رادیو افغانستان همکاری دارم، تا اکنون بیست اهنگ و نغمه سروده‌ام. آرشیف را دیو ثبت کرده ام من به



فیض

بلی، من پهلوانی هم می‌کنم، اکنون در حدود چهل شاگرد تحت تربیه دارم و در بسا از روزهای رسمی در مجالس پهلوانی و شعر خوانی اشتراک می‌کنم. فیضی، انگیزه آمدن اخیرش را به کابل اینطور بیان میکند:

بقیه در صفحه ۵۷

تمام آلات موسیقی محلی از جمله دوتار، غیچک، تال، سن تور، زیر بغلی دایره، استادام و شاگرد تربیه می‌کنم در این اواخر در مسابقات ذهنی را دیو نیز با تسرم هنرنمایی کردم.

پسر شما نیز هنرمند است؟

بلی، پسرم آواز میخواند و به آلات موسیقی بکلی دسترس دارد و تا بحال پسرم شش اهنگ در رادیو ثبت کرده است.

شما و پسرتان به خواندن و نوشتن آشنائی دارید؟

خودم تا صنف ششم مکتب درس خواندم و اکنون دیوان و آثار نویسندگان و شعرای گذشته را مطالعه می‌کنم، پسرم متعلم صنف پنجم مکتب است.

از فیضی که با دستمال دور

کمرش را بسته کرده بود میپرسم شما که بسیار تنومند و قوی معلوم میشوید فکر می‌کنم پهلوان هم هستید؟



نیاز محمد فیضی

قالینچه های افغانی

زیب منزل توییکی مانند مشهور دنیا

این زیبا روی شهر لندن را بناز تو ئیکی لقب کرده اند والی نام اصلی او لسللی هور نبی میباشد . مبصرین هنری میگویند او که اکنون مانند گل در جهان سینما شکفته است عنقریب ملکه آرزو های عالم فلم خواهد شد در عکس روی جلو می بینیم که قالینچه های افغانی از بهترین تزئینات منزل او میباشد . حالا خبر بزرگ اینست که توییکی پس از ۲۳ سالگی رسیده است و بعد از چند سال گوشه گیری از دنیای مد و مادل در عالم سینما پا گذاشته است وی قبلا از گوشه گیری از جهان مد مشهور ترین مادل دنیا بود تو یکی هنوز هم برای پنج فت و هفت انچ قد و نوای دو پوند وزن میباشد .

او به عمر هفده سالگی فی ساعت هزار دالر حق الزحمه داشت و در دو روز در مقابل کامره عکاسان لندن به حیث پر آواز ترین مادل دنیا با



توییکی

نزد هزار دالر نیز یافت کرده است . بعد از آنکه سه سال وظیفه مادل را انجام داد به عمر نوزده سالگی ازین عالم خسته و دلتنک شد و زود از وظیفه اش کنار رفت و اینست امروز یکبار دیگر در آسمان سینما می درخشد مخصوصا حالا که او دانش و آوزخوانی را خوب آموخته است یا بنده زیبایی همکار او جوان سی و سه ساله ایست که (جستن دو ویل توف) نام دانا و رفیق بسیار قدیمی زندگی حقیقی او میباشد . در جمله وظایف گونا گونیکه این جوان در زندگی مشغول بوده است عکاسی انتیک و زیور فروشی نیز میباشد .

جستن تو یکی را بار اول اینرک

دیگر جدا نشده اند توییکی از طرف شب به منزلی میرود که خودش از پول خود برای والدین خود در نزدیکی شهر لندن خریده است . تو یکی وجستن سر مایه خود را در دستگاه های مختلف بکار انداخته اند که همیشه هر دودر آنها مشغول کار و زحمتند از جمله این دستگاه ها تجارت جراب ، مشهور ترین آرایشگاه لندن ، بوکان عکاسی یک مغازه بافندگی و یک بیمارندگی را ایندگان را میتوان نام برد . هر دو دوست مساوات و برابری را جدا مراعات میکنند و مفاد تجارت شان بین هر دو مساویانه تقسیم میگردد . تو یکی میگوید : (اگر گاهی بین ما اختلافات نظر رخ بدهد من همیشه اختیار را بدست جستن میگذازم ، زیرا عموما حقیقت بطرف اوست .

آرایشگاه که برادرش در آن کار می کرد ملاقات کرد ، در شش سال آنها جز برای چند روز دیگر قطعاً از هم



ما خوش داریم بیشتر با هم دوست باشیم .



در کورس دانس آنقدر بالای پنجه های پای خود میر قصد تا بالاخره پاهای او سستی میکنند و سرش گیج میشود

جستن سزایش را میدهد) شبی در های بسیار جوانی را که ما می یک دعوت مرد نشه به مینسی ژوب شنا سیم به ناکامی انجا میده است توپکی اشاره کرده گفت: برو خانه ماخوش داریم بیشتر باهم دوست خودرا پت کن! جستن مرد نشه را باشیم» یمايد اندیشه دارد که بيك مشت نقش زمین کرد. مگر ازدواج عشق را می کشد. ولی بود.

سوال مهم درین دو سستی پر آوازه جستن میگوید: «تو یکی تاسن بیست اینست که آیا گاهی ایندو با هم وینج سالکی نمیخواهد ازدواج کند ازدواج خواهند کرد یا خیر؟ ممکن مگر من کلا مدلیلی برای تاخیر

است اعانه به این زوانی ها، تو یکی ازدواج ما نمی بینم. من شدیدآرزو میگوید: «ما به ازدواج های بسیار جوان موافقه نداریم زیرا تمام ازدواج دارم دارای اطفال باشم.»

رهنمائی میکند و بوت صد دالری و دریشی سه صد دالری خودرا خودین دیزاین میکند، او دارای دو موتر خیلی قیمتی میباشد که یکی آن بیست و پنج هزار دالر ارزش دارد جستن میگوید: (تو یکی درزندگی به مشکلی رو برو نشده است مگر من سه بار بسراغ نان سر گر دان شده ام).

یکی از خاطره های تحقیرآمیز توپکی اینست که شبی در يك میزبا مارگرشه شاهدخت انگلستان صرف يك جوان بسیار احساس، لطیفه سرا و دارای کرکتر عالی میباشد. هر دو با همدیگر فوق العاده خوش هستند توپکی میگوید:

(هرگاه خواسته باشم جستن از

کنار من مایه تسلی من است واگر گاهی کسی باعث آزار من شود

معلم آوازخوانی او میگوید هیچکس مانند توپکی برای بهبودی آواز خوانی زحمت و تکلیف شاقه را بخود قبول نکرده است



غذا میکرد که شوهرش آمد خت، لارد سنودان بر خاسته از توپکی عکسی برداشت. شنا دخت چنان متأثر شد که تاخیر غذا با توپکی يك باهن حرف نزد. تنها در ختم گفت: (بیخشید نام شما را نمیدانم).

توپکی با لهجه شیرینی جواب داد: (اسم من لسلی هور نبی است مگر همه مرا بنام تو یکی می شنا سندن مارگرت گفت: (چقدر جای تاسف است).

تو یکی در اوقات تفریح و خوشی وقت خودرا به دیدن فلمهای قدیمی شنیدن ریکارد ها بافتن جا کت های بی آستین برای جستن سیری میکند. معلم آواز او میگوید: (هیچ



نمونه های مختلف از قالی افغانی

آماتور فلمونه

بريالي کيزي!

مترجم : سخي انتظار



نشي کولي چي نوي فکر وکړي د نوي او تازه بديو څخه کارواخلي خو چي د علاقمندانو قناعت حاصل کاندې .

تحول او نو يوالي په هر څه کې ضروري دي مخصوصا په هنر کې رنگيني او تزکي د لومړيتوب حق لري او همدغه شي دي چي هنر ته له پسي بنسکي رنگ ورکوي. خلکو ته يې گټي رسپيري او پدي ډول خپل اساسي وظيفه يې خلکو ته د خدمت څخه عبارت دي په بنسټه ډول اجرا کوي .

نن سبا چي ځوان نسل د نړي په مختلفو سيمو کې د خپلو فعاليتونو نتيجي د ژوندانه په مختلفو سوا حو کې ويني او د ځوانو مفکورو په پيروي د پخوانو تجربو ، مرستو او همکاريو په رڼه کې واقعا ډير برياليتوبونه يې گټلي دي .

دلته د مثال په توگه د دوولنگرو او خوازه يارانو د گډي همکاري يوه ښه نمونه يادولي شو دغه دوه ملگري چي په عين حال کې يو ډبل سره ښه مينه او محبت لري د همدې مينې تاثير د کار په پرمختگ او د آرزو گانو د تر سره کولو په هکله هم په زړه پوري برخه اخستې دي .

مايسپلز او ورته اينکي په گډه سره د يو ريزي شوي کتاب د فلم په تيارولو کې برخه اخستې او د نورو ملگرو ځوانانو او پيغلو په مرسته د متن په مطابق لازمي خيروي يې پيدا کړي دي .

د تخنيکي پخوانو نه نيولي هان تر ډاکټري ، ريزي ، او نورو چارو کې هم د متخصصو وگړو څخه يې استمداد ندي غوښتني .

پدي توگه يې ثابت کړي چي د اماتورو لوبغاړو ، اکتورانو ، او ممثلانو لپاره اما تور ډاير کتران هم په کار دي .

دلويديز آلمان د شوابينگ ډينار مولتي نومي ډاټ کې نا خايه او په غير مترقبه ډول زوړ شو چي هلته يو فلم د رزي او پرو ډيوسن په حال کې دي ، ځوانه رزيسوره د ميسپلز په ډاسي حال کې چي دلهر د رڼا په مقا بل کې لويي رنگه عينکي (سترگي) يې په سترگو کې وي ، لنډ او گل داره کميس يې اغوښتني و ، په بېره مگر په ډير شوق سره يې د فلم د څرنگوالي په باره کې

ليري لاري خوري .

خو دوي صرف د خو مياشتو تمرين څخه وروسته پري لاس پوري کوي او بيا طرفه نندار چيان چي مخصوصا د قضاوت محک گڼل کيزي دخپلوانعکاسوتو په څرگندونه او مرسته ددوي ډپاره ډ پر مختگ زمينه مساعد وي .

دلته دي چي اما تور فلمونه هم نړيوالو ته تنويري ، تفريحي ، ذوقی مستند او ډ کمثال مطالب د يو ښه سوغات په حيث وړاندې کوي ، بې له دي چي دوي خو گا له سبق ووايي اختصاصي خپرنسي وکړي ، غټ او ضخيم کتابونه ولولي ، د استاذانو لکچرونه تعقيب کړي ، تجربوي مراحل تير کاندې او بيا ډرو ورو د فلم په کامره لاس ووهي يا د فلمبر واري تر څراغ لاندي په سټيسماتيک ډول ودرېږي .

دوي فکر کوي چي دغه مراحل سم دي واقعا د استعداد په کشفولو روزلو او کارولو کې گټور دي مگر لدې حقيقت څخه هم بايد انکار ونکړو چي زيات وختونه ټاکلسي چوکاټونه يعني لاري ، محدود شرايط د ابتکار مخه نيسي ، ابتکاري مفکوري منځ ته نه راځي بلکه په مستقيم او غير مستقيم ډول په شعوري او تحت الشعوري حالت د پخوانيو فورمو ليو او قالبسي خترو تر تاثير لاندي راځي او سپري

لکه څکه چي اماتور موسيقي د نوي نړي هنري بڼه نوي کړي ده او د اکثر و خلکو په زړو نو کسي ځای پيدا کړي دي : همدغسي په تياتر کې هم د تازه خيرو مو قف د ډاډ ډر دي او هر څوک دي ته گماری چي ډدوي هنر فعاً ليتونه او کاميابو حرکاتو ته گوته په غاښ شي يې اختيار يې تحسین کړي ، ابرين ورته ووايي تشويق يې کړي او د دوي هنري کرکتر ته په درنه سترگه و گوري .

نن سبا د سينما په نړي کې چي د نندار چيانو شميري وار په وار زيا تيري د هاليو د هنري مدرسسي څخه دباندې هم ډير تکړه استعدادونه شته چي ښي مفکوري او موضوع گاني (سن) ته راوباسي او دهغو کارونو مصدر و گرځي چي گورکي نور خلک د دغه کار يادولو او د اساساتو زه کړي لپاره کلونه تيروي او زيات زحمتونه گالي ليري



دځوانانو گروپ تخنيکي څاري هم اجراکوي

خلکو ته يې مشوري ور کولي ، ډډي د هدايت او لارښوونې سره سم کارونه په شدت سره مخ پر وړاندې روان و .

ددې کتاب ليکو نکی هم پخپله ميسپلز ده چي (يوه کوچني پريکړه) نوميري ، نو ځکه يې له کوم تکليفه يو هيزي چي جملات ، ايکتسو نه ، د آواز او تمثيل توازن څنگه برابري وساتي .

پوهيږي چي دکار په کومه پر څه کې نقصي پيدا کيزي او څنگه اصلاح کيدي شي . اساسي هدف دا دي چي په کوميدی شکل او خنډو نکی وضع



مايتلپز او دهغه همبازی

د جنایې مغلقو موضوعاتو طرح وکړې بی لهدی چی نندار چیسان سترې شی ، په خندا ، او خوشحالی سره فلم تعقیبوی ، پدی ډول ډیر مشکل موضوعات په آسانه او ساده توگه (سن) تهر او باسی .

پدی فلم کی (اینکی) د چارلی رول اجرا کوی : پدی معنا چی دوه وفاداره ملگری چی یو یو دویبستانو د جوړولو چاری پر مخ بیایی او پدی برخه کی هر وخت ابتکارکوی ډول ډول مواد دویبستانو دسمبالولو د پاره استعمالوی ، د یو بل کیمیا یوه خون سره دنوی دوا گانو ډیپیدا کولو او اختراع لپاره زمینه مساعد وی : یو ملگری داسی جوړ وی او بل ملگری یغه اختراع د امتحان او ازموینی نه وروسته د عمل میدان ته راوباسی .

مخ کی له دی چی یوه متاع بازار ته د خرخلاو د پاره وړاندی شی باید لومړی ښه تجربه شی چی آیا خومره گټوره ده او که نه گټی پر خای زیان رسوی ، همدغه تجربی همدغه عملی ځلی او کوبښمونه دی چی په زړه پوری صحنی جوړ وی به تیره بی به فلم کی د سیکا لوزی ډیری اسرار آمیزی پدیدی پسه کومیدی خپروکی تمثیلری ، لیدونکی تری خونداو لذت حا صلوی علمی خپرو ، زوری فلسفی اړیکی دخندا په ژبه په ساده مگر مؤجره توگه بیا نیزی .

دماثور فلمونه دښیگنیو څخه یو هم دا دی چی فلم د یکنواختی څخه وخی به ټاکلی چوکاټو نو کی محدودنه پاتی کیزی ، گوندی چی همدغه کرښی د موضوع د پاره حدود و ټاکي مگر د هنری فعالیتونو د پاره حدود ټاکل په حقیقت کی دغه آزاده مارغه بند وی او اصلی هدف ته یی نه پریردی چی ورسپری ،



دوی دغه حدود ماتوی په وسیع نظر او پراخ فعالیت سره موضوع د پردی مخی ته راوړی او پدی لاره کی مخ پر وړاندی درومی .

یو بل شی چی د خوا نا نو اماثورانو هنری فعالیتو نو ته قوت وربښی او ددی وی هنری سوغات دڅنکو له خوا ښه هرکلی کیسری د تازه اونوی خپرو لید نه ده .

انسان همیشه تجدد غوښتونکی دی ، بد لون ژوند ته رنگینی ورکوی اوښتون او تحول هر څه ته روح ښی ، د همدی اصل په پیروی چی به اما توروفلمونوکی لیدل کیزی ، په خلکو کی محبو بیت پیدا کوی او تود هر کلی یی کیزی .

د ، وشن د ښاره ویشتم کلنه

جلی ، بیغله ما شا گو نتکا چی د لومړی ځل دپاره پدی ابتکار لاس پوری کمر په لږه موده کی ډیره مشهوره شوه هان تردی هده پوری چی د پیغلو او خوا نو دللو استعدادونه په رضا کارانه او مشتاقانه ډول چی کار ته وگمارل شول او په بسیاری ډول دی خواته یی تمایل پیدا شو .

مایسپلز هم دی مو افقیقت ته رسیدی لی ، په تیره بیا هغه دوه فلمو نه یی چی د کار په آغاز کی تیار کړی منلا «د مینی غو ټی سی رسپریده» او د «لیری څخه معلومیری» فلمو نو کی یی ښه پایالیتوب په گو ته کړی ، دی عقیده لری چی د خرانواستعدادونو

په مرسته نو هم دپرمختگ پراو ته خان ورسوی ، به تیره بیا د نننی ژوند د غو ښتنی په اساس هغه مو موضوعات او اجتماعی پدیدی د پردی مخی ته راوړی چی د خلکو له پاره هم گټور وی اوهمخوندور... «اینکی» چی ډیرش کلن خوا ن دی اساسا د فلسفی په زده کړه بوخت دی او هنری فعالیت یی فرعی دی .

ما یسپلز چی د «آرت» په څانگه کی تحصیل کوی هم فلمی فعالیت یی اصلی شغل ندی مگر دواړه په گډه سره دغښی هنری سوغاتونه میدان ته راواسی چی اختصاصی وکړی یی اغلبا نشی جوړولی .

میز مسدود ژوندون

تنظیم و نگارش از مقدسه مخفی و راصع زیر نظر گروه مشورتي ژوندون اجتماع ما در مجموع و بصورت يك كل اجتماعي است غير متجانس و اين علم تجانس همگوني هاي فكري را در طبقات ، اقشار و حتي افراد تبارز ميدهد.

.....

انجمن هاي تعاوني امور خانواده ها ارزش و قابوي دارند و ميتوانند نياز بسا مسایل رواني و عاطفي حاد جلوكيري نمايند.

عصيان بايد يك نهايت با شده يك آغاز

.....

اگر عصيان تنهاراه حل مشكل باشد بايد جنگ را بجای صلح و حالات خصمانه را بجای سازش و توافق قبول كنيم و دوام چنين وضعي شالوده خانواده ها را از هم ميباشد و معنويت را ميكشد.

.....

ماييك قانون مترقي خا نوادگي ضرورت داريم قا نوني كه بتواند تعيين گر راهها و سر نشو شت ها گردد و بصورت سر تا سر تطبيق آن هم عملي باشد .

.....

اگر عصيان حر به جوانان است پيران هم سلاح اقتصاد را در دست دارند.

.....

من ميتر سم انجمن هاي تعاوني نقش مادر كلانها را بازي نمايند. من طر فدار عشق هاي واقعي هستم نه از دواج هاي مجلب اي و كامپيو تری.

.....

برای کودكان امروز كه جوانان فردا هستند از همين اكنون شرايط زندگي را مهيا كنيد و آنها را مال اجتماع بسازيد.

.....

معرفي شويم :

- ۱: پوهاند دكتور كمال سيد استاد پوهنتون كابل .
- ۲ : بناعلي قاسميار حقو قدان ورئيس تدقيق و مطالعات وزارت عدليه .
- ۳ : حميرا حميدي فارغ از پوهنځي ادبيات مديره ليسه ملاكي .
- ۴ : بناعلي غياني ژور ناليست اداره روزنه راد يو افغانستان
- ۵ : محترمه عابده قاضي در محكمه اختصاصي اطفال .

فكري و انديشوي و مجارله عيني براي رفع آن .

مخلط ساختن مكاتب دختران و پسران از دوره ابتدای تا پايان تحصيل .

اصلاح شيوه ها و متود در سي معارف و تدريسي يك مضمون خاص خانوادگي در ليسه ها .

استفاده معقول و بهتر از تمام وسايل ارتباط جمعي به پيمانه گسترده تر و بوجود آوري تيا تر هاي بسيار طنز آميز به سوي مردم دهات و روستا هاي كشور

عصيان جوانان در مقابل پدران و مادران و استفاده از طرق قانوني و محاكم براي جلو گيري از دخالت هاي تحكآمیز نسل سالاهند

در زندگي خصوصي جوانان .

اينكه با اين مقدمه بحث و گفتگو رابه شما و اميكنداريم تا با نقدي را ستين از نظرات ارا نه و مطالعه كمي و كيفي آن ما را به مقصد ما نزديك سازيد ، هم چنان اگر پيشنهاد اتني معقولتر و عمل تري در همين دوره خاص بنظر شما مي رسد آنرا در ميان گذاريد و از آن دفاع نماييد .

استاد كمال سيد :

اولين سخنگوي مجلس است ، استاد بعد از اشاره به عوامل اساسي تضاد هاي فكري در جامعه و علت يابي علمي و بسيار عميقي كه از مساله مورد بحث ميتمايد ، اينطور به نتيجه ميرسد كه غير متجانس بودن جوامع علت اساسي تضاد ها و اختلافات فكري و انديشوي در اجتماعات است .

از راست به چپ قاسم يار مقدسه مخفي - غياني - حميرا حميدي و عابده قاضي در محكمه اختصاصي اطفال

برسشگر : صحبت امروز در حقيقت برسي و ارزيابي است از گفته ها و نظراتي كه به عنوان خوبترين راه و وسيله براي از ميان برداشتن عوامل تضاد فكري ميان جوانان و نسل سالمند تر از يك طرف و زنان و شوهر ان جوان از جانب ديگر ، بما پيشنهاد شده است .

اين نظرات را ميتوان در چند مورد فشرده و خلاصه ساخت .

۱ : تدوين يك قانون مترقي ازدواج و طلاق با در نظر داشت حقوق مساوي زن و مرد ، فراهم آوري امكانات تطبيق آن بصورت سر تا سر و تعيين سن معين براي ازدواج .

۲ : تاسيس انجمن ها و سازمانهاي مشورتي براي خانواده ها در زمينه هاي اختلافات و به منظور حل مسالمت آميز آن .

۳ ريسرج و تحقيق نظرات و عقايد مردم به مقصد شناخت واقعي علل و انگيزه هاي گوناگون تضاد



نادر خدمت خانوادها

و بموقع مناسب بمورر رضایست پدران و مادران را جلب نمایند ، ولی اگر این وسیله نیز موثر واقع نگردید آنگاه مراجع کانونی میتوانند تکلیف جوان را معین سازند .

حمیرا حمیدی :

ایجاد انجمن های مشاوره تسی خانوادگی مفکوره خوبی است که شاید بخشی از مشکلات را حل نماید اما این انجمن ها را چه کسانی اداره مینمایند ، دایره صلاحیت آنها بچه پیمانه است و اجتماع چطور آنرا می پذیرد ، باید دید و بعد قضاوت نمود در مورد عصیان جوانان در مساله از دواج نباید در شرایط کنونی آنرا پذیرفت و نباید آنرا به عنوان يك وسیله و راه قاطع قبول کرد ، البته موارد استثنای وجود دارد که نمی توان از آن انکار کرد که این لزوم را به وجود می آورد ولی همیشه این طور نیست وقتی جوانی در محیط خانواده و در مساله از دواج و یا هر مورد زندگی خصوصی اش نمیتواند با والدین خود بتوافق برسد ، می تواند با استدلال قوی ، منطق درست و حوصله و به کمک اعضای نزدیک بفامیل و محتر مترین آنها معضله خود را حل نماید ، لجا جت پدران و مادران بیشتر از آنجا ناشی میگردد که جوانان بیشتر از آنکه متکی به عقل و ذرایت باشند صحبت والدین ، با در خواست بجا از احساس صرف پیروی مینمایند

از جانبی عام سا ختن چنین خدمات و تعمیم بخشیدن آن کار سازه ای نیست ، در کشور های دیگر کوشیده اند باتاسیس دفاتر فرعی در کار خانجات ، موسسات و در میان تمام سازمانهای که با کار گروهی اداره میگردد رابطه نزدیک با خانواده ها بر قرار سازند ، در شرایط کنونی بوجود آوردن چنین نظمی برای این انجمن ها میتواند مفید باشد و عملی .

پرسشگر : شما از شرایط کنونی صحبت نموده و در این شرایط وقتی مخصوصا در مساله از دواج که اساس صحبت ما بوده است تضادی میان جوان پابدر و مادرش بوجود آید فقط دو راه وجود دارد ، سازش و مسالمت یا طغیان و عصیان ، شما ، طرفدار کدام یکی باشید ؟

گمال سید : از نظر من عصیان باید يك نهایت باشد نه يك آغاز نباید از نظر دور داشت که پدران و مادران با قبول مشکلات فراوان اقتصادی فرزندان خود را بزرگت میسازند ، قبول این مشکلات سطح توقعات آنها را بلند میبرد ، آنها انتظار ندارند که از حرمت شان در خانواده کاسته گردد ، جوانان میتوانند با تحریک احساس را فت و عطفوت پدری و مادری و انگیزختادن صحبت والدین ، با در خواست بجا از احساس صرف پیروی مینمایند

از سه قرن فاصله دارد و جوان وقتی از محیط خانه خارج میگردد ، در حقیقت یکباره از شرایط سه قرن جدا میگردد و چون مثلا از پوهنتون واپس بخانه پز گشت میکند این شرایط باو تحمیل می گردد .

اگر منظور این بحث راهیابی ای باشد برای متجانس سا ختن اجتماع و از میان بر داشتن عوامل اساسی و بسیر عمیق تضادفکری برای تربیت بهتر نسل بعدی و ایجاد شرایطی که لازمه این سازندگی باشد که کاری است مشکل ، مستلزم مدت زمانی زیاد و گذشت سالها و شاید هم قرنها ، ولی اگر سخن از شرایط امروز ، تفکر امروز پرابلم و مشکل امروز و چگونگی غلبه بر این مشکل است من طرف دار تاسیس انجمن ها و سازمانهای مشاوره تی امور فامیل هستم ، چنین انجمن های میتوانند ارزش و قایوبی داشته باشند و از بروز بسا مسایل روانی و عاطفی حاد جلو گیری نمایند ، مشروط باینکه سا حه فعالیت شان در تمام کشور پس شود و گسترش یابد ، اگر این موسسات وابسته به مصارف باشند باین دلیل که معارف کشور ما معارفی همگانی نیست مفید یستی ندارند و نمیتوانند يك راه حل خوب و منطقی محسوب گردند .

خواننده عزیز زوندون !

زوندون خانواده ها ، مصاحبه ها و گفتگوهای گروهی و اختصاصی میزمدور و کوشش و تلاش مادرراه شناخت و درک واقعی و معنی عوامل تضاد فکری میان جوانان و نسل سالمند تر که از چند هفته است در این صفحات عنصوان گردیده است بیش از انتظار ما مورد توجه قرار گرفت و ما را در برابر میلی از نامه ها و تیلفونهای تشویقی شما قرار داد . از این همه علاقه و توجه و از این همه محبت از فرد فروضا یکبار دیگر متشکریم و سپاسگذار .

منظور ما از این سلسله بحث ها و گفتگو ها آنجمله که در این صفحات عنوان میگردد یافتن طرق حل مناسب برای رفع کشیدگی های زوقی و فکری اعضای خانواده هاست و نشان دادن راهی بهتر برای بوجود آوری کانونهای گرمتر با محبت تر و پرصفا تر در محیط فامیل و این شما هستید که با انتقادات ، نظرات و پیشنهادات خود ما را در این راه یاری میکنید . مادر همین مدت کم توانستیم همکاری بی شایه ای از برجسته ترین متخصصان روانشناسی ، حقوقدانان و مشاورین اجتماعی را جلب نماییم تا این گروه مشکلات و پرابلم های شما را مورد قضاوت و ارزیابی قرار دهند و شما را در زندگی و ما را در راهی که در پیش گرفته ایم راهنمایی نمایند .

اما خواسته و تمناي ما از شما خانواده های عزیز و خوانندگان زوندون این است مسایل و مطالبی را در نامه هایتان عنوان نمایند که وجه اجتماعی داشته باشد ، تا کار مای ثمر نماید و آنچه که به عنوان درد دل بجا بپرسیده میشود در محتوی خود درد عمومی می باشد نه خاص يك فرد و یا خانواده ، لطفا بازم برای ما نامه بنویسید و سباسب قلبی ما را بپذیرید ، بانسکر فراوان .

او میگوید : اجتماع ما در مجموع و بصورت يك کل اجتماعی است

غیر متجانس و این عدم تجانس نا همگونی های فکری را در اقسام طبقات و حتی افراد تیزر می دهد ، در چنین شرایطی آنچه که به عنوان «خوب» و یا (بد) قبول میگردد کمتر همگانی است ، عمومیت ندارد بلکه نوعی تلقی است انفرادی و تابع شرایطی مشخص و مجرد .

همین اکنون ما جوانانی داریم که همراه با ایستل افکار رومانیتیک قرون ۱۷ و ۱۸ زندگی میکنند و جوانانی که پیرو مدرنیزم امروز به افراطی ترین شیوه های آن می باشند در محیط خانه غالباً خواست ها ، اندیشه ها و تلقی پدران و مادران با طرز تفکر جوانان بیش



پاسخ‌های کوتاه

بناغلی ف، مراد ازگارتنه نو:

شما نباید بیش از این در آن مساله خاص دخالت نمایید، آن زن وشوهر راست میگویند بگذارید خوششان راه وروش خود را در زندگی تعیین کنند، هرچه باشد آنها بهتر از شما شرایط خود را میدانند و می فهمند .
بهتر است اگر خواستید آنها را متوجه بسازید فقط به عنوان يك دوست نزدیک برایشان مشوره بدهید، همین و بس، الله یارتان .

محترمه رابعه آزادمنش !

چرا نمی خواهید آن روزها وخاطره هارا از یاد ببرید، حالاشمايك مادريد و يك زن شوهر دار، بهتر است بجای زندگی کسردن در گذشته و فکر کردن به مسایلی که در زندگی کنونی تان نقشی ندارد، به شوهر تانسان ببندیشید و بکودگان .
شما با محبت خود میتوانید برای شوهر تان همان کرکتر و شخصیتی را بسازید که دوست دارید .

بانظار نامه های خوشبینانه تر شما، موفق باشید .

اقای - م قدیر اوشهرنو کابل :

اشتباه شما این است که از گذشته و اشتباهات گذشته خود اکتباه نگرفته اید . شما بازم در راهی روان هستید که بودید و این به ضرر شما ست، دوست عزیزا چرانی خواهید مرور تان را و احساس تان را برای کسی بریزید که دوستتان بدارد و احترامتان نماید مگر تاکنون از این همه رومانتيك بودن و احساساتی شدن چه حاصلی برده اید ؟ شما میتوانید با تغییر جهت و پیروی از يك اصل مثبت تر همه آنچه را که نداشته اید بدست آورید و با گریز از این هوس و این چهره به عشق واقعی، سازنده و امیدبخش دست یابید و آن وقت متوجه خواهید شد که زندگی زیباست و دوست داشتنی .
باز هم برای مانامه بنویسید، با تشکر قبلی و آرزوی خوشبختی شما .

ها میتوانند با ارشاد و تبلیغ دایمی خانواده ها را تنویر نمایند ، جوانان را از افراط روی و احساس های کاذب و دور از تعقل باز دارند ، نسل سالمند را با ایجابات زمان و احساس جوان امروز آشنا سازند و در نتیجه میان تفکر و نسل نو و کهنه و یا جوان و سالمند ارتباط قایم سازند و بخشی از انگیزه های اختلاف را از میان بر دراند ، این راه درست تر است و سالم تر مشروط باینکه نشرات با در نظر داشت واقعیت های محیط و با گوچه و شناخت سنند شیوه های اصلی استعدلال پیر و جوان تنظیم گردد ، در کمیت خود متوازن با نیاز مندی ها باشد و در کیفیت متکی به شواهد عینی و اصلی محیط و اجتماع .

محترمه عابده :

من نظرات همه تان را قبول دارم با اضافه يك موضوع دیگر که کمتر در باره آن صحبت گردید و آن تدوین يك قانون مترقی است برای از دواج و طلاق من فکر می کنم وقتی قانون تعیین گر راهها و سر نوشت ها باشد ، وقتی سن ازدواج معین گردد ، وقتی حدود ضابطه ها و صلاحیت های خانوادگی روشن شود و مخصوصا وقتی زمینه های انطباق این قانون در همه کشور و در شهر ها و روستا ها بیکسان مهیا شود ، نوعی راهسازی است لاقل برای جوانان آینده ، اما در شرایط کنونی باید اصل

این غیر ممکن است پدر و مادری خوش بختی فرزند خود را در موردی تشخیصی دهنده و نخواهند آنرا در اختیار او گذارند .

با آن هم عصیان را به آخرین مرحله و آخرین تلاش قبول دارم و نه به عنوان يك شروع و آغاز .

بناغلی غیائی :

به تائید گفته های محترمه حمیرا حمیدی و تحلیل کاملا علمی استاد کمال سید من هم عقیده دارم که باتوجه به شرایط کنونی محیط ، نباید اصل عصیان را پذیرفت اگر چنین روش و شیوه ای به عنوان يك اصل قبول شده مورد تقلید واقع شود ، معنی اش این است که جنگ را بجای صلح و حالات خصمانه و ستیزه جویانه را به عوض سازش ، توافق و تفاهم قبول نموده ایم نباید بجوانان بد آموزی گردد و نباید گذاشت که معنویت خانواده لگد کوب امیل احساساتی و گاه دور از تعقل گردد فقط باید فکرها را با هم آشتی داد و مسالمت ، احترام متقابل و ارزش گذاری با حساس ها را جایگزین افراط در تعصب و با فشاری های غیر عاقلانه ساخت انجمن ها و ساز مانهای تعاونی و مشاوره ای برای خانواده ها مفید است اما برای از میان برداشتن عوامل تضار ها کافی نیست، در این زمینه مطالبات رادبو و تمام وسایل ارتباط جمعی نقشی اساسی دراند ، این سازمان

مسالمت و تفاهم را قبول کرد نه عصیان را و از جانبی بوجود آمدن ساز مانهای تعاونی ابرای خانواده ها يك موضوع حتمی است و ضروری مشروطه باینکه این شبکه زیر نظر دولت انجام وظیفه نماید و بانظارت دولت .
بناغلی قاسمیار رئیس تدقیق و مطالعات وزارت عدلیه :
از نظر من طرح ها و گفته ها نباید فقط از نظر علمی بودن مورد ارزیابی و مطالعه قرار گیرد ، در شرایط خاص کشور ما مسالمته تطبیق وامکان عملی شدن آن بیشتر اهمیت دارد و در خور توجه عمیق تر است ، اجتماع ما بقول آقاز کمال سید يك اجتماع متجانسی نیست ، ذهنیت ها درست رهبری نشده اند ، يك سلسله عقاید و پندار های خوب و بد زیر نام اخلاق و مفاهیم دیگر از جا نیب اجتماع مورد پذیرش قرار گرفته است ، عقایدی که جامعه در مجموع خود آنرا احترام میکند، دوام آنرا می خواهد و تجاوز را به حریم آن اجازه نمیدهد و آنرا گناه می خواند .



مراهنمای کنید؟

(هیچوقت شوهر نخواهد یافت) (همیشه باردوش پدرش خواهد بود) و غیره غیره بدرقه راهم بود و من هیچ چاره بی نداشتم جز اینکه در سکوت و تنهایی اشک بریزم و گریه نمایم .

بناغلو و میرمن های مشاور !
بخدا من قلب پاک و مهربانی داشتم، انسان هاشم از دیدگاه چشم انداز من خوب بودند و مهربان، اما حالا این طور نیستم ، احساس میکنم که نفرتی عظیم از زندگی در قلبم چنگ میزند و مثل خوره روحم را می خورد .
همین روزها خواهر کوچکترم نامزد گردید نمیدانید با چه نگاه پیروز مندانه و در عین حال فخرآمیزی جانم میگریست و نمیدانید پدر و مادرم چطور ملامتبار و تحقیر آمیز بمن نگاه میکردند .

آخر گناه من چیست که قیافه زیبای ندارم و نمیتوانم افتخار داشتن یک داماد دیگر را برایشان ارزانی دارم چرا آنها در دروازه احساس مرادک نمیکنند و نمی فهمند ؟

بمن میگویند در اداره ای مصروف کار شوم در کدام اداره و با کدام هیئت نمیتوانم دیگر بخدا تاب تحمل نگاههای ملامتبار راندارم .
میدانم که این سوسه گیری و انزوا یا دیوانه ام میکند و با می کشدم و میدانم که این هر دو حالت بنفع من است و نجات دهنده من از این بن بست و سرگردانی روحی .

مرا به حال خودم بگذارید و برایم مشوره ندهید، فقط این نامه را چاپ کنید و به همه پدران و مادران و دختران و پسران بنویسید که اگر دوست و یا عضو فامیل شان بد قیافه است و نازیبا باشد یا بیخود حواطفه ها و تمسخر های خود بار آینده او را سنگین تر نسازند، فقط همین از شما متشکرم .

س . ی . اعضاء محفوظه
ژوندون !

شما! شما نویسنده عزیز زیر بار تلقینات خود قرار گرفته اید مگر چه ضرری دارد که یک دفعه با متخصص روانشناس همکاری این صفحات ملاقات کنید، این خواهش ما از شماست لطفاً تیلفونی با ما تماس بگیرد تا مقدمات این ملاقات فراهم گردد متیقن باشید که قیافه زشت و زیاصل سازنده سعادت نیست، حتماً در وجود شما استعداد ها و ظرفیت های وجود دارد که میتواند ضامن خوشبختی شما گردد متشکرم و در انتظار دریافت تیلفون شما .

گروه محترم مشورتی ژوندون !
حالا که این نامه را برای شما مینویسم ز مدرجتم انداز آینده ام ایمنی قرار دارم که به آن بیندیشم و بار سنگین زندگی نفرت آور را تحمل نمایم و نه هم در گذشته ام خاطره و یاد بودی که برایم شادی زودگذری را بارمغان آورد .

اگر هم می بینید برای شما نامه مینویسم بخاطر آن نیست که از شما کمک بخواهم و مشوره بگیرم، چه میدانم نه شما و نه هم هیچ ساز مان دیگری بیک دختر درمانده زشت روی کمکی نموده نمیتوانید .
هدف من از نوشتن این نامه فقط تذکری است دوستانه به همه پدران و مادران و جوانان تا بدانند گناه یک نیشخند پنهانی و یا تمسخری آشکار چنان قلبی را اسیر دردی کشنده میسازد و زندگی را بیاد میدهد .

گروه محترم مشورتی ژوندون !
من دختری هستم زشت و بد قیافه که بدبختانه بزرگترین فرزند خانواده ام هستم میباشم .

پدر و مادرم من سه دختر دیگر هم دارند که با فاصله های نه چندان زیاد از من کوچکتراند و چون از زیبایی طبیعی محروم نمیشاند ، خواستگاران زیادی دارند و این خواستگاران موجب میگردند که محبت پدر و مادرم بیشتر به آنها معطوف گردد .

من سالیانست که بخاطر داشتن این قیافه لعنتی تحقیر میشوم و بار این تحقیر حالا دیگر برایم گشته شده است و غیر قابل تحمل .
پدر و مادرم که فکر میکنند شاید هیچوقت خواستگاری روی بمن نیاورد، شیوه و روشی دارند درست مانند کسانی که بخواهند جنس نامرغوبشان را بخریدار ناس و نا آگاهی بفروش رسانند .

آنها از من می خواهند که در محافل و مجالس شب نشینی لباس های بدن نمایوشم، خودم را آرایش نمایم و زشتی جبراهم را در عین سب بردهای از آنجا که گریه ها و بیهوشی ها تا شاید مردی به عنوان طلبکار دروازه خانه شان را بگوید و آنها را از شرف وجود من برهاند و آنگاه که همه این نقشه ها نقش بر آب میگردد، خشمگین و عصبی میگردند، بزعمش و زعمان و ناروا میگویند، بمن نش میزنند و تمسخر میکنند و میگویند : «تو هیچوقت شوهر نخواهی یافت» .
در حفظ مکتب نسبتاً دردم همینطور دردم، کلمات و جملات از قبیل «ببخاره بدبخت»

شما کاوشگر طرقی برای از میان برداشتن عوامل تضاد فکری در جامعه هستید و من میگویم جامعه ای که در آن تضاد و ناهمگونی فکری موجود نباشد آن جامعه بسیار است این تضاد و اختلاف فکری قانون طبیعت است و تکامل باید باشد و است .

درست است که در اجتماع ما این تضاد در مواردی هست که نباید باشد و یا لاقبل کم باشد نبض سخن همین جاست .

شما حربه عصیان را پیشنهاد میکنید ، ولی از نظری من در مقابل این سلاح که در دست جوانان است نسل سالمند هم سلاح اقتصاد را در دست دارد ، فراموش نکنیم که جوانان ما اغلباً مصارف کمر شکن از دواج را از جیب پدران می خواهند اتکا ماری جوانان پدران و احتیاج آنها عاملی که خضوع و احتسرام فرزند را در مقابل پدر سازندگی میکند .

از جانبی شدت عاطفه و شفقت والدین عاملی است که موجب می گردد آنها هر حرکت ، هر گفته و هر نظر شان را به منظور خوش بختی بیشتر فرزندان خود عیار نمایند، نباید تمام تعارفات و دخالت های پدران و مادران را در زندگی جوانان مضر تلقی نمایم و بی اثر از جانب دیگر همانطور ریکه گفتید بخش مهم و بیشتر این اختلافات در مساله از دواج است، چرا ، برای اینکه جوانان غالباً زیر تاثیر عقده ها و کمبود های عاطفی و زور رس خود بیش از آنکه

با تعقل باشند احساساتی هستند زود عاشق میشوند و این عشق ها در حقیقت و واقعیت خود چیزی نیست جز از سر کشی عاطفی بی بند و بار و برای همین است که ازدواجایی که پایه هایش روی چنین عشق ها استوار باشد نا کام است و گراف صحبت بعد از وصال قوس نزولی را می پیماید .
يك ضرب الامل ميگويد : «چشم خود را قبل از ازدواج باز كنيد و بعد از ازدواج بسته» معنی این سخن يك هوشدار است یعنی تفکر عمیق و همه جانبه در انتخاب و گذشت و برد باری در محیط خانوار .
انجمن های مشاورتی و تعاونی به عنوان يك راه و وسیله خوب حل اختلافات پیشنهاد شده است ولی من مترسم این انجمن ها نقش مادر کلانها را بازی نمایند ، از جانبی موضوع دیگری هم در همین زمینه مطرح میگردد ، این مشاورها کی باشند ، پیران و یا جوانان ، در این دو مورد افاق دید ها و برداشت ها فرق میکند ، دولتی باشند یا آزاد و ملی تعیین گر شیوه های کار است ، من فکر میکنم این دفاتر در مرحله اول باید وابسته به محاکم باشند ولی نه به منظور محاکمه خانواره ها ، بلکه به عنوان مشاورین خوب خانواده ها مشاورینی که ناگزیر باید از تجارب کشور های دیگر در همین زمینه استفاده نمایند و دیگر اینکه هدف بیشتر متوجه این نکته باشد که از (بقیه در صحه ۵۷)



چاغوالی او دهغه سره د انسان مبارزه

ولی خینی خلك چاغ او خینی

ډنگردی ؟

آیا د چاغوالی سره مبارزه لایه کتې ده ولی

خینی د چاغوالی او خینی د ډنگریدو

استعداد لری ؟

خه وکړ وچه دخپل بدن د وزن اندول

وساتو او د چاغوالی خخه مخنیوی وکړو ؟



د هر انسان او سا کتبی په بدن کتبی یوه اندازه وار کی اوسینی شته هم په چاغو او ډنگرو خلکو او هم د منځنۍ ونی په خلکو کی یو ښخه یا ترچه منځنۍ لری یعنی له چاغ وی او نه ډنگر . د بدن وزن یی په سلو کتبی پنځلس وازگی لری ، مگر په یوه چاغ سړی کتبی دغه نسبت نشته او د چاغ سړی د بدن وزن په سلوکی له ۴۰ څخه تر ۵۰ پوری وازگی جواوی . په اوس اوس وخت کتبی د چاغوالی دسالی او په بدن کتبی دوازگی د موجودیت په سلو خوا کتبی یولر غیر واقعی فکرونه په ټولو کتبی خپاره شویدی ، ښایسی ددغسی افکارو خپریدل له هغه وخت څخه دی چه د ډنگریدو د پاره د غذای رژیم غوره کول رواج شویدی .

ولی خینی وگری له کوم وړوکی زیارته پرته پخپل ټول عمر کتبی په یوه ثابت وزن کتبی پاتی کتبی او هر ډول غذا چه خوری ، زیات وزن نه پیدا کوی ؟ خینی نور چه چاغ دی ددی د پاره چه دغه ایسه ال وزن پخپل بدن کتبی وساتی ، ولی باید ډیر زیار وباسی ، لوړه رژیم او بیا هم بریالی نشی ؟ ولی خینی چاغ وگری کله چه د ډنگر والی غذای رژیم غوره کوی ، دغه رژیم یوازی تر یوی لنډی مودی پسوری اغیزه ناک دی ؟ اوولی ددوی وزن لومړنسی برشی ته را گرشی ؟ خه باید وکړو چه له زیاتی اندازی له چاغ نشو ؟ آیا کله چه چاغیرو کولای شو چه په دیشنا سره خپل وزن کم کړو ؟

د غوږو لو پوښتنو ته مثبت جواب دوازگی رسولو نو د فعالیت په واز کتبی پروت دی . د وازگی سلول بدن د نورو سلولوپه شان دی ، ددغو سلو لولو شای په بدن کی معمولا تر پوستکی لاندی دی ، په دی معنی چه د وازگی سلو لولوسره را غونډ شوی او یو پوښ یی جو ؛ کتبی چه د بدن تر پوستکی لاندی پروت دی ، دغه پوښ په ډنگرو خلکو کتبی نازک او په چاغو خلکو کتبی ډیسر پنددی . دوازگی دغه پوښ ، مسمی او غنی وطنی لری چه خینی برخی یی ددی ؛ لومړی داچه د نایی په شان د بدن

دوهیسی د چاغوالی او چاغیدو او په بس کتبی دوازگی ددغس په پاره کتبی ختیس اوزموینی کوی دی . تر یوی اندازی پوری ددغسی معما حل کولو ته نژدی شوی او شانله یی سو چونه وهلی دی . د ډاکتر «هیرش» لمانځ ژوند ډیرنډو نکي په مشری یوی دلسی امریکایی ډاکتر انو پنځلس کاله په دغه پاره کتبی ختیس او ازمونی کوی اوشنی کتوری نتیجی یی اخیستی دی . د همدغو پوهانو په عقیده په اوسنی عصر کتبی ، چاغوالی د تمدن انسان

دروغتیا د زیان رسوونکو عواملو څخه شمیرل کتبی . چاغوالی هغه دروند پیچ دی چه د خینو ناروغیو لکه دزړه دحملی دزړه ډرینډو ، درگونو د نارامی ، وشرایعتو دتصلب او د قند او نو روناړوغیو دپیشنیفو سبب گر شی . په اوس اوس وخت کتبی سر پیره په دی چه پوهان خپلی ازمونی دوازگی او چاغوالی په پاره کتبی پریوشمیر ډول ډول حیواناتو یاندی سرته رسوی ، یو شمیر انسانان هم په دغه برخه کتبی تر ازمونی لاندی نیسی ، دوی هغه چاغ



دارينه او بنخي دي چه پخيره خوښه دي
 ته چمتو کيږي چه تر ازمويښي لاندې
 ويولي شي او په غوض يې زياتي پسي
 اخلي .
 له هغو ازمويښو څخه چه په دغو حيواناتو
 او راوطلبو انسانانو باندې شويدي . په
 زړه پوري حقايق را پر سيره شويدي .
 مثلا يوه داچه په چاغو انسانانو او حيواناتو
 کيښي څنگارگي سلول دډنگرو انسانانو او
 حيواناتو دواړو په سلول په نسبت ډير
 څله زير او غوږدي . بل ځای دادي چه
 دواړو د سلول د زيروالي څخه علاوه ،
 ددغو سلولو شمير او اندازه هم د چاغو
 خلکو په بدن کيښي دډنگرو خلکو دسلولو
 دشمير په نسبت زياته ده .
 د چاغو خلکو د بدن د نورو سلولو تو
 شمير تقريباً پنځه څله دډنگرو خلکو
 دسلولو په نسبت زيات دي . کله چه
 يو چاغ سړي دغذايي رژيم يا ورزش په
 وسيله ځان ډنگروي ، دده د بدن سلول
 سلول په کميږي بلکه دغه سلول يوازي
 لږ څه گونځي پيدا کوي او ډنگريږي ، او
 له همدغه امله ده چه انسان خپل څو کيلو
 وزن له لاسه ورکوي .
 مگر د غوړو سلولو دده ډنگروالي
 موقتي ده ، د چاغو خلکو په بدن کيښي

زورميگاييزم شته چه په لومړي مناسب
 وخت کيښي په ماغزه کيښي دخوراکدډنگرونو
 نه پېغلم ور ليري چه غذا را ولېره او دغه
 پېغلم ددي سبب کيږي چه په ماغزه کيښي
 نوموړي مرکزونه د هغه چا اښتيا زياتنه
 کړي چه دچاغيدو د پاره مسرور دي او
 داښتيا په زياتيدو سره اياته غذا خوږله
 کيږي او دغه غذا سعديتي په واړگسه
 بدليږي او دله لاسه وتلي وزگي ځاي
 دکوي او هم دډنگر شوو نوږو سلولو
 تش ځايونه بيرته دکوي .
 بايد په دي هم ويوږي دغه مرکزونه
 چه دخوراک اندازه د خوراک وخت او له
 غذا څخه دپريدو وخت ټاکي ، نوډانسان
 په ماغزه کيښي دي ، اوس اوس دغه پوهان
 غواړي داسي چاره وسنجوي چه نو موږي
 مرکز ونه تر څارني لاندې راوړي ترڅو
 له دغې لاري څخه په استفادي سره د خلکو
 دچاغوالي مخنيوي وشي .
 دپوهانو نوموړي ډلي دغې پوښتنې ته
 دځواب موندلو د پاره ډير زيار گانلي دي
 چه انسان ولې او څرنگه چاغيږي؟ کومې په
 زړه پوري از مويښي چه په دغه برخه کيښي
 په موږگانو باندې شويدي ، مېسې برخي
 يې دادي :
 يو شمير موږگانو ته يې له زيږيدو



د سالم غاښونو لرل د جسمي او روحي سلامتې نښه ده.

د کوچنيوالي له دورې څخه د مساواک استعمالول دغا ښونو په سلامتيا کي مهم رول لري
 دې چه د کوچنيوالي په دوره کيښي يې له
 اندازه نه زياته غذا په تيره بيا خواره او
 غوړ مواد خوړلي دي .
 شک نشته چه ماشوم دودې په حال کيښي
 اړومرو بايد له مقوي غذا گانو څخه استفاده
 وکړي ، دغسي يوما شوم پړوتښي موادو ،
 غوښو ، هگيو ، شيلو ، سجاو ميوو ،
 وينامينو ، معدني موادو او لږ څه غوړو ته
 اړتيا لري . مگر کوم شي چه دغه ماشوم
 ورته اړتيا نلري او په لويو الي کيښي دده
 د سرخوږي سبب گرځي ، ډول ډول خواږه
 شربتونه او غوړه غذا ده ، که غواړي چه
 په آينده کيښي موماشوم روغ او بياوړي دي
 او له چاغو الي او دهغه له مربوطو ناروغيو
 څخه په امان وي ، د خوړو او غوړو له
 ورکولو مخه ورته وکړي .
 تر اوسه پوري داسي گمان کيده چه
 دچاغوالي مساله او شي ده او چاغې ميندي
 او پلرونه طبعاً د چاغو زامنو حسابندان
 کيږي . خو د پوهانو څيړنه دغه فرضيه
 رد کړيده . يو شمير متخصصين وايي چه
 که وراثت به چاغوالي کيښي اغيزه ټاک هم
 وي ، اغيزه يې ډير لږه ده نوولي دچاغو
 ميندو او پلرونو ماشومان له هماغه کوچنيوالي
 څخه چاغيږي او په لويو الي کيښي د ميندو
 او پلرونو څيره او ونه غوره کوي ؟ پوهان
 ددغې پوښتنې په ځواب کيښي وايي کوم
 شي چه دچاغو ميندو او پلرونو ماشومان
 له کوچنيوالي څخه چاغوي د وراثت عامل
 نه دي بلکه ددوي د خوراک او ژوند طريقه
 ده . د چاغو ميندو او پلرونو ماشومان
 په هغه کور کيښي لوتيري چه ميندي او
 پلرونه يې له اندازې نه زياته غذا په تيره
 بيا خو اړه او غوړي خوري . ماشومان هم
 له هماغه لومړي وخت څخه ددغو غذاگانو په
 خوړلو گډون کوي او په تيره بيا زده کوي
 چه د خپلو ميندو او پلرونو شان زيات
 خوراک وکړي ، په دي ډول له هماغه
 پاتې په ۴۹ مخکښي

څخه وروسته پوره غذا ورکړي . په دي معني
 چه هره خوږه وړه غذا چه ددوي خوښي
 سره سمه وه ، په زياته اندازه ورکوي
 وسپارله . له بلې خوا يې د موږگانو يې و
 شمير بچيانو ته له غذايي پټو مجرو ميت
 ورکړي او هغو ته يې يوازي دهمره غذا
 ورکړي چه ونه مري او ژوند يې پاتې شي .
 خو موده وروسته يې ددغو دوږولو موږگانو
 بدن تر ازمويښي لاندې وتيو او وليدل شول
 چه د لومړي ډلي (چاغو) موږگانو دندن
 غوړ سلول له اندازه نه زيات زير او ډير
 شول او په دوهمه ډله کيښي ، نتيجه معکوسه
 وه ، هم يې سلول ډنگرو او هم يې شمير
 لږ .
 له دغه کار نه وروسته يې چاغو موږگانو
 ته لږه غذا او ډنگرو ته يې زياته غذا ورکړه .
 دغه موږگان (دواړه ډلي) چه ددوي سرته
 رسيدلي و ، په زړه پوري بدلون مسره
 منځمن شول . لومړي ډله (چاغ موږگان)
 لږ وډير ډنگره شوه مگر دوهمه ډله د غذا
 دزياتوالي سره سره خومره چه ښايي ، چاغه
 نشوه .
 دغه ازمويښه په انسانانو کيښي هم عملي
 شوه او په ياي کيښي دي نتيجه ته
 ورسيدل چه د هر چا دچاغوالي او ډنگروالي
 اساس او بنسټ دکوچنيوالي په دوره کيښي
 ايښودل کيږي . که ماشوم ته پر له پسي
 زياته غذا په تيره بيا غوړه او خوږه غذا
 ورکړه شي ، طبعاً به لويو الي کيښي دچاغو
 خلکو په ډله کيښي راځي . مگر که ماشوم
 ته په اندازه غذا ورکړه شي ياکه له ټاکلي
 اندازې نه هم لږه غذا ورکړه شي ، په
 لويو الي کيښي طبعاً دډنگرو خلکو په ډله
 کيښي راځي چه که هر خومره زياته غذا هم
 وخورې ، خومره چه ښايي په وزن کيښي
 به يې زياتوالي رانشي . ځيني چاغ گمان
 چه د ورزش او غذايي رژيم له لاري
 پرله پسي د خپل بدن د وزن سره مبارزه
 کوي (او لږه نتيجه اخلي) . هغه گمان

تفتاب با

واصف باختری

واصف میگوید:

- شعر فرخی پیامی برای مردمش نداشت.
- شاعر باید رسالتی داشته باشد نه به معنی کلیشه و قراردادی آن
- فرار از تعهد و التزام به هنر اصیل لطمه وارد میکند.
- شاعر باید عصیانگر و سنت شکن باشد.
- مولانا نیز از وزن قافیه به تنگ آمده بود.
- اینکه میگوئیم شعر پیامی داشته باشد مقصد شعر دادن نیست.
- شاعر باید هر پدیده را از تخیل خود بگذراند

ما به گذشته موضوع کاری نداریم فعلا در بسیاری از گوشه های دنیا یکمده شعرا به سیاست روی آورده اند که هر کدام دارای نظر و مفکوره خاصی است ولی متأسفانه همان مفکوره بخصوص شما را راساً در شعر منعکس می سازند و ما اینگونه شعرا را عوض اینکه شاعر بگوییم شاعر پرداز می نامیم .

ولی در مقابل شعرای هم است که نظیر وایدلوزی خاصی هم اگر دارند شعر شاعر را به سطح شعار تزل نمی دهند اینها قسمی انعام شما را بیان می کنند که به زیبایی و جنبه های هنری شعر شان ارسال شده نمیرسد .

شاعر مسلماً از یک حادثه خارجی انتباه می گیرد و بر قشر دماغ شاعر حادثه اثر می گذارد و اعصاب او از یکجا دانه تنبلی شود پس شاعر است که این حادثه را قسمی بیان کند که ضابطه ها موازین هنری، ستاره راهنمایش باشد . شاعر می تواند همین حادثه را با در نظر داشت بنیان های هنری بیان کند که در آن همه محسنات شعری در نظر گرفته شود و هم او متواند همان حادثه را درشت و بدون در نظر داشت ضابطه های هنر به نظم کشد که درین صورت ما آنرا شعر نمیگوییم بلکه شمار می نامیم و نظم بسیار مست .

خلاصه اینکه : آوردن شعار در شعر از زیبایی آن کاسته و آنرا جنس بی ارزشی میسازد .

شما مسئولیت و تعهد را چه توجیه می کنید

و چگونه شاعری را مسئول و تعهد می خوانید ؟

رسالت و تعهد جوهر شعر است جوهر و اساس هر نوع دیگر هنر اما متأسفانه رسالت و تعهد در نزد بعضی هاید توجیه شده هستند گمانیکه از رسالت و تعهد دم می زنند بدون اینکه به معنی رسالت و تعهد پی برده باشند که اساساً این قسم توجیه کار یکبارگی به رسالت هنر لطمه میزند . مثل اینکه فرار از تعهد و التزام به هنر اصیل لطمه وارد می کند . وقتی این مسئله مطرح میشود که پیامی سیاست و مفکوره بیان می آید و نویسنده

واصف میگوید:

اشخ بر ضد شود روی این اصل کار شاعر تنها به چسباندن کلمات روی هم و سیاه کردن صفحات کاغذ نیست بلکه دور نمایه شعراست شعر باید یک آید پشه عالی یک پیام انسانی و طرح یک مسئله انسانی باشد و اگر کسی میگوید شعر پیامی داشته باشد مقصد این نیست که شاعر - شعار بدهد و بگوید :
میا زار موری که دانه کش است
که جان وارد و جان شیرین خوش است
و این به نظر من شعری نیست و نمیتوانم آنرا شعری تمام معنی بگویم بلکه شعار و شعار مطلق که متأسفانه در ادبیات پارسی از اینگونه شعارها بسیار به چشم می خورد.

در ادبیات شرق و خصوصاً در ادبیات و زبان دری شعر بین مردم دوستانه تر از ادبی داشته و دارد و متأسفانه شعرای این زبان یکی ضرب المثلی را به شعر آورده دیگری قیامت یا ما منظوم ساخته و آن یکی دیگر موقله تفسیر نموده است که به این ترتیب شعر را به ابتذال و بی ارزشی رسانده اند این دسته شعرا بیشتر از تازگی و بداعت هنری شعر محتوای شعر را از یاد کرده اند که به اینگونه شعر گوئیم که ملاحظه شما است بدیع هنری بوده و اصلاً شعر نیست .

و خلاصه اینکه شما هم باید رسالتی داشته باشید یا شد رسالت بدان معنی که بنام اینکه ملتزم و متعهد است راه کلیشه سازی و شعار پرداز را پیش گیرد . ویر شاعر که رسالت خود را قسمی بکار ببرد که شعرش تازگی داشته و واقعیتی را با بداعت هنری بیان نموده از هر گونه ابتذال و دنباله روی دور بوده تمام جوانب قضیه را در شعرش با هنر مستعملی سنجیده و بیان کند اینجاست که شعر در سطح باقی زمانه در زرقنای واقعیت رخنه میکند و اگر چنین نیست پس شعر یک اعلان تجارتنی است .

شما در گفتار بالا به کلمه شاعر اشاره کردید بیجانیت است اگر بگویید که آوردن شعار در شعر چگونه عملی است .

دیوان بزرگ و کلفتش شعری یافت که پیامی برای مردمش داشته باشد و مثل گوشه از زندگی مردمش باشد پس شعر او را هیچوقت شعر به تمام معنی گفته نمیتوانیم .

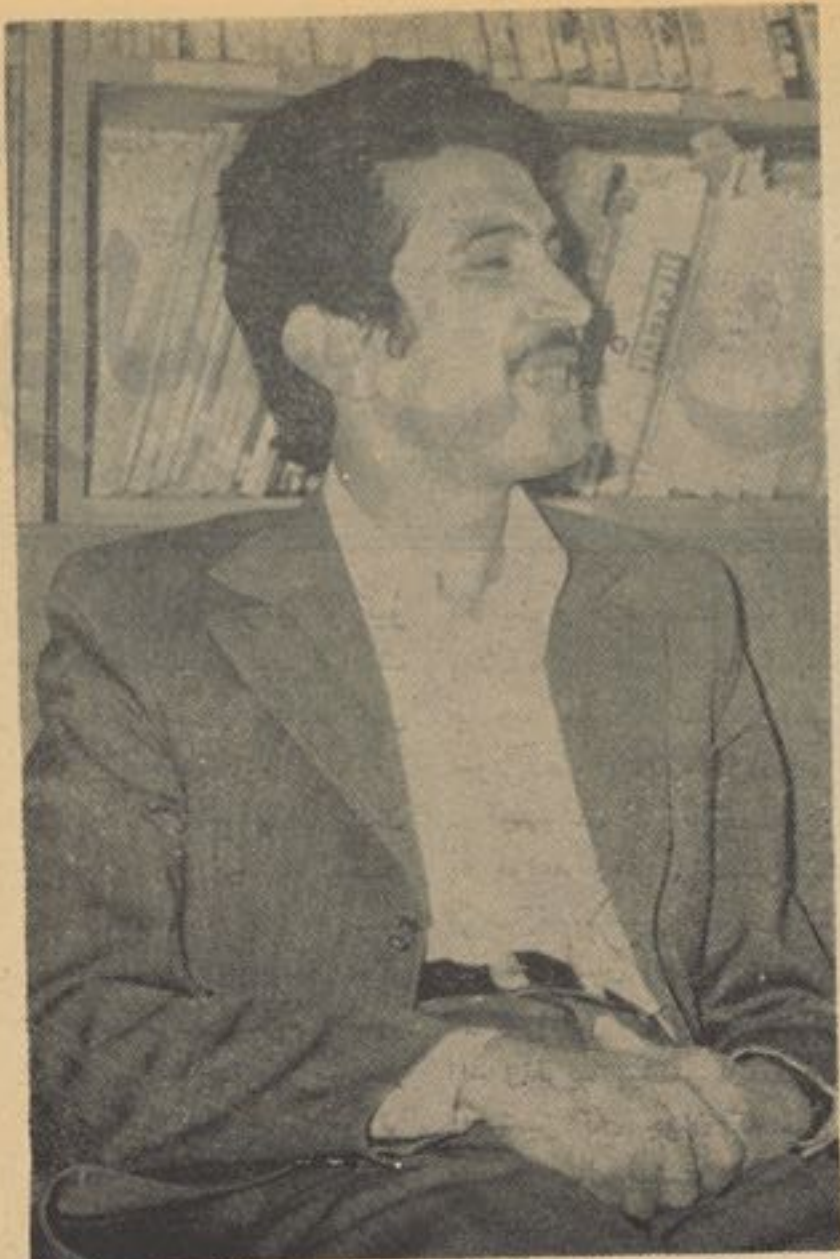
روی این ملحوظ شعر معمولاً از دو نگاه مورد بررسی قرار میگیرد که آنها شکل و مضمون باشد. شکل و مضمون در شعر ملاحظه شکل و مضمون در سایر پدیده های اجتماعی تأثیر مستقیم دارد.

شعری جو به شعری به تمام معنی شعری را گفته میتوانیم که در پر گیرنده احساسات و عواطف بشری بوده به شکل زیبایی هنری

از و اصف باختری می پرسیم: که شعری به تمام معنی به نظیر شما چگونه شعری است...؟

میگوید :

شعر به تمام معنی به عقده من شعری است که یکسو تازگی و بداعت هنری داشته و از جانی دیگر مثل واقعیت بوده. یک پیام انسانی و یک اندیشه فتعالی انسانی را در خود نهفته داشته باشد که البته این گفته در مورد همه یکسان نبوده و از هر دیدگاه به نحوی توجیه می شود. مثلاً فرخی سیستانی تا آنکه در شعر و ادبیات تسلط خوبی داشت و اشعاری زیبایی مسروده ولی نمیتوان در میان



واصف: قرار از تعهد و التزام به هنر اصیل لطنه میزند

ویکی از دلایل دیگری انحطاط شعر و ادب در کشور عدم تقادیمی به معنی علمی و دقیق کلمه میباشد که متأسفانه معیار های هنری شعرچنانچه باید سنجیده مشق شده اینجاست که شاعر خلاصا و تقایص خود را که بایست درک نمیکرد نفهمیده و همچنان مقید بخود باقی مانده و در پی ترمیم خود نبرآمده است. در قسمت جز دیگری پریشانی باید بگویم که برای پیچیدگی و شکوفانی هنر اولا زمینه مساعد اجتماعی و سیاسی ضرور است چه شاعر باید آزاد زندگی کند و آزاد شعر بگوید اگر در برابر شاعر محدودده ها و قهرموم ها قرار داده شود در حقیقت دست و پای او بسته شده پس چه کاری رامینواند انجام بدهد. و دیگر رشد فرهنگ در کشور مسئله آموزش علمی شاعر، نویسنده و نقاد او را رهنمونی می کند. اینجاست که شاعر تشابه ذوق و فیرجه اکتفا نکرده باید از فرهنگ گذشته و غنی کشور آگاه شده بر زبان مسلط شود و از دامن جهان مترقی باید نوبه بگیرد تا باشد که شعر و هنر ماراه خود را باز کند و درخشان گردد.

باشد. شاعر امروز بایست از چار چوب مقید گذشته برآمده و بر اندیشه احترام داشته باشد نه پوره کردن (مغایل) فلان وزن همین شاعر امروز باید نوحه و تجرد پیسند باشد نه تقلید و دنباله روی. واضح که نوحه و تمایل نو در هر زمانی وجود داشته چنانکه مولانا نیز از وزن قلیبه به تنگ آمده چنین شکوه می کند: **ایه و مفصله را گوهر سیلاب بپر پوست بود، پوست بود و خور مغز شعر را رستم ازین قول و غزل ای شه دیوان ازل مفتعلن، مفتعلن، مفتعلن گشت سرا اصولا شما وضع شعر امروز را در کشور چگونه می بیند وجه آینده را به آن پیشبینی می کنید؟** اگر شعر امروز را واقع بینانه ارزیابی کنیم تاکنون زیاد باور نشده اما دور نمای آن شاید خوب باشد و امیدوارکننده. غلت رکود شعر امروز در کشور همانا ناپیگیری شعری ماست که متأسفانه آن استبداد اهریمنی رژیم گذشته می باشد که حتی شاعر را با بکار بردن فلان کلمه مواخذه کرده و اینجاست که شعری ما، شعرا سطحی گرفته و در مورد تحقیق، مطالعه و بررسی کافی نکرده اند.



واصف باختری

و شاعر آنرا از یک دریچه خاص نگریسته و آنرا بزم خود توجیه می کند. متأسفانه یکنماد جوانان که به سیاست روی آورده اند به اساس بی اطلاعی از زبان و فرهنگ گسترده سرزمین خود و بی اطلاع بودن از رونق و اطلاعات زنده جهان تصور میکنند وقتی که مرده یاد زنده یاد بگویند شاعر و نویسنده مسئول و متعهد است. و در پی هر فتنه این سوال به پرسش اول تان یک پیوند درونی دارد و آن بدین معنی که هنر دو عنصر مهم دارد «شکل و مضمون» مضمون شعری معنی بیان یک فکر و یک اندیشه مثلا فردوسی شهنامه خرد را و سعدی گلستان اش را به اساس اندیشه های که پیش خود داشته پروریده اند. تعهد و التزام اینجامورد بحث قرار میگیرد: شاعر هر چیزی که می سراید به نفع یک طبقه است و بزبان یک طبقه پس شاعری که منافع واقعی جامعه اش را با در نظر داشت موازیسن هنر درست بیان کند صادقانه رسالت خود را انجام داده و چنین شاعری رامینوانیم شاعر مسئول و متعهد بگویم و باید اضافه کنیم شعری که مافوق منافع طبقات باشد اصلا وجود ندارد.

به عقیده شما در ساختمان یک شعر تاجه واقعیت جامعه رول دارد و تاجه اندازه احساس و تخیل خود شاعر؟

تأثیر بیشتر در شعر تأثیر اجتماع است. چرا شاعر ذوق، فیرجه و شخصیت شاعرانه اش را از اجتماع کسب می کند و زاده و پرورده محیط خود است البته هر شاعر یک استعداد (عصبی) بخصوص خودش را دارد و هر شاعر استعداد خاصات فردی خود را اما تأثیر عمده و بارز همانا تأثیر اجتماع است. تأثیر پدیدده ها و واقعیت های جامعه ایست که در آن زیست می کند که این تأثیر حسی در گوشه نشین ترین شاعران هم بمواردی بخوبی چشم میخورد. حتی مردم گریز ترین شاعران هم یک پدیده اجتماعی را پرورده و آنرا به زبان شعر بیان داشته است بزبانی که جامعه در آن تکلم میکند البته به نحوی خودش که آن شعر پای پذیرفته شده و یارده که ناگزیر در آن هم ردیف به واقعیت جامعه احساس خود شاعر هم رولی داشته است اگر مردم آنرا رد کرده در حقیقت احساس شاعر رد شده و واقعیت که رد شدنی نیست.

در مورد تغییر فرم در شعر امروز چسه میگویند؟

شاعر نو پرورانه باید حتما تابع اوزان عروضی که از شعری گذشته بجا مانده است



واصف باختری

پولیس زن در کشور جاپان



جاده های شهر پر نفوس توکیو اینروزها با فعالیت پولیس ترافیک جالب و تماشاگرانه است آنها با دستکش های سفید، کلاه های زیبا و دامن های مینی ژوب شان بیشتر از مردان ترافیک جلب توجه میکنند این دختران و زنان وظیفه دارند تا کنترل کنند. آنها تایر چنبره موتور های شهر پیش از وقت لازم غسیر قانونی پارک می کنند مرا قبت و کنترل کنند. آنها تایر چنبره موتور ها را با چابکی موتور در آنجا پارک شده با تپا شیر نشانی میکنند اگر موتور بعد از سپری شدن وقت معین بازهم در همانجا غیر قانونی پارک شده باشد بر اساس امرآمرپولیس ترافیک موتور از محل دور ساخته میشود و مالک آنرا با نوشتن یک تکت ترافیکی جریمه میکنند. این خانم علاوتاً رهنمائی اطفال

مکاتیب و کود کسته آنها را به جاده ها به عهده دارند و با پد آنها را از بین جاده ها بدون آسیب و خطر جانی عبور دهند. علاوتاً این (زنان ترافیک) در کوهستان ها اطفال را با گودی ها به قواعد و مقررات ترافیک آشنا می سازند. همین اکنون هشتصد و پنجاه پولیس زن در رشته ترافیک در سراسر توکیو بو وظیفه مشغول اند و تقریباً بیشتر از نصف آنها را دو شیزگان جوان که سن شان از بیست سال بیشتر نیست تشکیل میدهد.

سه سال است که دختران بحیث پولیس ترافیک در توکیو خدمت میکنند.

در فبروری سال ۱۹۷۳ دوازده نفر آنها به ستیشن های پولیس در سوکیا یچی شنجو کو و اینسو فرستاده شدند در این جا ها قبلاً



خبرها مهم جنایی را تعقیب میکنند

بایسکل خوبترین وسیله برای انجام وظیفه

برای ۲۴ آمرپولیس موقع میدهد تا به کارهای خود آزادانه مصروف باشند و در عین حال کار مرا جمعین از طریق تیلیفون های ضروری تحت اجرا قرار گیرد.

آمرین پولیس گاهی با استخدام پولیس زنان از شر مرا جمعین مردان رهایی می یابند و طرف مقابل با بنمیدن آوازیکن زن پولیس به موضوع خاتمه میدهند.

(از موثریت و کیفیت آواز زنان از طریق تیلیفون کسی نمیتوان انکار کند) زنان همچنان در معلوم نمودن جزئیات موضوع مبادرت بخصوص دارند و همین سبب میشود تا آنها بو ظایف شان موافق باشند و همکار خوبی برای رفقای پولیس مرد محسوب گردند.

در اوایل پولیس در مورد استخدام پولیس زن در شعبات امر نظر موافق نداشت زیرا آنها عقیده داشتند که

زنان وجود نداشته و کارها راهمه پولیس مرد انجام میدادند آنها برای ارتباط با پولیس مرد باین محلات اعزام شدند آنها در این سه ستیشن یا بحیث رهنمای پیاده روی کار میکنند و یا با مردم در قسمت پیدا کردن راه و گم شدن اشیا و اموال مساعدت و همکاری میکنند و در روزهای تعطیل بعضاً وظیفه میگیرند تا در باغ و حش اینوا از بی نظمی ها جلوگیری کنند.

زنان همچنان در دستگاه مرکزی پولیس توکیو که شعبه حساس و مهم پولیس است و وظیفه دارند: یازده نفر آنها در دستگاه تیلیفون برای دایل کردن نمره ۱۱۰ ضروری کاسومیگا میکی کار میکنند در بعضی روزهای تقریباً ۱۲ ساکت نمره ۱۱۰ ضروری فعال ساخته میشود و یکپهزا رویکصد تیلیفون طور اوسط دایل میگردد که همه را زنان جواب میدهند این خود



دختران هر لحظه باموتر هایشان آماده خدمت اند



دختران پولیس در جاپان با آلات مخابره مجهز اند صفحه ۲۱

برای يك مرجع شنیدن آواز زن از دفتر پولیس قناعت خاطر نمیبخشد در حالیکه بعداً عکس آن ثابت شد مثلاً وقتی چنین تیلفون ها میرسد زن پولیس با کلمات ملایم و پر لطف خود آنها در حالات دشوار امیدوار نکه میدارد و در حقیقت ثابت گردید که آنها در چنین شعبات و ظایف شان را موافقانه انجام میدهند دو اعشاریه هشت فیصد پولیس شهر توکیو را اکنون پولیس زن تشکیل میدهند لیکن در بعضی شهر های کوچک تعداد پولیس زن و مرد مساویست .

پولیس جاپان برای اولین بار در ماه مارچ ۱۹۴۶ (۱۶۷۳) دختر وزن را تحت تربیه گرفت و در همان سال تنها ۶۳ نفر آنرا استخدام نمود بقیه را بحیث محرز و یا بحیث ترافیک

بقیه در صفحه ۶۱



دسپلین و نظم را خوب مراعات میکنند

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

یک واقعه عبرت آمیز در تاریخ نجوم

گردد می آیند و قرآن آنها صورت
میگیرد .

در سال ۵۸۲ هجری یک چنین
قضیه ای اتفاق افتاد .

در آن سال عده ای از منجمان

قبل از وقوع قرآن ، وقوع آنرا

حساب و پیش بینی کردند و گفتند

در روز سه شنبه ۲۹ جمادی

الآخره کواکب سبعة در برج میزان

اجتماع می نمایند و چون میزان یک

برج بادی است ، بر اثر قرآن

سیارات مزبور ، چنان باد های

شدیدی خواهد وزید که اکثر

عمارات ویران میشود و جمعی از

مردم به هلاکت میرسند .

از جمله منجمانی که این قرآن

را پیش بینی کرده در باره آن چنان

حکمی صادر نموده بودند منجمی

مشهور بنام ابوالفضل خازمی یا

حازمی بود که در بغداد زندگی

میکرد و از جمله منجمانی که این

حکم را باطل میدانستند و میگفتند .

چنین حادثه ای واقع نخواهد شد

یکی امام فخرالدین رازی دانشمند

بزرگ وطن ماست که مزارش در

هرات می باشد و دیگری شرف

الدوله عسقلانی بود که در مصر

زندگی میکرد . او حدالدین انوری

شاعر بزرگ خراسان را نیز که در

علم نجوم مهارت بسیار داشت متهم

کرده اند که از جمله منجمان طرفدار

حکم نجومی مزبور بوده است و ظاهراً

نخستین کسی که این تهمت را به

آن شاعر بزرگ بسته است ،

حمد الله مستوفی مولف تاریخ

گزیده میباشد ولی بدلیل متعدد

تاریخی ثابت شده که انوری چنین

ادعایی نکرده بوده است و یکی از آن

دلایل اینست که وفات انوری در

سنوات بین ۵۵۲ و ۵۵۶ رخ داده

است در صورتی که اجتماع

سیارگان سبعة در برج میزان

مشهور نوشته شده است که از

آنجمله کتاب القرائات و تحویل

سنی العالم از محمد بن عبدالله ابن

عمر بن بازيار شاگرد حبش بن

عبدالله و کتابهای اقتران النحسین

وزیج القرائات والا حتراقات از

ابو معشر جعفر بن محمد بلخی و کتاب

القرائات از ابوالحسین علی مصیعی

قابل یاد آوری است . شعرای

مطلع از نجوم نیز اصطلاح قرآن

را در اشعار خود آورده اند که

از آنجمله خواجه حافظ میگوید :

گفتم که خواجه کی به سر حجله

میروند گفت آن زمان که مشتری

ومه قرآن کنند و ناگفته نماند که

قرآن مشتری و ماه در هر ماه یک

بار واقع میشود و این قرآن را

منجمان احکامی سعد میدانند و حافظ

نیز بهمین حکم نجومی نظر داشته

است .

اما موضوع واقعه تاریخی که

میخواهیم در اینجا یاد کنیم باقرانی

ارتباط دارد که در اصطلاح نجوم

به قرآن اعظم مشهور است و بسیار

به ندرت اتفاق می افتد و علتش هم

اینست که هر یک از سیارات مدار

جدا گانه ای دارد که در مدت معینی

آنها می بیاید و بامدار و مدت

گردش سیارات دیگر فرق دارد ،

اما گاهی اتفاق می افتد که همه

آنها در این سفر خستگی ناپذیر

خود ، در یک نقطه از منطقه البروج

نظامی عروضی که یکی از مشاهیر

وطن ما بود و سالها در بلخ و غور و

هرات به استفاده و افاده علمی اشتغال

داشته است ، کتابی دارد بنام مجمع

الفوائد که اکنون بنام چهارمقاله

شهرت یافته است . وی که سردی

دبیر ، شاعر ، منجم و طبیب و باصطلاح

(همه فن حریف) بوده است در آن

کتاب که از همین چهار فن یا علم بحث

مینماید ، اهمیت نویسندگی و شاعری

و نجوم و طب را در مقالات جدا گانه

بیان کرده در عین حال شرایط

و آداب فرا گرفتن و همچنان کتابهای

مربوط به هنر ها و دانشهای مزبور را

بکلیت بر شمرده است و جویندگان

فنون یا علوم مذکور را به مطالعه

کتبی که نام برده تو صیه کرده

است و سپس ده حکایت که از

مشاهدات یا مسموعات خود او مایه

گرفته است در باره هر یک از چهار

پیشه یاد شده نقل نموده تا اهمیت

آنها بیشتر نشان بدهد .

در مقاله سوم آن کتاب که در

باره نجوم نوشته شده است ، هم

حکایاتی که مربوط به پیشگو بی یا

اختیار وقت شایسته میباشد آورده

است که مطالعه آنها خوا ننده

خوشبیا و ر را تا اندازه ای به صحت

احکام نجومی مطمئن میسازد ولی

همین شخص در همان کتاب و در

همان مقاله راجع به احکام نجومی

کلماتی دارد که از آنها بی اساس

بودن احکام نجومی و عدم اعتقاد

در اینجا ذکر کنم :

یکی از مباحث پیچیده نجومی

بحث قرائات است که موضوع آن

گرد آمدن دو سیاره یا بیشتر در

یک برج میباشد و راجع به احکام

آن کتابهای زیادی از طرف منجمان

نظامی عروضی که یکی از مشاهیر

وطن ما بود و سالها در بلخ و غور و

هرات به استفاده و افاده علمی اشتغال

داشته است ، کتابی دارد بنام مجمع

الفوائد که اکنون بنام چهارمقاله

شهرت یافته است . وی که سردی

دبیر ، شاعر ، منجم و طبیب و باصطلاح

(همه فن حریف) بوده است در آن

کتاب که از همین چهار فن یا علم بحث

مینماید ، اهمیت نویسندگی و شاعری

و نجوم و طب را در مقالات جدا گانه

بیان کرده در عین حال شرایط

و آداب فرا گرفتن و همچنان کتابهای

مربوط به هنر ها و دانشهای مزبور را

بکلیت بر شمرده است و جویندگان

فنون یا علوم مذکور را به مطالعه

کتبی که نام برده تو صیه کرده

است و سپس ده حکایت که از

مشاهدات یا مسموعات خود او مایه

گرفته است در باره هر یک از چهار

پیشه یاد شده نقل نموده تا اهمیت

آنها بیشتر نشان بدهد .

در مقاله سوم آن کتاب که در

باره نجوم نوشته شده است ، هم

حکایاتی که مربوط به پیشگو بی یا

اختیار وقت شایسته میباشد آورده

است که مطالعه آنها خوا ننده

خوشبیا و ر را تا اندازه ای به صحت

احکام نجومی مطمئن میسازد ولی

همین شخص در همان کتاب و در

همان مقاله راجع به احکام نجومی

کلماتی دارد که از آنها بی اساس

بودن احکام نجومی و عدم اعتقاد

در اینجا ذکر کنم :

یکی از مباحث پیچیده نجومی

بحث قرائات است که موضوع آن

گرد آمدن دو سیاره یا بیشتر در

یک برج میباشد و راجع به احکام

آن کتابهای زیادی از طرف منجمان

فرهنگ اصطلاحات نجومی

بسال ۵۸۲ اتفاق افتاده است و انوری در آن وقت حیات نداشته است یا انوری نام دیگری بوده است غیر از شاعر مشهور. بهر حال باو صف اینکه دانشمندانی چون امام فخر رازی و شرف الدوله عسقلانی یکی در خراسان و دیگری در مصر، اعلام کرده بودند که از اجتماع سیارات سبعه هیچ خطری متوجه زمین نخواهد بود، مردم آن روزگار، جانب احتیاط را رعایت کردند و در دستها به سردابه ها و در کوهستانها به مغاره ها پناه بردند، اما وقتی که

روز سه شنبه ۲۹ جمادی الاخره فرارسید در حالی که همه منتظر حادثه باد و طوفان شدید بودند، چون فصل تابستان بود هوا گرم شد و حتی نسیمی هم که گرما را رفع کند یا شمعی را خاموش نماید نوزید و معلوم شد که پیشگویی ابوالفضل خازمی و امثال واقران وی بکلی خطا بوده است درین وقت بود که برای شاعران و نکته‌گیران فرصتی پیش آمد و در نکوهش منجمان احکامی داد سخن دادند و در تخطئه آنان اشعاری سرودند. از آن جمله شاعری بنام ابو الفنایم محمد ابن المعلم یا محمد بن علی واسطی قطعه ای در هجو خازمی سرود که با این بیت:

قل لابی الفضل قول معترف
مضی جمیدی و جاء نار جب
شروع میشود و باین بیت ختم میگردد:

مدبرالا مرو احدلیس للسبعة
فی کل حادث و به روایت
تذکره نویسان این قطعه را هم شاعری در هجو انوری گفت:

گفت انوری که بر اثر بادهای سخت ویران شود عمارت و کاخ سکندری در روز حکم او نوزیده است هیچ باد یا مرسل الریاح تو دانی و انوری ابن الاثیر مورخ مشهور نیز که در آن وقت جوانی ۲۷ ساله بوده است در وقایع سال ۵۸۲ نوشته است: «منجمان قدیم وجدید حکم کرده بودند که در این سال در ۲۹ جمادی الاخره کواکب

سعد ذابیح :

منزل بیست و دوم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن دو ستاره از قدر سوم است یکی شمالی دیگری جنوبی فاصله یک متر دور از یکدیگر نزدیک سر جدی که آنرا شاخ جدی (بزرگاله) پنداشته اند و نزد یک آنها ستاره ای کم نور تر هست که منجمان عرب آنرا گوسفندی پنداشته اند که سعداو را میکشد.

جمال الدین گوید :

نه سعد کفایت تو ذابیح
نه صبح عنایت تو کاذب
سعد بلع:

منزل بیست و سوم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن دو ستاره است که بردست چپ دلو بقا صله نیم متر از یکدیگر قرار دارند در میان آنها ستاره ای کم نور دیده میشود که ستاره شناسان عرب آنرا گوسفندی تو هم نموده اند که سعد آنرا می بلعد.

سعد السعود :

منزل بیست و چهارم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن سه ستاره کوچک است در بین دم جدی و بازوی دلو.

منو چهری گوید :

بر سپهر لاجوردی صورت سعد السعود
چون یکی چاه عقیقین در یکی نیلی
ذقن

سعد الاخبیه :

منزل بیست و پنجم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن چهار ستاره است بشکل پای مرغابی در سمت دست راست دلو که سه تا از آنها مثلثی را تشکیل میدهند و ستاره ای که در وسط مثلث قرار دارد همان سعد الاخبیه است.

متو چهری گوید :

گردی بر آبی بیخته زراز ترنج
انگیخته
خوشه زتاک آویخته مانند سعد الاخبیه

سعد اکبر :

ستاره مشتری است. انوری گوید:

بر آسمان مکرمت از روشن علم
چون مشتری به نور خرد سعد اکبرم

سعد اصغر :

ستاره زهره، خاقانی گوید :
شعر من فالی است نامش سعد
اکبر گیر از انک
راوی من در ثنات از سعد اصغر
ساختند.

قران سعدین :

اجتماع مشتری و زهره در یک برج.

قران نحسین :

اجتماع زحل و مریخ در یک برج
منازل قمر :

عده ای از ستارگان ثابت که در ایام قدیم بادیه نشینان عرب، برای دانستن وقت، محل طلوع ماه را که هر شب در آسمان نسبت به شب پیش مقداری دور تر است بوسیله همان ستارگان نشان کرده و هر مجموع ستاره را منزل نامند این قمر نام نهاده بودند، تعداد این مجموعه ها ۲۸ منزل است امروز در تقویمهای رومی ستون خاصی بنام منازل قمر وضع مینمایند و در مقابل هر روز نام یکی از منازل را ثبت میکنند. نامهای منازل به ترتیب ازین قرار است.

شرطین، بطین، ثریا، دبران، هقعه، هنعه، ذراع، نثره، طرف، چببه زبره، صرفه، عوا، سماک اعزل، غفر زبانی، اکلیل، قلب، صوله، نما، یم، یلده، سعد ذابیح، سعد بلع، سعد السعود، سعد الاخبیه، فرغ اول فرغ دوم و بطن الحوت.

میرفت، ضمناً ناگفته نماند که علامه قزوینی بعد از ذکر دو فقره اخیر نوشته است: (چنانکه ملاحظه میشود ابن الاثیر کواکب خمسسه نوشته است و شهر وردی کواکب سبعه و كذلك تاریخ گزیده نیز کواکب سبعه نگاشته و فقط بحساب نجومی دقیق معلوم توان کرد که کدام يك صحیح بوده است کواکب سبعه یا کواکب خمسسه؟ و این ضعیف نویسنده مقاله با استفاده از قواعدی که درباره تعیین قرانات در دسترس میباشد گمان میکنم تعداد سیارات مزبور هفت بوده است. در هفته آینده را جمع به خسوف و کسوف و خرافات نجومی در باره آن بحث میشود.

است و در آخر آن کتاب گفته است، از تالیف آن فارغ شدم در آخر جمادی الاخره از ماههای سال ۵۸۲ در روزی که کواکب هفتگانه در برج میزان اجتماع کرده بودند، در آخر روز و این روز روز سه شنبه ۲۹ ماه مذکور است.

غرض از ذکر این دو فقره اخیر یعنی گفتار ابن الاثیر و شیخ اشراق که از ۲۰ مقاله علامه قزوینی گرفته شده است اینست که پیشگویی منجمان احکامی در باره قران مذکور، در آن ایام بسرعت برق و باد در همه جا پیچیده بود و یک واقعه قابل یاد آوری بشمار

پنجگانه در برج میزان اجتماع میکنند و بر اثر مقارنه آنها بادهای شدیدی میوزد، اما این حکم به صحت نبیوست و آنقدر باد نوزید که راز عان بتوانند خرمنهای گندم و جو را باد کنند فاکذب الله احدوثة المنجمین و اخزاهم.

دانشمند دیگری که در همان زمان زندگی میکرد و بهنگام وقوع قران سی و سه ساله بوده است شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول بحلب معروف به شیخ اشراق است که اتفاقاً درعین همان روز و همان سال کتاب معروف خود حکمته الاشراق را با تمام رسا نیده

یک جانی خطر ناک را بعد از

اختصاصی مجله ژوندون
رپورتر: ضیا روشن

**وقتی به گروه رهنمان پذیرفته شد
فهمید بایست راه زندگی اش را
بطرف ناروا ۰۰۰۰۰ پول بدست
آوردن از راه منفی ۰۰۰۰۰ و راه دزدی
و آدم کشی باز کند.**

**سرك رابروی ۸ عراده سسدودگردند
۵۳ زن و مرد و طفل را با همد یگر
بستند ۰۰۰ و دارائی و هستی شانرا به یغما
بردند.**

در پهلوی برادر خود برای ده سال در زندان قرار گرفت و دو برادر دیگر زندان ماندند و بعد تصمیم گرفتند تارهایی از زندان، برادر کوچکشان سیدجان دنباله راه نا صواب آندورا برده که او هم بعد از یک مشوره مختصر در زندان با دو برادر زندانی خود به فعالیت آغاز کرد و درین راه یک نفر از اقوام خود را بنام رنگین با خود یکجا ساخت و در او لیسن فرصت در تنگی خیبر راه یک موتر را گرفت و راکب آنرا مجروح ساخته آنچه بود و آنچه داشت از او گرفتند ولی چون از خود درین ماجرا نشانی مانده بودند هر دو گرفتار به و ۴ سال حبس محکوم شدند. تا آنکه یکی پس از دیگری از حبس رها شدند و دوباره به کارهای نامشروع خود پرداختند ولی اینبار یک گروه بزرگ رهنمان را پی ریختند و در یک مجلس خودی در بالای نهری ماجرای گذشته خود و برادران خود را به نائب پسر عجب گل ساکن رستم خیل میدان در میان گذاشت و او را هم دعوت کرد و در فعالیت های خود مشترک ساخت.

شد پولیس می خواهد قاتل دو جهانگرد امریکائی را پیدا کند او هم ننگرهار را ترک کرده در کوه ها، دشت ها و خیمه های کوچی ها پنهان شده، هر جا می رفت و در هر جا می رفت و در هر جایی ماند سایه قانون راعقب خود می دید اما چون بی رحم و بیببک و متهور بود حاضر نمی شد خودش را به قانون تسلیم کند زیرا او میبایست سزای همه ای لجام کسبختگی ها پیش را عقب میله های زندان می بیند زیرا او در هر جایی بود به گذشته اش فکر میکرد به آدم کشی ها پیش و به رهنمانی ها پیش و باز به یادش می افتاد که :

نخستین روز و وقتی با محمد جان مشهور به مجو پسر گل جان، پادیه نشین بالای نهری درقریه شان مواجه شد فهمید بایست راه زندگی اش را بطرف ناروا... راه پول بدست آوردن را در راه خطا و بالاخره راه رهنمانی و دزدی و آدم کشی را در قفای خود پیا موزد، همین بود که از گذشته مجو پرسید و او گفت:

در سال ۱۳۴۲، دزدید، رهنمانی کرد و بسا قانون شکنی های دیگری نیز انجام داد و بالاخره گرفتار شد و پانزده سال حبس برایش تعیین کردند و در زندان افتاد و وقتی از فعالیت باز ماند به برادر دیگرش صاحب جان دستور داد تا افعال او را تعقیب کند که کرد و گرفتار شد و

دانست پولیس در دستگیری او داخل فعالیت جدی است از همان لحظه خودش را متواری ساخت و بطور مخفی راه ننگرهار را در پیش گرفت او که می دانست در زادگاه اصلی اش «رستم خیل میدان» زود تر گرفتار و زندانی میگردد بنا بر آن مدتی در ننگرهار مانده و وقتی متوجه

پولیس در دستگیری این دسته ای خون آشام لحظه از فعالیت و تلاش باز نماند ایستاد یک تعداد شوق در چنگ قانون گیر افتاد و تعداد دیگر شان به مرور ایام در یکی دو ولایات کشور دستگیر و زندانی گردیدند ولی یکی از آنها که بی رحم تر و قسمی القلب تر از دیگران بود وقتی



از ۵۱۰ شبانه روز فرار گیر آورد

نیز بسته کرده دورتر از آنها در حصه کوهی انداخته و تهدید بسه خاموشی شان نموده بودند و هر آنچه از دارائی نقدی و جنسی بوده به یقما بردند و تا پایان شب این آن ها... این مرد ها و این اطفال بی گناه را در گودال های تاریک انداخته و خود شان فرار کردند و این آخرین جنایتی شان بود که مرتکب شدند و بعد از آن یکایک در پنجه قانسون گرفتار شده زندانی شدند و دوسیه های شان و کردار و اعمال غیر انسانی شان تکمیل و به مرجع اش سپرده شد که برای آنها محکمه ابتدائیه و مرافعه جزا های ذیل را تعیین کرده و تاکنون فیصله اخیر از ریاست عالی تمیز مواصلت نکرده است.

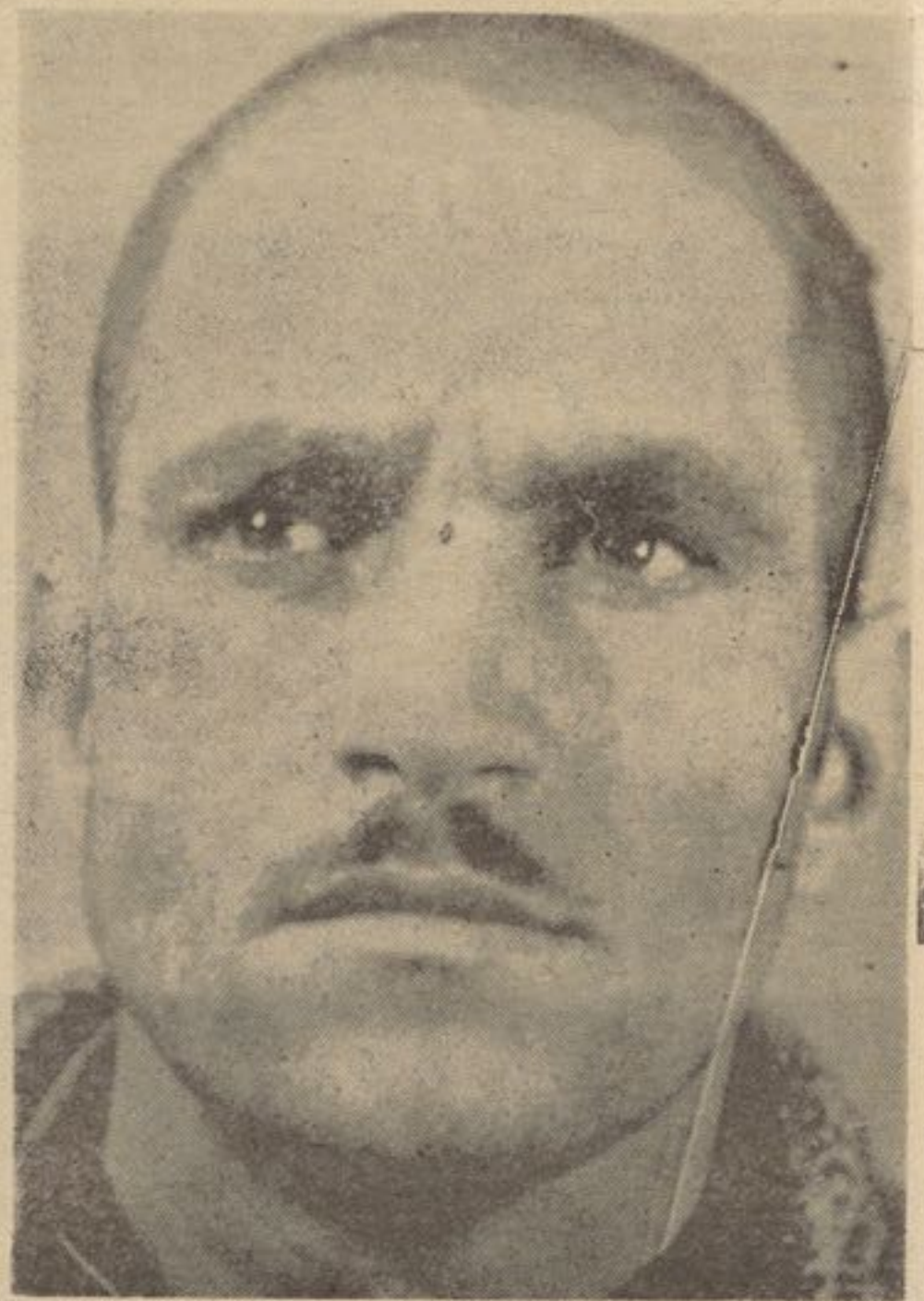
محمد جان مشهور به مچو رهزن قسی القلب محکوم به اعدام، رنگین پسر شهزاده محکوم به بیست سال حبس، مومند پسر محمود محکوم به هزده سال حبس، یار محمد پسر فقیر محمد محکوم به هفت سال حبس همچنان حبیب الله پسر عزیزالله، شهزاده پسر میر و نایب پسر عجب گل که از دو نفر اولی تاکنون جزای شان تعیین نشده است و نایب نام که بعد از یکسال و پنج ماه فرار از طرف پولیس چندی قبل گرفتار شده و بجرایم و اعمال نامشروع که بادیگر رفقای خود انجام داده شرعاً معترف شده است تاکنون دو سیه آن تکمیل نگردیده که جهت تعیین جزا به مرجعش محول گردد. تحقیق در باره این مجرم متواری جزو این دارد تا دیده شود که در ایام فرار چه جنایاتی را مرتکب گردیده است فلذا وی تحت نظارت پولیس قرار دارد.

دارائی شان را با خود بردند. متبع قو ما ندانی امنیه علاوه کرد آنها باز هم بتاریخ ۱۳۵۱/۷/۳۰ راه ماهی پر را در پیش گرفته نخست يك مو تر لاری را متوقف کرده بعد از آنکه محمد عمر و محمد حسن نامن را مجروح ساخته يك تعداد مال و دارائی شان را گرفتند متوجه شدند که دو نفر سیاح با يك گادی و قاطر در همان منطقه در استراحت هستند لذا چون همه ایشان مسلح بودند نخست یکی از آنها با کارد بالای دو نفر مذکور حمله ور شده یکی شان را مجروح و دومی وقتی به اسلحه دست برد تو سبط فیر تفنگچه وزیر نام بقتل رسید و يك کمره رزوربین شان را نیز با خود بردند.

هشت روز بعد از به قتل رساندن سیاح امریکائی واقعه دلخراش دیگری را مرتکب شدند.

متبع قو ما ندانی امنیه ولايت کابل در باره این واقعه معلومات داده گفت: قرار يکه دو سیه جنایتکاران مطالعه شد آنها به جرمی متعرف شده اند که تکان دهنده تر از واقعات گذشته آنها بوده است که:

بتاریخ ۱۳۵۱/۸/۸ این دسته رهزنان در حصه سرك میدان مسلحانه هشت عراده مو تر رایکی پس از دیگری متوقف ساخته ۵۴ نفر را کب آن را که زن، مرد و طفل های معصوم بودند گروگان گرفته به تلاشی بدن هر کدام پر داخسه بعداً آنها را بدسته های چار، پنج نفری در تاریکی شب تو سبط ریسمان و لنگونه بسته کرده در بین گودال ها انداختند و برای آنکه اطفال سرو صدا زاره نینداخته باشند آنها را



نایب

چوب در حصه قلعه فتوح بروی ترافیک بسته کرده دارایی سر نشینان مو تر را بردند و باز هم مدتی در مصرف پول آن ها مشغول ماندند و بتاریخ ۱۳۵۱/۷/۱۲ در همان ناحیه سه عراده مو تر را در نیمه شب متوقف ساخته بعضی را کبیین آنها که با سارقین مقابله کردند زخمی ساخته و بعضی دیگر شان را بسته کرده مال و هستی شان را به یقما بردند و دو روز بعد از این واقعه یعنی در ۱۳۵۱/۷/۱۴ در حصه کوتل ده یحیی توسط سنگ راه را برای ترا فیک مسدود ساخته سه عراده مو تر را که هشت نفر را کب داشت لچ کرده

يك متبع قو ما ندانی امنیه کابل گفت نایب رهزن قوی همکل و مرد مشهور دسته مچو را درین اواخر بعد از تلاش ۵۱۰ شبانه روز گرفتار ساخت ضمن اظهار جریان فوق باقی واقعه را معلومات داده گفت: محمد جان مشهور به مچو توانست یازده نفر را با خود یکجا ساخته و به رهزنی و سرقت و اعمال دیگر نامشروع اقدام کند او آخرین فرد این دسته بوده که چندی قبل گرفتار و شرعاً اعتراف کرده است که: بتاریخ ۱۳۵۱/۳/۱۲ دسته ۱۲ نفری راه عام را با گذاشتن سنگ و

عاطفه

نمایشنامه



- عاطفه در چهارچوب اخلاقیات جاری، درگیر است
- در نمایش عاطفه، قصه آدمهایی را می بینیم که
- تاگلوگاه درمنجلاب پلیدی هاوسیاهی
- هاغوطه خورده
- حوادث عاطفه، از یک وسط نمایش داده میشود
- بازی ها در نمایش عاطفه، خوب و صمیمانه اند

و اداری میسازد تا از خودش بپرسد، چرا این آشفتگی بهمان آمد؟
آیا قانون آن نظم جاری را بهم زد و امر اینطور است پس چرا تا آخر نمایش، این حادثه تکرار نشد و آن آشفتگی مرکز چشم نخورد چرا؟ دزد، کی بود و سر انجام چه شد؟

ویس از این پرسش است که تماشاگر از خودش میسازد - پس چرا بازار بیک گوجه خلوت مبدل گشت؟ گوجه بی که محل گامی و معامله آدمهای متنفر، قصه قرار گرفت، محل درآمد، دزدها، جیب برها، قماربازها و آدمهای معمول قصه ...

قصه عاطفه تفسیر زیادی در این فضا پرورش می یابد و ساخته میشود، تا جاییکه همین گوجه به یک خانه تبدیل میشود و ماهیت دوگانه قصه آشکار میشود.

آدمهای نمایش، آدمهای بدی اند، آدمهایی که به سختی در برابر زندگی دهن گچی میکنند و زندگی را بهشتا به یک گوجه متعفن و آلوده می انگارند که باید از آن بگذرند، بی آنکه نتایج اجتماعی انسان در نظرشان اهمیت داشته باشد.

(جهالو) طفل نوجوانی است که از حریم خانزاده بدور مانده است، پدر ندارد، مادر

مطلق تهیه می کند، عاطفه برای جماعت بیسواد جامعه است، عاطفه برای گروه عوام است برای کسانی که بظلم (انتقام) باید راه تیار را بگیرند و گرنه عاطفه برای روشنفکر مسا، توضیح واضح است. همین.

برورش و ساختمان نمایش :
قصه عاطفه از بازار شروع میشود، از بازاری که در آن فروشندگان دوره گسرد تولید اند، از بازاری که در کمال ها، دست فروش ها، عکاس ها، کهنه فروش ها و دزدها، در همه جای آن پراکنده اند. این بازار مصب حوادث است و چرخشگاه رویداد ها و قصه عاطفه هم از همینجا شروع میشود.

در شروع نمایش، تصویر بازار است و آدمهای بازار و ناگهان تصویر هفتوش و بهم ریخته بی از همان آدمها و یک آشفتگی و هرج و مرج که سرانجام بازار را تا پایان نمایش، بیک گوجه تبدیل می کند، گوجه بی نسبتا خلوت و آرام فریاد نخستین درام با نعره (دزد ... دزد) تماشاگر را تا حدودی به دغدغه می اندازد.

شاید تصویر آغاز نمایش و آن بهم ریزی و آشفتگی یک سبیل است، سبیلی که مثل یک صاعقه در چشم تماشاگر میخورد و او را

جیب دارد و او خود پایان را میداند و باید بداند که پایان در کجاست.
از همینجاست که مثلا این پرسش ها به زبان می آید.
آیا عاطفه برای چه کسانی است؟ چرا باید عاطفه را بینیم؟ آیا عاطفه برای قشر روشنفکر جامعه چیزی دارد؟
و آنگاه تماشاگر خود بدین پرسش، پاسخ

نمایشنامه عاطفه، سوای کارهای دیگریست که افغان ننداری تاکنون، اجرای شان نموده است، در نمایشنامه عاطفه از یکسو گرایش است، بسوی نمایش قطعاتی از زندگی آدمهای جامعه ما، و از سوی دیگر، تدارک دین بیک زمینه عاطفی در لحظاتی که درام، راهش را بسوی دیگری گنج می کند.
این نمایش، چیزیست که تماشاگر ما، سالها پیش ازین آنرا دیده است، ولی اینک افغان ننداری آنرا بازسازی می کند، با لایش میدهد و با اصلاح باب روز می سازد و این جرح و تعدیل، نمایش را تالیف حوادث محسوس و رخداد های محسوس میبرد و در همینجاست که تماشاگر، درامه را در چهارچوب اخلاقیات جاری درگیری بیند و خودش را در حالت های اصولی و با حسب حال های تکراری مینگرد.

طرح نمایشنامه :
طرح نمایش عاطفه در واقع امر، یک طرح قدیمی است، و یک هجو نامه علیه کسانی که راه شانرا در زندگی نشناخته اند، که زندگی را در پلیدی هاوسیاهی هاجستجو می کنند، که نمیدانند چه می کنند و چه باید بکنند و بر روی همین طرح، چند تا آدم اصلی نمایشنامه، پیش روی تماشاگر ظاهر میشوند، تا اعمال شان و با نتایج اعمال شان، با کنش های شان و عکس العمل هایی که می بینند، در طرح نمایش، قصه آدمهایی را میخوانیم که تاگلوگاه، درمنجلاب پلیدی ها، غوطه خورده اند و ناگهان بر اثر یک تصادف، یکی ازین قهرمانان از این منجلاب بیرون میشود و ماهیت دوگانه طرح از همینجا آشکار میشود و حتی، نقطه تقاطع، از همینجا بر می خیزد و از جاییکه، عاطفه یک مرد، (جهالو) کوچک را در چپته دیگری می اندازد و در برابر سرنوشت دیگری.
طرح عاطفه تا آنجا ادامه دارد، که از سرنوشت آدمهای درامه سخن زده میشود و سرنوشت قهرمان مرکزی نشان داده میشود و باید گفت، تا پایان تناقضی میان گوشش سازنده عاطفه و تفاوت تماشاگر عاطفه بچشم نمیخورد، چرا که تماشاگر، کلید پایان را در



صحنه از درام عاطفه

که در جهان گرام است بازار مکافات

عمل واقعیت گرایی یا طبیعت گرایی

گرایش های ناتورالستیک در همان آغاز نمایش چشم میخورد ، درامه مجموعه تصاویری است از زندگی و یا از یک پهلوی زندگی برخی از آدمهای جامعه ما این تصویر ها ، از عمق ولایه های زندگی نیستند ، بلکه ایماهایی اند ، که سطح زندگی گروهی را نشان میدهند ، بکلام دیگر تصویر حافظه عکاسی شده اند ، آنگونه که هستند و آنگونه که می نمایند ، پس پای علت یابی عاقد میان نمی آید و چراهای همانگونه بر لب تماشاگر کنجکاو باقی می مانند .

تراکم همین پرسش هست که ماهیت درامه را آشکار میسازد ، یک درامه طبیعت گرایی هنگامی که میگویم ، درامه با آنچه تلاش های سازندگان آنها ، نمایش ریالیستیک نیست ، نباید ، اینگونه تلقی شود که چنین صحنه هایی ، نمیتواند در زندگی مردم مسا اتفاق بیفتد ، بلکه نکته اساسی اینست که نحوه پرورش و ارزش یابی پدیده ها چنان است که نمایش را ، از دایره ریالیسم میراند و قطعات نمایش پرروی هم ، کلیتی را میسازد که فرجامش نتیجه اش واقعگرایی نیست . عاطفه آن مرد ، در این نمایش ، یک عاطفه کاملا انسانی نیست ، بلکه پاپس منظر زندگی او ، با خاطرات او و با گذشته های او پیوند و خوشاوندی دارد .

او بخاطر یک تداعی معانی (جمالو) رابه خانه اش میرود ، چرا که او با داشتن جمالو ، یاد فرزند گمشده اش را ، زنده می کند و این یک مساله عاطفی برای اوست و در ذهن اوست و سوای عاطفه به مفهوم علم آنست پس ، از این رخ آرزویی ، هرگز عاطفه یی در میان نیست و هرگز نام نمایشنامه نباید عاطفه باشد .

حوادث در نمایشنامه عاطفه از یک وسط نشان داده میشود و در اینجا ممکن نیست که علت و مایه های سازنده چنین رخداد های ناهنجار ، به نمایش گذاشته شود ، یا اینکه تماشاگر بصورت تلویحی ، از ریشه ناهنجاری رخدادها ، چیزی بدانند و این یک دلیل دیگر است برای (ناتورالیستی) بودن نمایش . اما واقعیکه عملیه ، نامگذاری و این نمایشنامه نام کردیم باید بگویم که عاطفه در چهارچوبه

(ناتورالیسم) یعنی ، یک نمایشنامه خوب است ، تماشاگر با آدمهای نمایش باحوادث و اتفاقات نمایش و با نتیجه نمایش احساس بیگانگی نمیکند . درست است که جماعت تماشاگر مخلصت های ، کرکتهای عاطفه را در خودش نمیابد ، اما مخلصت ها ، آقدر ملموس اند که او میتواند برای دیگران قبول کند و احساس بیگانگی هم نکند ، بیگانگی با آنها و با رخداد ها .

فضا و دکور

اگر بپذیریم که دکور کوچه ، یا بهتر بگویم دکور بازار خوب است و حکایتگر فضای بازار ، اما این دکور در فضا های دیگر یک پیوند نابجاست بر پیکر نمایش پیوندی که نمایش را اندکی خسته میزند . دکور خانه مرد (نام صاحب خانه را نمی دانم) همان دکور کوچه است با همان پس منظر ، با همان هیات کوچه و با همان خصوصیت های یک کوچه و یک بازار و تماشاگر خانه ها را در پس پشت آن می بیند ، ایا رتبان ها را می بیند ، دکان ها و سایه انداز های دکان ها را می بیند ، پایه های برق را می بیند ، و سر انجام آنچه را که تا چند لحظه پیش بنام کوچه و بازار پذیرفته بود ، حالا بنام خانه برایش نشان میدهند و او مجبور است که باز هم بپذیرد .

تغییر و دگر گونی هم که در آن فضا بعمل می آید اینست که در سطح کوچه یک دست موبل میگذارند و از بام کوچه یک چراغ می آویزند و آنوقت کوچه تبدیل بیک خانه می شود .

باز هم تماشاگر انتظار می کشد . آنگاه معاینه خانه دکور جمال را می بیند ، در همان محل ، در همان کوچه و با همان نشانی هایی که بر شمرديم ، مستحبا ، حالا به جای چراغ سقف ، لوحه دکور جمال از سقف آویخته شده است ، لوحه ای در نفس اتاق و حالا این فضا ، فضای یک معاینه خانه است ، در حالیکه هنوز هم تماشاگر نمایی یک دکان را با چترش در یک سوی معاینه خانه می بیند .

بقیه در صفحه ۶۱



استاد صادق والیسه و عاب در صحنه از درام عاطفه

ندارد ، خانه و سر پند ندارد و شاید هم از جانب تنها کسی زندگی خودش هم محبت نمی بیند از ایترو دل سپرده بدیها میشود ، بکوچه میماند ، با گروه اوپاش و بدکاره . (شیرو) هم ، سر نوشت تلخی چون سرنوشت جمالو دارد از خانه و از تنها مادرش فاصله می گیرد و کوچه پناهگاه او میشود . (فخرو) و (پهلوان گلو) دو تا آدم اصلی دیگر نمایشنامه اند آدمهایی که روئیدرندناک فساد کوچه ، با ابتکار آنها می جرخد و این



عده یی دیگر از هنر مندان در درام عاطفه

دهانمندان خارساند

لاریسا مالیوا نیاستاره محبوب سینمای شوروی

لاریسا مالیوا نیا ستاره محبوب سینمای شوروی خاطره شکره فلمی راکه در آوان کودکی بابرادر انش برده ظا هر گردد .

لاریسا پس از آنکه فاکولته اش را در شهر لنینگراد به پایان می رساند وارد عالم سینما میگردد و با بازی در اولین فیلم هنری شهر تی فراوان بهم میزند .

لاریسا در فلم های آسمان شب، خانم کاترین، ومادر کلان بیشتر از پیش محبوب میشود و شهرتشی دوبلا میگردد .

او در فلم «آسمان و ابر» در نقش دو کر کتر متضاد ظا هر میگردد و از عهده نقش ها بیکه باو سپرده شده مو فغانه بدرمیا ید. روح والای هنری لاریسا و انعطاف پذیری او را قادر میسازد که در کر تر های گونه گون باحاکمیت بسیارظا هر گردد. چنانچه خودش میگوید که درفلم آسمان شب خودش را کاملا فراموش کرده و در قالب نقش که باو سپرده شده بود حل و ل کرده است.



لاریسا در صحنه ای از فلم

دید، هیچگاه فرا موش نکرده. لاریسا کوچک از آن زمان به بعد همیشه دراین اندیشه بود که چطور میتواند



لاریسا مالیوا نیا



لاریسا مالیوانیا ستاره محبوب شوروی

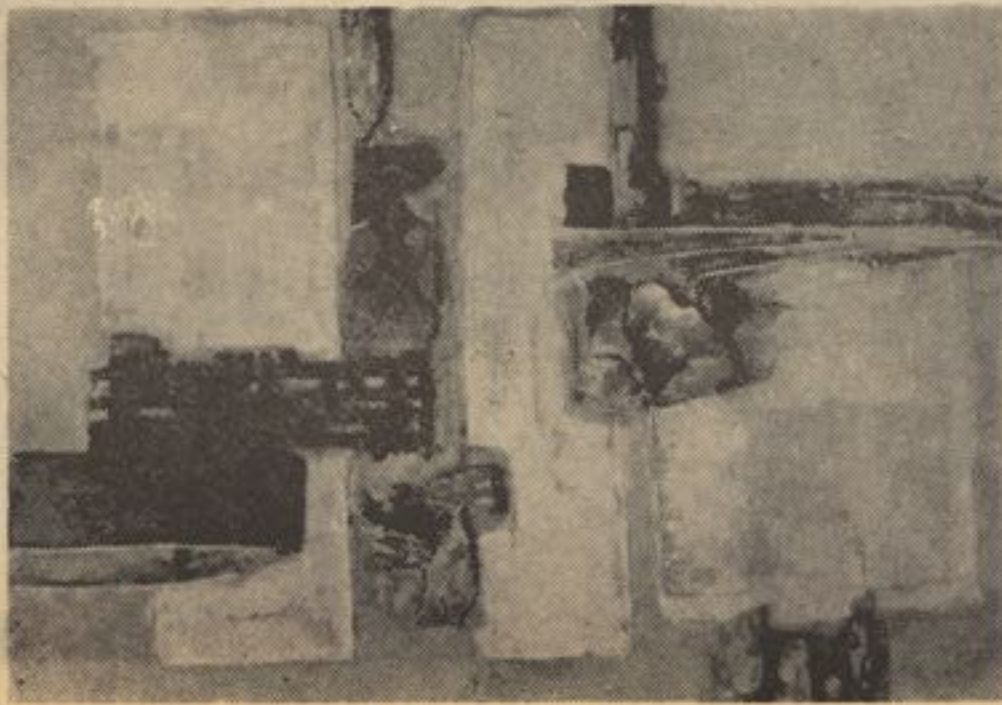
لاریسا مالیوا نیا گذشته از بازی در فلم تیا تر نیز بازی میکند و درزمینه هنر تیاتر نیز شهرت زیاد کسب کرده است.

کولاژ آرت

نمایش آثار (کولاژ آرت) ریچارد لی در مرکز فرهنگی امریکا به نمایش گذاشته شد.

آثار آقای ریچارد لی که نمایانگر تخنیک کولاژ آرت است، مغلوطی از رنگ های مختلف ومواد طبیعی چون سنگ چوب، نبات و پارچه جات میباشد . بناغلی لی از عرضه پنج سال است که از افغانستان اقامت داشته و مناظر طبیعی این سر زمین بهترین منبع الهام در هنر نقاشی و آرت وی میباشد . آقای ریچارد لی قبلا در مکسیکو ویو نان نقاشی مینموده و نمایش های در سلو نیکاوا تن دایر نموده است لی درسال ۱۹۷۱ نمایش ماهی درگالری فو لتا نا، در فلا دالیفا دایر نمود.

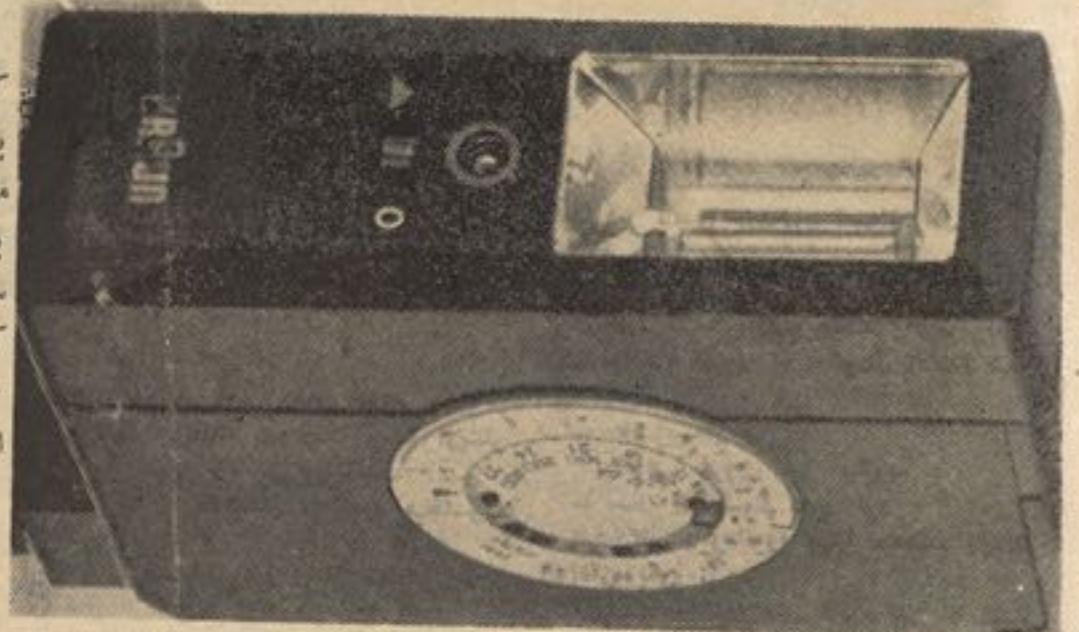
اکنون که آثار کولاژ آرت لی در مرکز فرهنگی امریکا در کابل به نمایش گذاشته شده است یک نمایشگاه از آثار وی از تعمیر صندوق وچی بین المللی در واشینگتن دایر گردیده است لی هم اکنون بهیست معلم و معاون مد یورت مکتب بین المللی امریکا در کابل ایفای وظیفه مسمی نماید.



یکی از آثار ریچارد لی

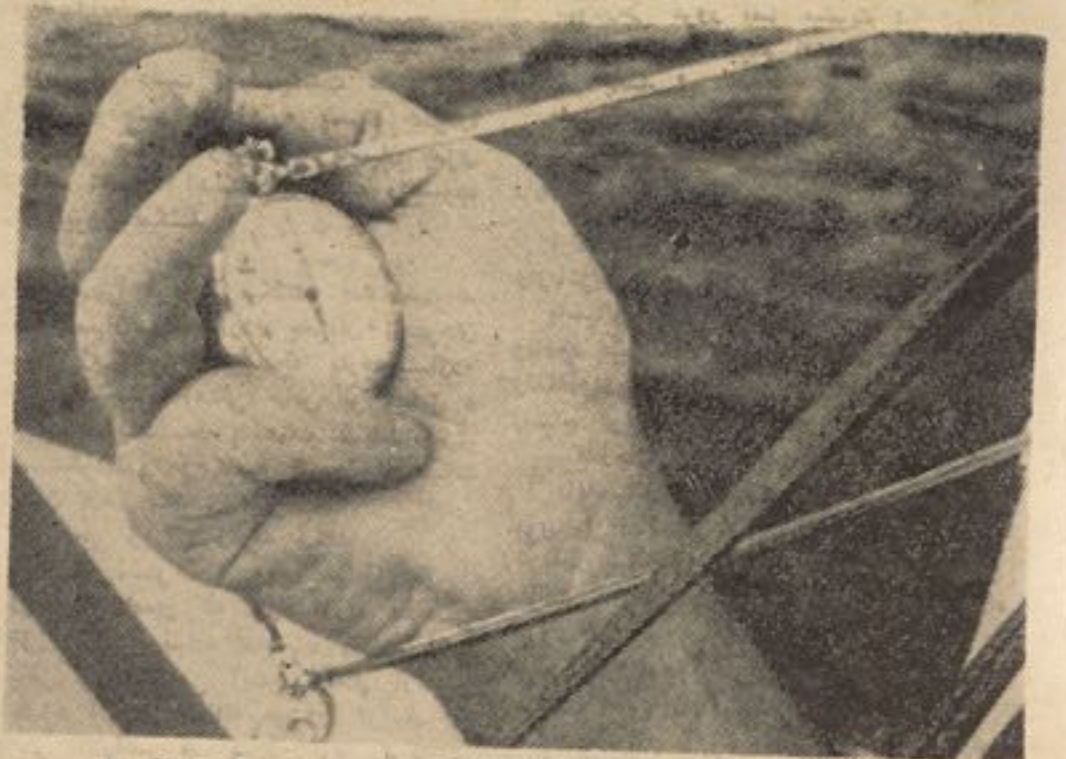
کوتاه. دلچسپ. خواندنی

ماشین محاسبه برقی جدید



بو سیکون و سسه تجار تسی تولیدات مغز الکترو نیک تو کیو، کوچکترین ماشین محاسبه برقی جدید دنیا را به بازار عرضه کرده است. این ماشین دستی کوچک تقریباً سه اینچ طول و دو اینچ وسعت داشته و دارای ضخامتی در حدود سه برجهار اینچ می باشد که با این ترتیب چیزی خورد تر از قطی سگرت نیست.

ساعت آفتابی



درین اواخر یک کمپنی ساعت سازی واقع در امریکا، تازه ترین و آخرین ساخته اش را بی بازار عرضه کرده است. این ساعت بند دستی که بنام سینکرون یاد میشود. شعاع آفتاب را بروی صفحه اش انعکاس داده و با استفاده از انرژی آفتاب بطری که آنرا نیرو میبخشد چارج میشود.

سازندگان این ساعت اظهار می دارند که اگر ساعت سینکرو و نوروزانه ده الی پانزده دقیقه در مقابل آفتاب ویا گروپ های عادی قرار گیرد. بطری اش چارج می شود. جنتری این ساعت برای مدت صد سال کار می دهد و نیز تاریخ هفته وروز را معلوم می کند. این ساعت در حدود پنجمصد دالر امریکائی قیمت دارد.

بهترین وسیله نجات

اخیراً برای سر گرمی و تفریح فامیل ها در بحر و همچنین برای کسانی که مردم را از غرق شدن نجات میدهند، ماشین جدیدی برای جلوگیری از غرق شدن ساخته شده که میتواند با سرعت هشت متر فی ساعت، شش نفر را از میان آب بدنبال خود بکشد. این ماشین با دو موتور حرکت می کند و بواسطه لیتر پترول می تواند برای سه ساعت حرکت کند. وزن آن هشتاد پوند و به آسانی می تواند که در یک بدنه مو تر جا شود. قیمت یک پایه آن با روشن کننده اتمی ۳۲۹۵۰ دالر امریکائی و باروشن کننده برقی ۳۳۹۵۰ دالر امریکائی است.



بیمه حریق

ورکشاپ اسپورت من سوراتا

واقع در فلامانیای امریکا، موفق بساختن خوردترین آژیر دهنده

حریق گردیده است، که مشتمل از یک سر شاخه پلاستیکی است که دو

اینچ ارتفاع دارد و به هر نوع جریان برقی بسته شده می تواند.

گفته می شود که وسیله جدید را می توان برای از بین بردن حریق

از یک اتاق به اتاق دیگر بر دو قیمت

آن ۱۰۹۵ دالر امریکائی تعیین شده است.



داستان دردگه

سوزه از: ابوالمعانی بیدل
سناریو: شرف رشیدوف
وونتو ویج
ترجمه از: ع.ح. اونگوت

میتگرد، گامدی در داخل قصر از نظر دور
میشود .

پاسبان بنه گل معطری را که نزدیک حفره
قرار دارد بشدت از بیخ میکند و آنرا بر پارچه
های شکسته تنبور که در گودال افکنده شده،

می نشاند :

- خاک بینداز !

بهونادچی غرور آمیز میگوید :

- ساز رانمیشود دفن کرد .

این کار را فرمانروا بهتر میدانند، زودشو
آزاد کن !

پاسبانان بانیزه های خود بر کمر او فشار
وارد میکنند .

بهونادچی بگودال خاک می افکند . آهنگ
گریه آلود تنبور از بین گردوخاک بلند میشود
وسیس بغاموشی میگریاید .

پسزک از خلال ساقه های نازک غلبها
بدقت باین صحنه چشم دوخته است .

گودال پر میشود . پاسبانان روی آنرا
بایای خود هموار میکنند و سیس لولک نیزه
هارا متوجه بهونادچی ساخته دستور میدهند :

- حرکت کن !

- بکجا ؟

- از فرمانروا پاداش خواهی گرفت .

بهونادچی غرور آمیز میگوید :

- من کاری انجام نداده‌ام که شایسته

پاداش باشد !

پاسبان با کبر و غضب فریاد میکشند:

- فقط خود فرمانروا میدانند که باید که

پاداش داد .

لولک نیزه به بدن بهونادچی بشدت میخورد
و او ناگزیر آرام آرام گام برمیدارد . . .

پاسبانان او را از دروازه بیرون میکشند
و با خود میبرند . پسزک لفظهای منتظر میماند
و نگاه از بی آنان پراه می افتد و نزدیک آنها
رسیده فریاد میکشد :

- پندرجان ، های پندرجان ! . . .

اما پاسبانان او را عقب میزنند، پسزک در
جوی می افتد .

آنها بهونادچی را نیز بانیزه های خویش
میزنند . . . او نگاه خود را بزمین میدوزد و راه
میرود .

در تالار کوچک سرای نور خورشید تاییده
است .

پاسبانانی که تنبور را دفن کرده اند، وارد
میکردند :

- عالم پناه، تنبور چنانکار را شکستندیم
و در گودالی نامعلوم بخاکش سپردیم .

فرمانروا میپرسد :

- آنکه گودال را کنده بود چه شد ؟

- او را بدنیای دیگر فرستادیم .

پاسبان جوانتر علاوه میکند :

- بحضور شما روشن است که بخاک سپارند

تنبور خود همواست . . .

فرمانروا سخن او را قطع میکند :

- آنچه را که میدانی نزد خود نگه دار .

حالا بروید و پاداش بگیرید !

بقیه در صفحه ۴۸

باغبان به کندن زمین دوام میدهد . . . از
عقب پنجره، نزدیک دروازه، نواسه او بنظر
میرسد . او یکجا با گامدی بر میگشت .
آنها بادیدن پاسبانان جا بجا میخکوب
میشوند . . .

پسزک آهسته دروازه را باز میکند . . .
گامدی از محل باز شده بداخل میرود .

باغبان پیر از کج چشم برگشت او را احساس
میکند، اما مثل اینکه متوجه چیزی نباشد،
به کندن زمین دوام میدهد .

گامدی نهانی از عقب بته های انبوه گل،
بسوی دیوار های «مروارید» سرای حرکت
میکند .

او در مغفکگاه تاریکی داخل شده بسرعت
از تنبور ناپدید میگردد و بعد از آن پسزک نیز
پنهانی از میان بته های گل میگذرد و نزدیک حویته

پاسمن آمده بین غلبها مغمفی میشود و چشم
بسوی پندرجان خود میدوزد . بهونادچی
بیر از کندن گودال فارغ شده، خنده کتان
میگوید :

- گجاست ، آن جنایتکار را بدید . . .
اما پاسبان دست او را بشدت عقب زده،
بمحاول خود چشم میدوزد . پسزک خود را
بر زمین می چسباند و چون بنظر پاسبان چیزی
نمیرسد، آهسته، آهسته آن بسته را گشوده
تنبور را بیرون میکشد .

بهونادچی فریادی میکشد، اما نمیتواند
دست پاسبان را نگه دارد . پاسبان از بیم جان
تنبور را بر زمین میزنند و پارچه پارچه میسازد .
از هر تار تنبور آهنگی خاص بر میخیزد
وسیس همه بکجا شده به آهنگ شکفت انگیزی
مبدل میگردد . . . گامه تنبور باغمسات
گونگون از هم متلاشی میگردد .

بهونادچی زیر لب زمزمه میکند :

- تنبور سحر آمیز

در برابر گامدی که تازه آذراه مخفی
بداخل قصر گام نهاده است ، ناگهان آلات
موسیقی بصدا در می آیند: ناله ای از نی
بر میخیزد ، صدای ناله محزون در تالار در
سراسر تالار قصر می پیچد . ترس بر گامدی
مستولی میشود و جابجا استاده میماند .
درین موقع فرمانروای دهشتناک وارد تالار
میکرد :

- چه خبر است ؟

گامدی بصدا سازها که آهسته آهسته
بغاموشی میروند گوش نهاده پاسخ میدهد :

- گمان میروم در اینجا جن هاداخل شده
باشند . . .

فرمانروا باخشم و سستی حرف او را قطع
میکند :

- بیگم ، چنبا به نواختن، سرود خواندن
و نیز رقصیدن آشنایی ندارند ! کار های آنها
مهمتر از رقص و سرود است .

فرمانروا سوی نقاره پرده باشک وتردید

تأییدهای داستان

مردن جوان زیبای هنرمند بادیدن تصویر گامدی رفاصه زیبای هند عاشق بیقرار او
میگردد و در جستجوی راه سرزمین دوردست ناشناخته راندر پیش میگیرد و پس از عبور
از مرز بیخ - سرزمین ارباب انواع به پایتخت مملکت هند میرسد و بیاری بهونادچی باغبان
و محمد محسن نخعی فانی شاعر موفقی میشود در سرای بارناید و در محضر فرمانروا و
مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند، با تنبور سحرآمیز بسراید .
ماجرای عشق در پرده نیمه‌اند و مردن گلو بندمرجان گرانبهای را که فرمانروای هند
بوی می بخشد، در پای گامدی می افکند و آتش خشم و حسادت فرمانروای مغرور را
بر می انگیزد .
به شهنه هادستور داده میشود تا او را به جرم این گستاخی از مرز مملکت بیرون بکشند
و در بیابانی بی آب و علف رهایش سازند . اما گامدی در تاریکی شب مردن را در بیدل
پرداخت زیورات گرانبهای خود به شهنه هاساعتی چند با خود نگه میدارد و آخرین دقائق
دیدار را با وی میگذراند .

شهنه هاد نزدیک گامدی استاده میشوند .
یکی از آنها نقاره میتوازد .

مردن بعد از آنکه از ساحل دریای جایی که
تکس ستارگان آسمان بر آب نیلگون افتاده
است فراتر میرود ، قدم به راه بیابان
می نهد و در ظلمت شب از تنبور ناپدید میگردد .

صفحه جدیدی از کتاب خطی کهن بساز
میگردد :

«آه از کبر و صرولت امرا»

«آه از خوی و عادت امرا»

در تاریکی شب باغ سرای بنظر میرسد .
بهونادچی پیر در پای بته گل معطر مشغول
کندن حفره ای در زمین است . در کنار او دو
تن از پاسبانان نیزه هادست استاده اند :

- زودشو ، زود !
بهونادچی قامت خود را راست میکند :

- در اینجا چه راهی خواهید دفن کنید ؟
حفره چطور باید باشد ؟

پاسبانان خشمگین جواب میدهند :

- بکندن ادامه بده، ترابراین موضوع
چه کار ؟

پاسبان دوم که جوانتر است ، بسته ای
را که بدست دارد نشان داده میگوید :

فرمانروا دستور داده‌اند تا این را بخاک
بسپاریم، در بین این بسته جنایتکاری قرار
دارد که آرامش فرمانروا را بر هم زده بود .

بهونادچی بسته ای را که گوی میخورد
را در آن بیچانه‌اند اند بدقت از نظر میگذرانند
و با زهرخند میگوید :

- شاید قازو یادرنایی باشد که بموقع
پرواز کتان داخل سرای شده است . . .

پاسبان اول سخنان او را قطع کرده دستور
میدهد :

- تاخیر مکن ، زود- زود زمین را بکن !-
و نیزه خود را به پهلو باغبان پیر میخلاند .

گامدی مایوسانه میگوید :

- از که پیام خبر که بادل من
بکجا برد عشق محفل من

برهن نارسای بی پروبال
هم تورحمی کنی مگر بغیال

به نسیمی رسانیم خبری
تا نفس چینه از بقا آوری

زندگی گرچه داغ جانگناه است
از پیام تو تا زنگی خواه است

مردن گل خوشبویی از بقل کشیده به
دلدار محبوب خود تقدیم میکند و میگوید :

- این طلمس نفس شهارمن است
مخبر عمر مستعار من است

و گل را بدست او میدهد :

- تا در این گل زخمی اثر است
هستیم از نبات صرفه بر است

چون برکتش زند شکستن چنگ
شیشه ام را رسیده گویه سنگ

صدای امیر بکشم بلند میشود :

- کافی است ، با هم وداع کنید !
شهنه بر نقاره میگوید، در شبانگاه تاریک

صدای راوی با زهم طنین انداز میگردد :

از سرایای آن وداع گمین
برفشان شد نگاه باز پسین

محفل چاک دل کشیده بدوش
چون سحر یک وداع و صد آغوش

مردن بعد از آنکه گامدی را تنگ در آغوش
میستارد، وداعی غم انگیز میکند و راه سفر
نامعلوم در پیش میگیرد .

با زهم صدای راوی شنیده میشود :

بی نخل امید فال گرفت
بتوکل ره شمال گرفت

گامدی که گل معطر مردن را در دست دارد،
چشم از گرد راه دلدار بر نمیدارد . پسزک
نیز با وضعی محزون از عقب مردن چشم میدوزد .

غمجن سترگی

بیادی تندی باندی خیکان وینم
 نوری وریخی په آسمان وینم
 ستا نرگس غمجنو سترگو کبئی نن
 لری ددر اودمرجان وینسم
 سترگی می خکه په تیاره دی پتی
 جانانه تا چه زه پریشان وینم
 ستا خوشحالی راته مشکله بیکاری
 واپه کارونه نور آسان وینم
 ستا دخندا په مو مست چه شمه
 خمکه اوچه په آسمان وینم
 گلونه تول رونه بکنه گری خیل
 تاجه ورگه په گلستان وینم
 گل بی گلونه تویوی نه همیشه
 حکمت دی شکه مدح خوان وینم
 (حکمت)

گرانی

تاجه په وریل تیره شانه کپله
 جوړه دی بس ماته بهانه کپله
 زهیم او دردونه ، فریادونه دی
 ژوند دی راته یاره غم،انه کپله
 تا ته رکوی مزه در زپونو بیکار
 ماته دی ویرانه بت خانه کپله
 اوس به ستاد حسن اورکی سوزمه
 ماچه تل پینه ، د پروانه کپله
 زه یم او سکروتی د بیلتون یاره
 ستا غمقراته جوړه افسانه کپله
 زه د متین، په تاباندی سردوبولم
 لاندی می بس دغه ترانه کپله
 محمد سعید (آرزومند)

دیاد گار شپه

دبخت له بیداری بیکاه دیار سره می شپه وه
 دزپه په تپوس تللی وم دلدار سره می شپه وه
 جهان گلزار گلزار و هر طرف بهار بهار وو
 په کبئی دیو گلرنگ او گل رخسار سره می شپه وه
 هر درد لره دزپه می داظهار سره دواوه
 دداسی مهربانه پرستار سره می شپه وه
 چه کله کله خیال اوتصور به وروشمه
 هغه بیکلی محفل کبئی بیکلی بار سره می شپه وه
 برزی وی دیشادی او خوشحالی تی خلورپاره
 صحنه دبی غمی کبئی له غمخوار سره می شپه وه
 کمال دخیل اخلاص مقام دوصل تهوم غوښتی
 عالم دسرلوی او افتخار سره می شپه وه
 دمینی په زده خرغه کبئی کنج ماکمین بیاموند
 دحسن اودجمال سرمایه دار سره می شپه وه
 برکت الله کمین



د عمل میدان گورم

خود ، خودی کبئی په د قست جهان ته گورم
 داسی نه چه مستانه اسمان ته گورم
 په مرض د بیلتا نه با ندی اختیم
 هره خواکی طبیبان درمان ته گورم
 په خالی خالی خبرو نه غولیرم
 په خاص فکر د عمل میدان ته گورم
 د یووالی په ژوندون زما (باور) دی
 د خوانانو د وحدت سا مان ته گورم
 بریکوټ ، کابل د کب ۱۰ کال - ۱۳۵۲

نابینادزړه

نه شو په عشق او محبت کبئی می زده شپادنه شو
 ختم زما دسوی زده سوی فریاد نه شو
 دتورو زلفو پر نلو سترگو لیو نو کتولسه
 بر باد محفل د عقل وهوش چیری آبادنسه شو
 په جستجو ، تلاش ، کوشش ، زړا دعابدات
 جا میل ترایسه پسوری ماته خیل مراد نه شو
 په هره شاه هتره لمح هره لحظه کبئی دژوند
 پسادخومی نه شی چه آشنا می راته یادنه شو
 خسرو فنا ، شیرین فنا ، تخت و تینه فنا شو
 فرهاد فنا شو خسرو تاووم دفرهادنه شو
 (اشرف مفتون)

ای افغانه

محمد هاشم «عمشریک»
 بیا وخت د امتحان دی ای افغانه
 بهمت دی دیلار مینه کپره ودانه
 بی کاری، لویه بلاده به خیر شه
 خان دی خلاص ساته همیشه له دی بلانه
 نن دگار او د خدمت مسابقه ده
 گوره وروسته پاترنه سی له هیچانه
 نوی ژوند نوی نظام نوی بنادی ده
 نوی کار نوی همت غواپی لثانه
 هلی هلی دی شروع په پیره مینه
 دملی ژوالدون تنظیم ته په ماکرانه
 په دی لار کبئی مال اوسر چاروه دواوه
 دا ایجاب دزمانی دی قدر دانه
 نفاق اوردی بدینی وژنی قوموه
 په وحدت کبئی شته خوندونه پر بهانه
 ټول یولاس او هم بوزپه سی په مینه مینه
 نویه لوپشی په دنیا کبئی له هر چاه
 دلوتیا او ترقی ناوی سمبال کپره
 سینکا رونه ورته کپره خوځو شانه
 دوطن خدمت له هرڅه نه ضرور دی
 گوره نشی په دی چاره کبئی ستومانه
 دشخصی گټونه تیر شه دزپه سره
 دملی گټو تلاش گوه چا نانه
 راختلی چه بیه لمر دجمهوریت دی
 «عمشریک» زپه هم خالی شوله ارمانه

د سپینی رسوایی

مینه چه رسوا شی نورسوا دی شی
 دا که تماشا شی تما شا بی شی
 زه خو ویره ترس په زړه کی نه لرم
 یار که نا آشنا شی نا آشنا دی شی
 مخکبئی که په پته خو له سیزلم زه
 اوبل که بر اعلی شی بر اعلی دی شی
 ژوند سره چه مینه نه وی ژوند نه وی
 غم که بی بها شی بی بها دی شی
 ژوند کبئی چه بیلتون نه وی بی قدره دی
 داحملی که راشی راخی زادی شی
 زه «منت باز» مینه خیل معراج گنیم
 ژوند که نابیناوی نا بینا دی شی

خوش دریا

میان باریک داشت و سینه فراخ گردن بلند و بالای متناسب چشمهای آبی و پستانهای بر جسته، ساق های خوش ساخت و اندام زیبا جلد لشم و پاکیزه اش گند می مایل به سینه بود. دندان های صد فی ، لبهای باقوتی و بینی قلمی چهره مقبول لشم را مقبول تر جلوه می داد .

دختر نورس جازانه بی بود . آرایش و فیشن رادوست ندا شت. لباس ساده پاک می پوشید . قشنگی طبیعی اش را صفا نگهبیداشت . موهای سیاه تیره رنگش را که تا به کمرش می رسید چنان شانه می زد که از پاکیزه گئی می درخشیدند . نامش «آنجیل» بود .

بر خورد جالب داشت . با گرمی قول می داد . در جریان احوال بر سی و معاشرت لیخند دل انگیز پیشکش مینمود . رده دلبا ختگانش روبه فزونی بود .

مردانی که به گونه های رنگارنگ در برابرش قرار می گرفتند ، او با بر خورد شجاعانه و آزاد خویشی چنان مات شان میکرد ، مثلیکه وی دختر جوان زیبایی نیست ، بلکه مرد زور مندی است که بر کرسی قدرت تکیه زده و بر تمام امور آگاهانه تسلط دارد . بر خورد او با مردان جوان دلخواهر خوانده هایش را ریش ریش میکرد .

روزی یکی از خواهر خوانده هایش گفت :
- «آنجیل، تو با مردان جوان طوری بر خورد مینمای بی مثلیکه با خواهر خوانده هایت رو به رو هستی .

«آنجیل» مانند همیشه خندید . خواهر خوانده اش با لجه جدی گفت :
- این بار کب هایم را به خنده تیر نکن ، بسیری از دختر ها میخواهند مردان جوان را شکار نمایند مگر تو اصلا سر شان ری نمی زنی .
«آنجیل» که با زلفها پیش بازی می کرد باز هم خندید .

خواهر خوانده اش با عصبانیت گفت :
- باز هم خنده ، بسی کن دیگر آخر من با تو جدی صحبت می کنم .
«آنجیل» که لبهای عقیق رنگش را کم کم می گزید بانگاه های ژرف سوی خواهر خوانده اش دید و گفت :

- من گدی ها را دوست ندارم ! خواهر خوانده با دستها پیش از کومه های آنجیل گرفته کش کرد و گفت :

- خن تو چی را دوست داری ؟
«آنجیل» که از چهره اش حالت انتظار نمودار بود ، آهسته آهسته به تفریگاه قدم می زد و برگ های ابلق خزان زده را از صورت گلها جمع میکرد . ناگهان در برابر دیده های خواهر خوانده میخکوب شد . از بازوان او گرفته با نیرو مندی تکان داد . بعد دست هایش را به گردن وی حلقه کرد ، صورتش را به صورت او چسباند و دهنش را به گوش راستش نزدیک ساخته زمزمه کرد :

من هم چیزهایی را دوست دارم .
خواهر خوانده لبها پیش را به گردن بلورین «آنجیل» مالیده گفت :
- چه چیزها را دوست داری ؟
«آنجیل» که برکنای بر نقش و نگار خزان را به گیسو هایش بسته بود .

فریاد زد :
- آزادی و آدمیست را !
این زاگفت و خواهر خوانده اش را سخت در بغل گرفت . بعد قفتکشش داد .
و هر دو خندیدند . خودش بلند می خندید ، خیلی هم بلند انبوهی از تماشا چنان به دور شان گرد آمدند . خواهر خوانده اعتراض کردن گفت :

- آرام باش ، شرم است شرم ! او همانگونه قفتکشش میداد و می خندید . ناگهان رهاش کرد و با شتاب بخجه اش را از زیر گل بو ته گرفت و فرار نمود .

خواهر خوانده آنجیل که از خجالت پیشانی اش عرق کرده بود با شتاب به دنبالش گام بر داشت و صدا زد .
- صبر کن ، صبر کن کجا می روی من هم میایم .

«آنجیل» که در برابر نگاه های شگفتنی انگیز سیل بنیان به سرعت می دوید و گیسو های الفاصکو نش در مسیر باد ملایم عصرانه تیت و پاشان میگردید با صدای بلند موزون گفت :

- تو هنوز این شجاعت راندازی لحظه های بعد (آنجیل) در یکی از کافی های پس کویچه شهرچای سبز هیل دارا از چایک جانان به پیاله ترکستانی می ریخت و شوب شوب در دهنش فرو می برد . او در حالیکه دیده هایش به تصویری بخیه شده بود غرق شتیدن ریکارد های موسیقی بسیار قدیمی بود . ریکارد هایی که رد تمام شهر تنها در همین جا یافت میشد .

«آنجیل» طوری در جهان درونش سر گردان بود که وقتی به خود آمد ، ستاره ها دردل آسمان نیلی قام چشمک می زدند . و از خط ساعتش را دید و از جا بر خاست آنجا هیچکس بول چایش را میداد نظرش را مردی جلب نمود که با تار های سفید مویش بازی میکرد و از زیر عینکش گرم مطالعه بود . آهسته به او نزدیک شد و کتابش را بر داشته به خواندن پرداخت . مرد که یگانه مشتری باقیمانده کافی بود به شدت تکان خورد به دنبال کتاب از جابر خاست ، درین حال پایش به

پایه میز بندشد و به روی افتاد و میز هم چیه شد . کتاب های دیگر مراهم که روی میز بود تیت و پرک گردیدند تا که مرد خواست از جایش بسز خرید . (آنجیل) کتاب ها را گرفته سوی بارک به دویدن آغاز کرد . مرد بر خاسته از دنبالش دوید (آنجیل) خنده کنان پیش پیش می دوید و مرد که چند گام عقب تر بود زمزمه میکرد :

- عجیب دختری ... عجیب دختری ... تا که مرد خود را به (آنجیل) رسانید ، او نام کتابها را خواند و در بخجه اش بیجا ند . وقتی مراد نزد او رسید . وی روی سبزه های سرد تیر ماهی جت افتاده بود می خندید و در اثر خنده پستانهای کلو له اش می لرزیدند . مرد با نگاه های خشم آلود ، جانب او می دید ولی او می خندید و می خندید . بعد بایک جست بر خاست و در بازو های مرد محکم گرفت مرد در برابر زیبایی او ست شد ، درین هنگام (آنجیل) گفت :

- به خاطر کتاب بهایت قهر هستی ؟
مرد که زبانش بند بند می شد و اندامش می لرزید گفت :
- بلی ...

«آنجیل» بی آنکه چیزی بگوید ، بخجه اش را بر داشته در پیش چشمهای او باز کرد . وقتی گره های بخجه باز شد ، روی پاهای آنان مقدار زیاد کتاب و ریکا رد روی هم افتید .
«آنجیل» بازو های مرد را به سختی فشرده اشاره به کتاب ها و ریکارد ها گفت :

- بردار این ها را برادر !
مرد که با شگفتی دختر را تماشا می کرد پس از لحظه ها خاموشی تحت تاثیر احساس مرد انگسی گفت :
- بردار اینها را بر دار !
کتابهای خود را هم به شما بخشیدم (آنجیل) دستی به مو های مرد کشیده و با تبسم گفت :

- معنون ای مرد سخاوت مند !
آنگاه کتابها و ریکارد ها را باز هم اثر میان بخجه بیجانیده از کنار مرد دور شد ، چند قدمی گساز او فاصله گرفت ، دست چپش را که خالی بود به رسم خدا حافظی تکان داد .
مرد که در جایش میخکوب بود با



و میز
ماه خرامان خرامان می رفت و به
نور موزون شپلاق میزد. هنگامی در زیر
درخت بنجه چنار رسید توقف نمود.
مرد هم آهسته آهسته به دنیا لبش
گام بر داشت. هنوز
کسی فاصله داشت که
(آنجیل) در پرتو نور شیری رنگ
از پس کوچه های خیا لبهای بیرون
شد. شعله های آتش کتاب ها را
بلعید. مرد با تعجب نگریسته گفت:
عجیب دختری .. عجیب .. دختری ..
دختر آرام آرام ریکاره ها را
شکستند پارچه هایش را یک یک بر
زبانه های سرکش آتش می انداخت
مرد از میان شاخه های طلائی رنگ
آتش بانگاه های زرفش دختر زیبا
و بیباک را می بوسید. دختر چنان
محو تماشای بازی با آتش بود که
چهره آتشین اش هر دم آتشین تر
می گردید. آنکا هیکه زبانه های
آتش هرچه بلندتر در اهتزاز بودند
ناگهان دختر باشتاب دستها یش را
در میان آتش فرو برد و یک کتاب
نیم سوخته را برداشت. کیسو های
انبوه دختر از دو سوی گردن بلندش
روی آتش لغزید. مرد وار خطا از
روی بلکه خیز زد و مشغول خاموش
نمودن کیسو های دختر شد. درین
آوان دختر زود زود کتاب نیم سوخته
را ورق می زد و چیزی را در لابلای
آن می پالید. دختر تابلویی را که اثر
بای آن با خط زرین چیز هایی نقش
شده و کم کم گوشه هایش را آتش
گرفته بود بر داشت و در یخنش جا
داد بعد کتاب را دو باره به آتش
انداخت.
مرد که باز لبهای دختر بازی می
نمود گفت:
- نزدیک زلفهایت را آتش گرفته

دستها یش می مالید سوی تل
خاکستر اشاره نموده گفت:
این است سر انجام چیز های
بنازانی.
آخرین وقت ناگهان فریاد مرد بلند
شد.
- آخ سوختم سوختم!
(آنجیل) متوجه گردید که لباس
مرد را آتش گرفته و او با شتاب
جانب دریا می رود. دختر بیخیال
خنده را سرالاده. نرم نرمک خنده اش
بلندتر و بلند تر شد و انعکاس آن از
هر سوبه گوش رسید ..
سالها باخاذه های گونه گونه
میامدند و می رفتند و کستی زمان در
میسر برخم و تیخنش راه می نمود.
(آنجیل) در دنیای خویش گام می زد
و مرد در جهان خودش روزی آن نو
باز هم در همان کافی بس کوچه
شهر ریکاردهای قدیمی می شیفندند
(آنجیل) مانند سالهای پیشین تازه
و بر نشاط میسوا و ولی مرد افشرد.
و کار گشته به نظر می رسید. دیده

های (آنجیل) به دیوار های پرازد
تصویر ، از تصویری به تصویری
میافزید تا که آمده آمده
مرد را یافت. مرد گرم
مطالعه بود. (آنجیل) بی محابا از
جایش بر خاست و رو به روی مرد
در میز او نشست. مرد، که متوجه شد
بدون هیچگونه تشریفات گفت:
- توهستی؟



شادمان آورد

درخت غنچه بر آورد و بلبدان مستند

کیست؟

کیست ؟
 درین نیمه شب
 اینهمه در میزند
 کیست ؟
 درین شام تار
 دین من آمده است ؟
 دزدوم داد باز :
 مرغ خیال مرا، دزدان آشناست
 باش بگو !
 آدمم .

باز بدروازه کوفت !
 دل بپریم می تید .
 این تیش دل ز چیست ؟
 دزدو آرام شد
 از اثر باد بود !
 باز خموشی فگند
 سایه بر اوراق من
 و آنچه بچشم خورد، روشنی و سایه هاست

کیست ؟ چنین پشت در:
 تند نفس می زند
 می فشردنم نرم شانه به پهلوی در
 فش فشی دامان کیست ؟
 دست لطیف که بود ؟
 پنجه بدرکوفت باز

ناخن زیبای اوست
 رشته شعرم گسیخت، بازگمانم صداست
 باش بگو !
 آدمم .

دل به تپیدن فتاد
 دیده سیاهی گرفت
 بر لب من خشک شد .
 زمزمه (آدمم)
 در یکشودم قرار

یکدوسه ره بی به بی
 چینی زدم کیستی ؟
 هیچکس آنجا نبود .

لیک پس از یک سکوت
 روح دوسه دخترک
 هوزده بگریختند

البه شعر بود :
 سر برتر من گذاشت .

عشق طلسم خداست !
 از: (تولقی)

رباعیات

بر خیز بیا بین زمستان بگذشت
 شد سبز چمن لاله بصحرا آمد
 بر خیز بیابین هزار آمده است
 بگذشت غم ورنج زمستان از باغ
 بر خیز بین جهان جوان گردیده
 بی مبری و سردی که دیدیم زوی
 بر خیز که در طرف نظر جان نبود
 سرواست فراوان کشته شده است بهر باغ
 گل است اگر چه همه چون در زمین
 کردی تونگه بروی توکس از ناز
 چین گریه عذار میزبان میباید
 آن چین که برخسار جهان بود زدی
 دردیست مرا که بیتو در میان نبود
 از این سبب است خاطر من زار و پریشان
 بنمود هر آنچه را به بستان بگذشت
 اسرده می و خواری گلستان بگذشت
 در دشت و چمن یک بهار آمده است
 نوبت به گل و باد و بار آمده است
 آن آب که یخ بست روان گردیده
 بنگر بوخش چه مهربان گردیده
 آن چیز که دل می طلبد ، آن نبود
 دیدم همه جا سرو خرامان نبود
 در حلقه باغ هست نرسکس جوتگین
 دیدم که فتاد چشم نرسکس بزمین
 بگرفته روان مهمان میباید
 بزود بین چه شادمان میباید
 گل هست بهر سمت ولی جان نبود
 هر جا نگریم زلف پریشان نبود
 (عالمشاهی و نقطه)

شادمانی

زمزمه ها

بهارت ذوقگاه راستان باد
 نوین رنگ تورشک باستان باد
 همی خواند بگوش هر گل تو
 بشور شادمانی راستان (باد)

سرود

نوای من نوای دزدانی است
 سرود من - سرود جاودانی است
 فغان شعله خیزمن در این دشت
 چراغ روهروان زندگانی است

عشق به همین

تو گویی بت پرستم، بت پرستم
 که من هر سنگ خاک خود، پرستم
 بداغ همین سرودم جو لاله
 که من پرورده این گوه و دشت

پرورده نغمه شعر

چمن پرور گلستان پرور اند
 گلستان شور مرغان پروراند
 محط ساز گار نغمه شعر
 بسی مر د سخندان پروراند
 از: (دکتور شمع ریز)

از مقدسه مخفی

((لحن داودی))

مژده ای دوستان بهار آمد
 کلک هستی بدیعه کار آمد
 آسمان آب زلدگی بارید
 ابر نیسان گهر نثار آمد
 بر بساط ز مردین چمن
 شبنم صبح نقره کار آمد
 باغ را غنچه امید شگفت
 در چمن نخل دل بار آمد
 سرو قامت کشید و سیزه دمید
 آب حیوان به چشمه سار آمد
 پنجه گل گرفت دامن سرو
 رقص رقصان بچو کنار آمد
 باد آراست زلف دختر باغ
 هنرش عاقبت بکار آمد
 دل دوشیز گان باغ شگفت
 شور بلبل ز شاخسار آمد
 از در ، دل بگوش جانم دوش
 ناله مرغ بقرار آمد
 لحن داودی از نوای تیش
 گرم بر شور و آشکار آمد
 گفت مستی کن و نشاط انگیز
 که زمستان شد و بهار آمد
 باغبان طرح نو بیباغ افگند
 هر طرف گل به جای خار آمد
 بهر تصویر نقش تازه باغ
 کلک (مخفی) سری نگار آمد

نامه

چه میخواهی برای تو بنویسم ؟ چه میخواهی بتو بگویم ؟

تو پیمانان وجود مرا بریز کرده ای و بیش از یازده سال است که نفس و خون و زندگی من هستی . دیگر چه چیزی را می توانم بتو بفهمانم که تو آنرا ندانی ؟ آیا تو در آغاز و انجام همه اندیشه هایم قرار نداری ؟

اوه ! ... محبوبه ام ماهگام بنظرم می آید که تو خود من شده ای و وقتی با تو حرف می زنم مانند اینست که با روح خویش سخن میگویم . پس آنچه در صفحه خاطر من است بخوان و بین چگونه ترا دوست میدارم .

تو در زمانی شاد من بودی و اکنون موجب تسلی خاطر من هستی . نگاه تو بقدری دلربا و بیخندت باندازه ای شیرین و وصف ناپذیر و پیرامونت آنقدر از بر تو صفا و فداکاری و عشق درخشان است که من سوگواری و عزای خویش را فراموش می کنم و از تماشاگری چهره فریبدهات دل چون شب تاریک روشن میگردد .

هر قدر اندوهگین و دلشکسته باشم وقتی کنار تو هستم بنظرم میرسد که هنوز نور عشق و نیکی بخنی بدیدگان و روحم داخل می تواند شد .

تو که روزهای سوگواری و غم انگیز فراوان را از من دور کرده ای . تو که روزهای جشن و سرور بسیاری برایم فراهم ساخته ای بیامروز هم جشن بگیر . و همانگونه که

ستوده ای خوشوقت باش و همانطوریکه خوبی شادمان باش و همانقدر که مخیوبی سعادت مند باش . آسمان پیشانی زیبایت را از ابر های زودگذر و آلوده پاک کن و دل ارجحندت را

از پریشانی و اضطراب و ناسودگی و تیرگی زدای . شایسته است که زندگی توجون آسمان صاف و روشن باشد .
 از: (لوی کجین)

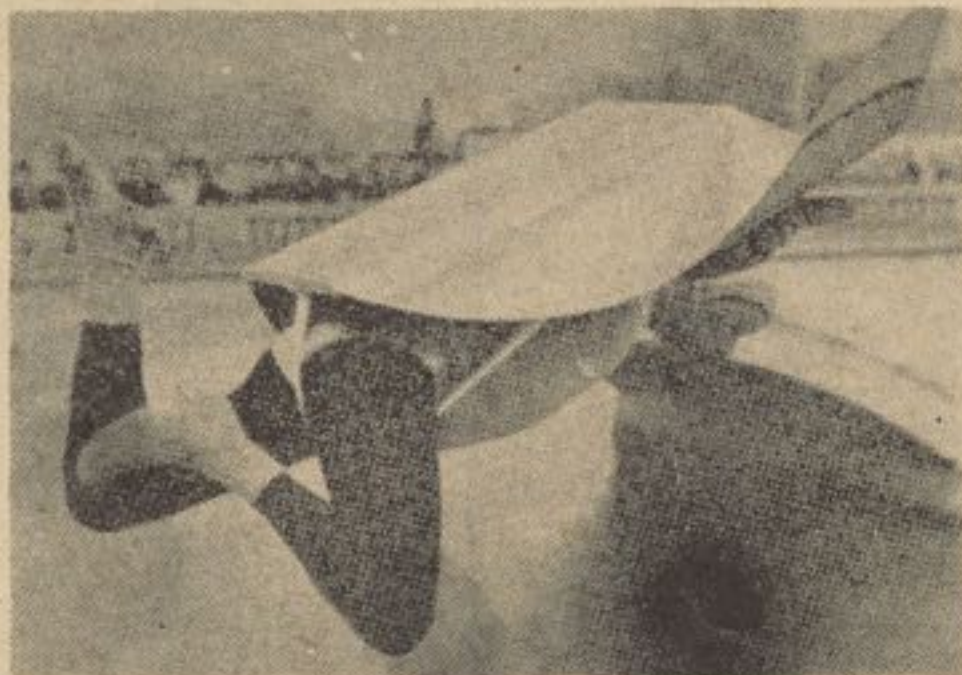


آشنائی با حیوانات باغ وحش

خانم «کارولین» متصدی یکی از باغهای و حش آمریکا، درین روزها تصمیم گرفته دخترش «ژولی» را با حیوانات آن باغ آشنا سازد تا پس از مرگش بتواند وظیفه مادر را بخوبی دنبال کند. خانم کارولین هر روز «ژولی» را به باغ میبرد تا شکل بر خورد با حیوانات، مخصوصاً حیوانات درنده را بفهمد و جرئت حاصل کند. شما درین عکس ژولی و مادرش را در کنار یک شیر ملاحظه میکنید.



بالهای مصنوعی



آقای «والتر کر نیوس» انگلیسی که همشهرها نش معتقدند، عقل سلیمی ندارد.

چندی پیش با بالهای مصنوعی که ساخته خودش بود، به عقب بام سوپر مار کیت بزرگ شهر که در حدود بیست متر ارتفاع دارد، رفته و شروع به پرواز کرد اما چند دقیقه بعد ناگهان تعادلش را از دست داده و در مقابل مقابل چشمان وحشت زده مردم به زمین سقوط کرد. در طی این سقوط «والتر» مجروح شد و لی از عملش مأیوس نبود و میگفت: ممکن است بزودی اقدام به پرواز دیگری بکنم.

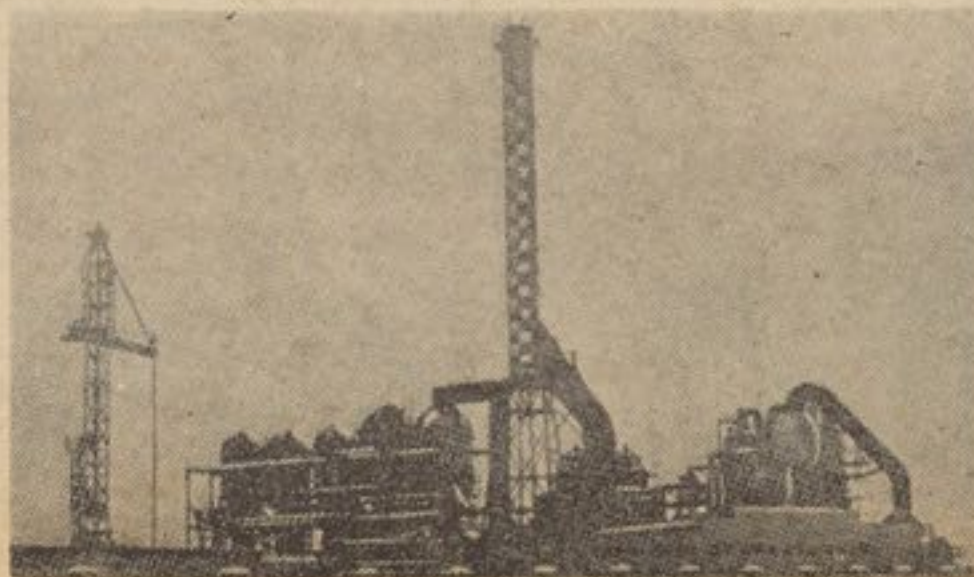
پدر و سترن ایتالیا

چندی پیش کارگران معروف ایتالیایی «سر جیو لئو» که به «پدر و سترن ایتالیا» معروف شده است، و چندین و سترن معروف از قبیل: «بخا طریک مشیت دلار» «زشت، زیبا و بد»، «بخاطر چند دلار بیشتر» کار گردانی کرده کار گردانی یک فلم و سترن دیگر را آغاز کرد درین و سترن که هنوز نام قطعی آن تعیین نشده «جولیا انجما» هنر پیشه معروف نقش اول را بعهده دارد.

کارخانه برقی با نام «ناتور نو» نهایتاً سریع تأمین می کند.

تبدیل آب شور به شیرین

در اراضی خشک و بایر کازاقستان شوروی، واقع در امتداد بحر خزر، دستگاه بزرگ تبدیل آب شور به آب شیرین تأسیس گردیده است. این دستگاه در هر شبانه روز بیش از صد هزار لیتر مربع آب شور را به شیرین تبدیل می کند. نیروی برق مصرفی ساعت این دستگاه را یک



((فی دانوی))

ستاره معروف

«فی دانوی» ستاره ای که با شرکت در فیلم «بانی و کلاید» موفقیت کسب کرد و بشهرت رسید. درین اواخر تصمیم دارد، در یک فلم و سترن، نقش زن هرزه را بازی کند. و قتی یک خبر نگار از «فی دانوی» سوال کرد: چگونه حاضر شده اید این نقش را بعهده بگیرید؟ جواب داد: اکنون مطمئن هستم چون شهرت و موفقیت من بعد بیست که ایفای چنین نقشی بمن لطمه نمیزند.



بدون شرح

مشکلش کجاست؟

معلم منطق، برای آزمایش فکر و تعلیم شاگردان خود بسته تا ازدختر های صنف گفت:

- فرض کنید که شما در یک کشتی شکسته باد بان دار روی دریا سرگردان هستید که یک دفعه از دور یک کشتی پیدا میشه که دو صند ملوان حریص وزن ندیده و تشنه عشق، سوار کشتی اند برای فرار ازین مشکل چه کار میکنید؟ یکی از دخترها جواب داد:

- فوراً سعی میکنم دور شویم و از حدود کشتی فرار کنم.
دومی جواب داد:
به کشتی رانها میگویم که کشتی رانی میکنیم و به کمک آنها احتیاجی نداریم.
سومی که مو طلایی و دختر زیبایی بود گفت:
من این مو قعیت را خوب درک می کنم، ولی نمی فهمم «مشکلش» کجاست؟

گداگر

مردی تنومند که لباس زنده ای به تن داشت در جاده ی عمومی مقابل مردی ایستاد و طلب پول نمود. مرد با عصبانیت به طرف وی خیره شده و گفت:

- خجالت بکش. با این سرو کله مقابل مردم میایستی و پول میخواهی.
- چرا آغا چاره جز این ندارم.
- چراندازی.
- بخاطر اینکه چندی قبل بدون تقاضا پول های مردم را دزدیدم آنوقت مرا دو به سال حبس محکوم نمودند.

نجات با پول

مردی فرانسوی وقتی بخانه آمد با خوشحالی زیاد روبه خانمش کرد و گفت:

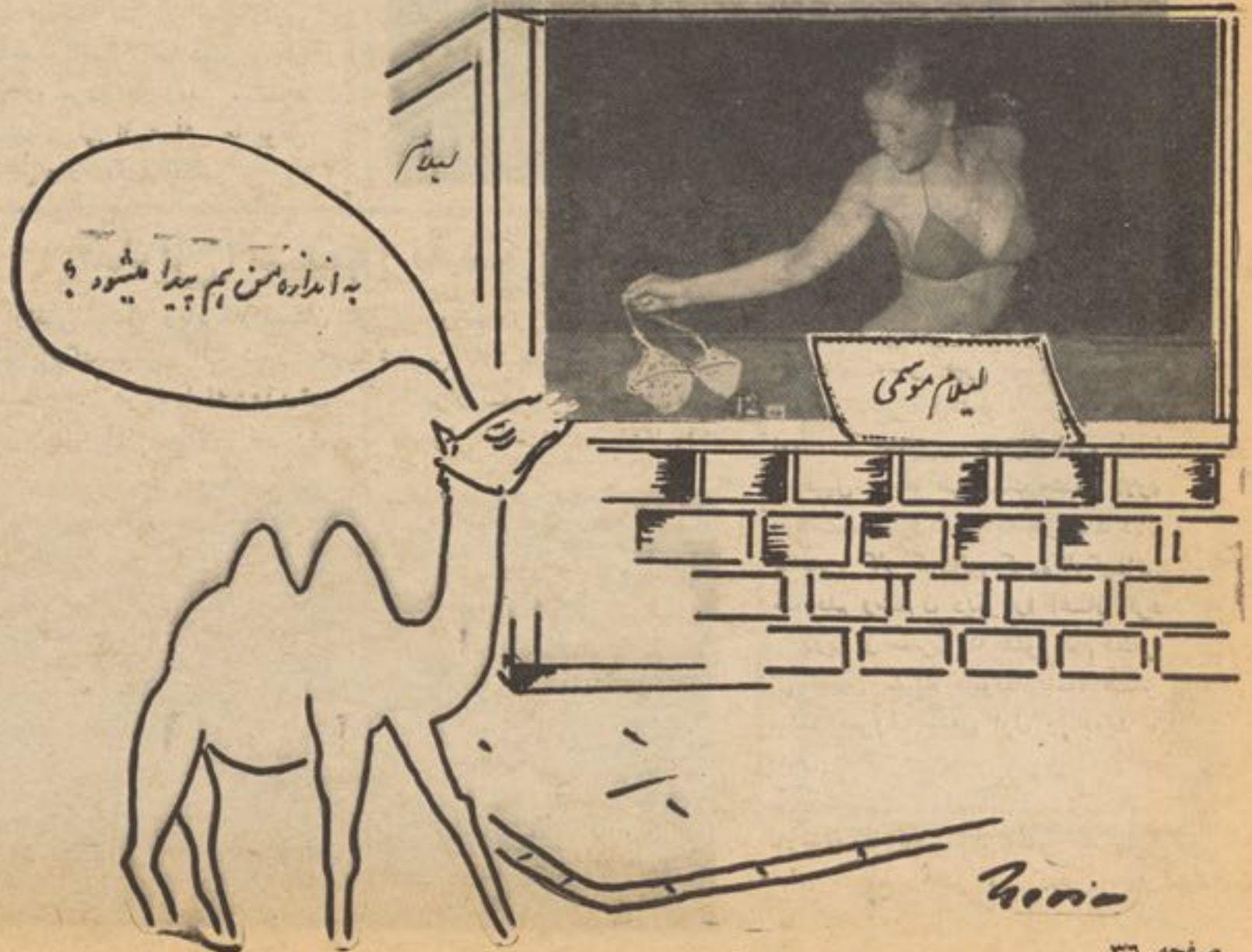
- خانم، خبرخوشی برایت دارم!
- خانمش پرسید چه خبر است؟
من امروز یکنفر را از مرگ حتمی نجات دادم.
- بگو چطور؟
- وقتی فقیری پول را به دست می دید. گفت: اگر این پول را ندهی از خوشحالی زیاد میمیرم.
من هم پول را باو ندادم. تا از خوشحال زیاد نمیرد.



خوب حالا پیشنهاد مرا در مورد ازدواج قبول داری؟

بیغم باش

بعد از نصف شب کسی به شدت در اتاقی رادر هتلی کوئید مسافری که درین حادثه از خواب شیرین برخاسته بود با عصبانیت پرسید:
- کیست؟
آن شخص فریاد برآورد:
- هتلی در گرفته وشعله ودود در هوا بلند است.
- بیخشید اشتباه کرده اید اینجا اطفاییه نیست.



مادر سخنگو

نوجوانی در ساحل فریادی را شنید همینکه روبرگرداند دید که درامواج ابحار دوشیزه ای در حال غرق شدن است. او خود را در آب انداخت و چندین بار زیر آب رفت تا اینکه دختر زیبا و جوان را که غرق شده بود از آب بیرون آورد در ساحل مادر آن دوشیزه انتظار میکشید در حالیکه به نجات دهنده دخترش غرضبناک می نگر است از او سوال کرد:

- پسرک، فوراً بمن توضیح بدهید اینقدر دیر در زیر آب با دختر من چه میکردید؟

حیله طفلانه

پسر کوچکی که میخواست صبح به مکتب برود نزد مادرش رفته گفت:

برای من پنج افغانی بده.

مادرش پنج افغانی به پسرش داده و گفت:

- این پول را چه میکنی؟

- هیچ مادر جان پول را به فقیر میدهم.

مادرش باو پنج افغانی داد و گفت:

مرد فقیر حالا در کجا هست.

پسرک جواب داد:

- مرد فقیر حالا در بیرون دروازه شیرین می فروشد.



این درد نشه است؟

نه بابا او فقط آزرده است که چرا بوتل از دستش افتیلوشکست

فقط يك پشك

در صنف در ساعت انشا معلم موضوع تو صیفی جالبی: «پشك من؟ را انشاء میگفت و بجهای لا یق هم فو را نو شتند و به معلم دادند، معلم موقع صحیح متوجه شد که انشا زلمی با انشا صابر برادرش هر دو يك رقم است بدون بک هزاره پس و پیش. دوبرادر را صدا کرده گفت:

- بسیار عجیب است چطور انشاء هر دو شما عین یکدیگر است؟ برادران گفتند:

برای اینکه هر دو ی ما یک پشك داریم



کار در هتل ماساله است. فقط به سر و صورت رسیدگی کن و جواب بده: (جانداریم)



جاکت یخن بلند

یک پسر کوچک را برای معاینه نزد دکتر بردند ... دکتر بعد از معاینه از بچه پرسید:

تا بحال تکلیفی از ناحیه گوش و بینی حس کرده ای.

پسرک با آواز خفه ای گفت:

- بلی.

دکتر با خوشرویی گفت:

- چه وقت زیاد تر تکلیف حس میکنی؟

بچه گفت:

وقتی بخواهم که جاکت ببوشم و یا بیرون آرم.

آئینه

شکارچی که خیلی قوی هیکل و تنومند بود تازه از جنگل برگشته بود و با حرارت زیاد برای دوستانش مشاهدات خود را تعریف میکرد.

- بلی ... روزی وقتی وارد اتاقم شدم بایک خرس قوی هیکل و مهبیب روبرو شدم ... میتوانید حدس بزنید چه کردم؟

یکی از دوستانش با خونسردی گفت:

- حتما زدی آئینه را شکستی !!؟



در عجیب سر پا نینتی گیر مانده ام. کاش اصلا سکی یاد نمیداشتم.

ازدوستان

(یونس شادمان)

شعر دل انگیز

ایکه زیباترین شعر دل انگیز منی
درنگاهات همه الفسون همه عشق و همه ناز
گرچه ازمن تو رهینی گل بی خار دلم
سالم من بخدا بیتو زمی گشته تپسی
بیتو شبها بکنار غم وانلوه دلم -
دردل شبکه بغواب روی تراهی بینم
(شادمان) باش و میندیش که چسان بیتو منم
گرچه ای آتش دل عشق غم انگیز منی



از فیض محمد فیضی

مبارک

ای مهد راد مردان جمهوریت مبارک
قوم شجاع افغان جمهوریت مبارک
گزروی صدق و یاری گفتم بیادگساری
ای زاده دلبران جمهوریت مبارک
بگذشته رنج و غفلت آمد زمان راحت
ای مسکن عبوران جمهوریت مبارک
هرکه در آرزو بود دانه به گفتم گو بود
فی الجمله گشت خندان جمهوریت مبارک
ای عسکران سرمست کوچ و تفنگ بردست
مانند شیر نران جمهوریت مبارک
ما هم سلام داریم صدا احترام داریم
بر جمع کار دانان جمهوریت مبارک
من «فیضی» غزلخوان مسکونه بدخشان
گفتم زروی ایمان جمهوریت مبارک

جمهوری

دل آزرده ما بوده هست خوشه از جمهوری
خوشا بر حال ما گشتیم و جمله یار جمهوری
ز احوال غریبان پرس و پاس اندر کجاها بود
بصد رنج و آلم بودیم که شد اظهار جمهوری
سراسر کشور محبوب مادرشاد و خرمند شد
رسید در گوش مالز هر طرف آثار جمهوری
به کیوان رفته بود نرخ نوای کشور افغان
عجب ارزان و گرم است دواستان بازار جمهوری
هرسها بود در دلهای زار و ناتوان ما
کجا روزیکه بینیم ما همه دیدار جمهوری
دو چند گردیده جاری طبع من ایدوستان اکنون
چو بیلبل میزیم صدناله در گلزار جمهوری

جو شیر از دامن جنگل بخوان مستانه ای «فیضی»

که هرکس دوست میدارد بیسی اشعار جمهوری

(فیضی) ۲۲ - میزان ۱۳۵۲



آتش نگاه

آتش نگاه می بود
چشمش نگاه آسما نی داشت
در چشم آبی اش،
رنگ هزار گونه نوازش نهفته بود.
چشم او راز بود
قصه بود و شعر بود
زان بود که در نگاه نخستین او دلم -
رقصید و خنده کرد و تپید و زخویش
رفت.

باری بخود شدم
در خاطر رسید،
دل روزی گفته بود:
(شهر سکوت من،
وین بزم خلوت،
در خود امید عشق کسی را نمی کند!)
هان: ایدل حزین.
ای قلب پر زکین
آخر چه خنده کردی و در یک نگاه
گرم
مستانه سوختی -
دل خنده کرد و گفت:
بیجا نمی تپم
بیجا نمی روم
دیدم که سائرش نشه آسمانی
داشت:

نقاط برجسته طبیعی در ولسوالی بگرامی

۱- شاخ برنتی: در کتاب (لغات عامیانه فارسی افغانستان) و در یک مقاله با عنوان «از عیاران تا کاکاه» که در مجله لمر نشر گردیده از آن یاد شده. مردم میگویند که این شاخ از بسکه مغرور جان خود بود هر سال یک حصه اش میافتد. هر چند که (شنیدن کی بود مانند آیدن قرار شنید کی پلنگ هم ندارد.

۲- صفت جانان: یک جای فو- لکوری در سیاه بین است. میگویند که اصلاً در صفت جانان (بوده خواهد بود بهر حال در نوروزها میله جای است و چشم انداز مقبول دارد. هر چند راهش خوب است لیکن از اینکه اطرافش (چقری ها و جر ها ندارد جوانانیکه (سبزه لغت) کردن میبرایند از گرد های سبزو یک لخت که میانه شان کدام چارد یواری نیست. خرامان خرامان طرف صفت خوانا که درین سالها از سر ننگ از پرانی تخریب شده، میروند. سال های پیش یک سنگ لخشان هم

داشت، در نزدیکی سیاه بین یک قبرستان پهلوی یک جوی قرار دارد. برای تطبیق این حکم شاعرانه که «بر لب جوی نشین و گذر عمر بین» بهترین جای است. روشنفکرها که میفهمند که هیچوقت پای عیسی در آن جای خطر ناک نمیرسد نامرده ها سرپا لاکنند، طرف سبزه ها دیده و چیزها مثل

این رباعی را میخوانند:
ای کاش که جای آرمیدن بودی
با این ره دور را رسیدن بودی
ای کاش پس از هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بردمیدن بوای
و مردم طرف شاخ متکبر برنتی آیدند
و اینطور چار بیتی هارا میخوانند:
سر کوه کلان جفت پلنگ است
صدای ناله و دوتا تفنگ است
جوانان خوش بپوشید خوش بگردید
که بالین قیامت تخته سنگ است

قتل در یک روز بارانی

رپور از ضیاء روشن



خالد متهم به قتل

با قلب مسجروح، فقط چند قدمی قاتل را دنبال

کرد... اما فشا ر درد و سجا لش نداد

قدم بردارد و بزمین افتاد... باران شدت

گرفت و قطرات خون را با خود برد.

برای کشتن یک مرغ هراس داشت... اما

سر نوشتهش او را قاتل ساخت و به زندانش افکند!

هنوز خیلی جوان بود در صنف دهم مکتب درس می خواند، در خانه فرزند بزرگ و برو مند فامیلش بود همه به او احترام داشتند و او هم به دیگران احترام می گذاشت و همه دوستش داشتند اما حوادث گاهی مسیر زندگی انسان را عوض میکند و همانطوریکه آدم نمیتواند پیش بین کند تقدیر و سر نوشتهش هم در حادثات زندگی پیش بینی شده نمیتواند روی همین ملحوظ این هم که پیش از هفده سال نداشت مرتکب جنایتی شد و قاتل از آب درآمد. و در ب آهنین برویش باز شد می خواست بکند و چگونه سر نوشته دامی را برای او گسترده بود؟ فقط یک لحظه... یک لحظه آنی و زود گذر بود که حادثه دردناکی زندگی اش را زنگ زد و قاتلش ساخت... قاتلی که برای کشتن یک مرغ هراس داشت

جمله ات را تکرار کن؟

اما آن جوان با تمسخر جملات دیگری هم گفت همین بود که طوفان آغاز گردید... فحش و ناسزا از هر دو طرف شروع شد و اجمل بالها پیش را بالای آنها بسپن ساخت نخستین بکس به الاشه جوانی که (هرزه) شنیده بود از جانب مقابل حواله شد او را نقش زمین ساخت... جنگ بین هر دو در گرفت آله های جارحه از جیب هر دو بیرون و حواله یکدیگر شد درین فرصتی بود که خالد جوان هفده ساله چندین ضربه در عقب شانته های خود بکیرد... اما مجال داشت تا جوابگوی طرف مقابل که سید احمد نام داشت در زد و خورد با شد لذا با یک حمله و بایک ضربه با آله جارحه به عمق یک اعشاریه سه سانتی قلب طرف مقابل را از کار انداخت، و قتی متوجه شد کار طرف را ساخت بنای فرار را نهاد و سید احمد هم که جوان تر

و تنو مندتر بود، خالد را دنبال کرد... اما سو زشی شدیدی در قلب خود احساس کرد، دستها پیش را بروی قلبش که زخم برداشته بود نهاد و تا پنج متر خالد را دنبال کرد... اما از آن بیشتر نتوانست قدم بردارد و بزمین افتاد... دوباره برخواست و بزمین افتاد... باران شدت گرفت و قطرات خون را از روی سرک باخود زایل ساخت... دو نفر دویدند... سید احمد را بلند کردند و بی کار از کار گذشته بود، مو تر حاضر شد و مجروح را به شفا خانه انتقال دادند... اما اجمل کارش را ساخته بود و طرف معامله را باخود برده بود، نمایندگان قانون سر رسیدند، باز پرس سی آغاز گردید، همه کس شهادت دادند که خالد دریافت قاتل است... ساعت ده همان شب به پولیس تسلیم داد و باز پرس سی آغاز گردید، خالد دریافت قاتل است... دومین و یا سومین سوال بود که آدم کش است... همان بود که اشک در چشمانش حلقه زد... گریست و فریاد زد بیادش افتاد که فامیل دارد بیادش افتاد که در مکتب است همبازی ها و هم صنفی ها پیش را

بخطا آورد و جوانی اش را کسه بایست در عقب میله های زندان بگذرد و بالاخره قلم بسزداشت و اعتراف کرد به مجادله که میان او و مقتول صورت گرفته بود و اعتراف کرد به کلماتی که شنیده و احترام نتوانست از آن بکند.

پولیس مسطنتق این همه جرمان را از لابلای اوراق تحقیقاتی جریان حادثه قتل در مکروریان معلومات داده علاوه کرد:

سه نفر هر یک عزیز احمد، جمعه، عیسی و یک خانم بلغاریانی که حادثه را از نزدیک دیده بودند موضوع را به پولیس روشن و واضح ساختند و جریان حادثه را نقل کردند که نقل قول همه شان هما ناقتل سید احمد پسر حمیدالله جوان ۲۵ ساله کارگر برق ماهیپر توسط خالد پسر عبدالکریم شاگرد دهم لیسه محمود طرزی بوده است و خود قاتل هم به مجادله خویش با سید احمد متعرف شده است که این همان مجادله بوده که یکی را قاتل و دیگری را مقتول درج اوراق تحقیقاتی دستگاه پولیس ساخته است.

سهیم گیری زن و مرد در امور منزل

يك ضرب المثل قدیمی اروپایی میگوید: مرد زنی را می پسندد که حاضر شود خود را پای اجاق غذا در آشپزخانه قربانی کند، هر چند این نظریه دیگر تطبیق نمیشود اما این حقیقت را هم نمیتوان انکار کرد که طعم غذای لذیذ خانم به میزان عشق و علاقه شوهر نسبت بزنی که ارتباط مستقیمی دارد، بناء این وظیفه خانمهاست که بخاطر نگهداشتن بیشتر



شوهران خود بخانه، وقت بیشتری را در آشپزخانه صرف کنند. ولی اگر زنها در پختن غذای لذیذ، در تهیه غذاهای مطبوع و در تدارک دستر خوان رنگین وظیفه دارند. همانقدر در شستن ظروف و سامان کم علاقه گی نشان میدهند و حالانوبت مردهاست که دست همت بر زنند و بشقابها را بشویند، باین ترتیب هم در ترتیب و پاکی آشپزخانه سهیمی میگیرند و هم بامساعی مشترک دلخانم را بدست می آورند.

همکاری در محیط خانه چه در سالونچه در اتاق خواب و چه در تریه بچه ها و بالاخره چه در آشپزخانه در بوجود آوردن يك فضای گرم و صمیمی نقش محسوس و خاصی دارد. اگر در برخورد های اجتماعی زن و شوهر در کنار هم دست در دست هم ظاهر میشوند و دیگران را نسبت به سعادت خود به غبط و امیدارند این نتیجه دلگرمی و صمیمیتی است که در محیط خانه با همکاری همدیگر اعمار نموده اند و این همکاری از آشپزخانه شروع میشود و تا تفاهم کامل می انجامد. بهتر است سرازهمین حالا به عکس نظری دقیق انداخته و چه بهتر که زن و شوهر های جوان خوشبختی خود را از آشپزخانه آغاز نمایند و در تمام عمر از لذایذ و خوشی هابهره مند شوند.

زنان و دختران



زیر نظر: سیما غواص

نمایش لباس در هتل انترکانتی نمتال

بساعت شش شام روز دو شنبه ۱۹ حمل نمایشی از لباس های بهاری که بوسیله مدسازان افغانی طرح شده بود، در بالروم هتل انترکانتی نمتال به نمایش گذاشته شد.



دندان سالم و لبخند زیبا



لبخند وقتی بر جذابیت و زیبایی چهره تان می افزاید که دندان های قشنگ و زیبا داشته باشید.

مراقبت و زیبای دندان از همان بدو تولد آغاز میگردد.

این وسیله میتواند از خطر احتمالی جلوگیری نمود.

علاوه بر آن نحوه برس زدن و انتخاب کریم دندان نیز برای حفظ سلامت دندان خیلی موثر است.

همچنان میوه جات خام و سبزیجات برای حفظ سلامت دندان خیلی موثر است.

کرم خوردگی دندان که یکی از بدترین امراض دندانهاست، غالباً در نتیجه افسراط در خوردن چاکلیت و شیرینیجات بوجود می آید.

برای جلوگیری از کرم خوردگی دندان معاینه داکتر متخصص لااقل سالی یکبار - حتی در صورت داشتن دندان های سالم - ضروریست، زیرا به

آشپز خانه شما:



برای خشک کردن ظروف از سبدهاییکه مخصوص اینکار است استفاده کنید.

محل یخچال شما در آشپزخانه است، در نظافت آن دقت نمایید، اگر یخچال تان بوی غذا گرفت آنرا خالی نموده بشوئید و چند ساعتی مقداری آمونیاک در ظرف دهان باز در آن بگذارید تا بوی آن به طرف شویه.

از گذاشتن اشیای اضافی در آشپزخانه خودداری کنید و همچنان ظروفی که طرف استفاده روزانه تان قرار نمیگیرند بهتر است در دست تان نگذارید.

در نظافت آشپزخانه بیش از هر اتاق دیگر دقت نماید.

کف و دیوارهای آشپزخانه بهتر است از گاشی یا هوزانیک باشد که هم قابل شستشو بوده و هم رطوبت تولید نکند.

شیشه ها و قوطی هاییکه آذوقه در آن قرار دارد نام شی را در آن نوشته به آن بچسباند، تا مشخص باشد و طوری قرار دهید که فو را

تشخیص ندهد، بتوانید، قفسه ویا الماری که دارای در باشد برای قرار دادن ظروف چینی و سایر اشیای بدیوار نصب کنید.

نکته های سودمند:

گل

هرگاه چند شاخه گل زیبا خریده اید یا برایتان هدیه آورده اند و شما میخواهید روز بعد هم گل ها به همین اندازه تر و تازه و باطراوت باشند شب قبل از خوابیدن گلها را از گلدان خارج کرده و در پائین ترین طبقه یخچال تان قرار دهید، گل ها همچنان تازه و با طراوت خواهند ماند، صبح آنها را از یخچال کشیده انتهایشان را یک یا دو سانتی متر قطع کنید، سپس در گلدانی که محتوی آب کاملاً سرد و چند تکه یخ است، قرار دهید.

سالاد میوه:

چند قطره آب لیمو در ظرفی که سالاد میوه در آن قرار دارد بریزید هم طعم و بوی آن بهتر میشود و هم بوی هوا در آن مجاورت هوا سیاه نمیشوند.

مادر و کودک:

لباس کودک

انتخاب لباس برای طفل نوزاد برای حفظ سلامت و تندرستی کودک نقش عمده دارد. پوشا ندرت لباس خیلی گرم به صحت کودک مضر است زیرا اولاً کودک را سرد عادت میکند و از مقاومت بدنش در مقابل سرما میکاهد ثانياً اگر هوای بیرون قدری گرم تر شود لباس ضخیم موجب تب میشود که گاهی خطرناکتر از تب عفونی است.

البته مو قعیکه کودک شیرخوار می خوابد باید لباسش آنقدر گرم باشد که خنک نخورد ولی در این حالت نیز باید روی صورتش باز باشد تا هوای آزاد استنشاق کند.

آشپزی:

سر بای رو اش

مواد لازم: یک کیلو رو اش - یک نیم کیلو بوره - ربع کیلاس آب - سه قاشق نانخوری آب لیمو - یک قاشق چایخوری زنجفیل میده شده.

طرز تهیه: رو اش را پوست کنید و سپس به قطعات مربع شکل ریزه نموده بشوئید، آب و بوره را بجوشانید وقتی آب و بوره جوش آمد رو اش زنجفیل و آب لیمو را در آن اضافه کنید. سپس بر حرارت ملایم مدت نیم ساعت بجوشانید.

یک مدل لباس جالب بهاری برای دختران جوان

مسافرت ۴۲۵ کیلومتری بابا یسکل

این عمل امتحانی بود از قدرت اراده ما

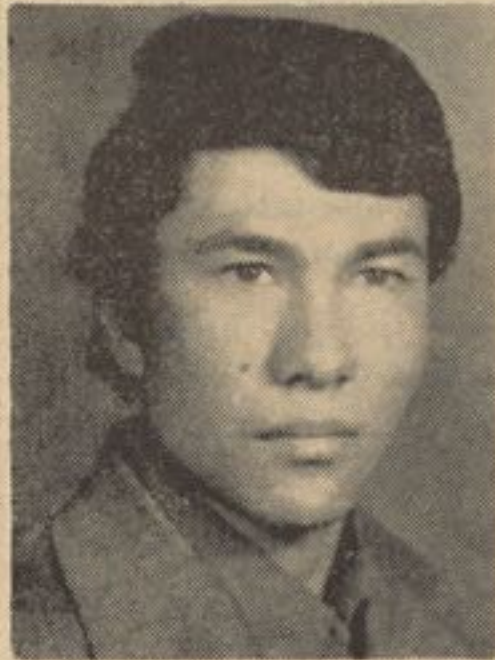
اولین احساس که برای مان بعد از رسیدن به شهر مزار دست داد خیلی لذت بخش بود. زیرا عده از رفقا و دوستان مان این عمل مانرا غیر عملی میدانستند و می گفتند که ماز بین راه دوباره بر خواهیم گشت ولی اینطور نشد و ماموفق شدیم زیرا ما اراده کرده بودیم اراده مان برای

ما آگاه میشدند بر مامی خندیدند و مامرا مسخره میکردند و این اقدام ما را دیوانگی پنداشته و آنرا غیر عملی میدانستند. به هر حال به سفر خویش ادامه دادیم و بعد از دو روزه نزدیکهای سالنگ رسیدیم در سالنگها برف با شدت تمام میبارید سالنگ را با پای پیاده طی نمودیم با وجودیکه خیلی خسته شده بودیم باز هم به سفر خویش ادامه دادیم

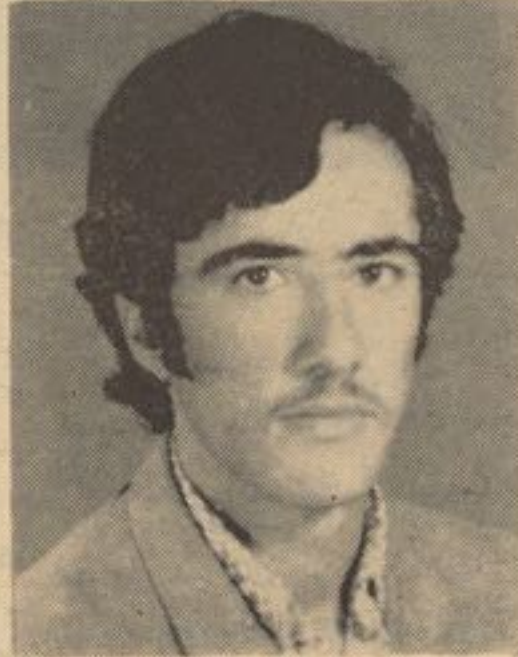
آن روز برف می بارید، برف تند و آزار دهنده، آسمان تازه داشت روشن میشد که ما بسفر خود ادامه دادیم، سفریکه ۴۲۵ کیلومتر برایمان طول داشت و ما آنرا در چهار روز با وجود خرابی هوا بیایان رسانیدیم. از مدتها آرزو داشتیم که سخن، و اراده خود را بکرسی بنشما نیم و آنرا عملی نمایم. با وجود مخالفت های پدر و مادر و نزدیکان مان تصمیم



سلطان محمد کاسب



محمد قاسم متعلم صنف دهم لیسه حبیبیه



احمد فرید متعلم صنف ۱۲ لیسه غازی

مان قیمت داشت و این امتحانی بود از قدرت اراده که شاید در آینده برایمان ارزش فراوانی داشته باشد و این امیدواری برای ما بیشتر شده که می توانیم بمسافرتها ی دور و خارج از مملکت نیز با بایسکل پردازیم.

و بالاخره بعد از چهار روز مسافرت و طی نمودن ۴۲۵ کیلومتر راه به شهر مزار شریف رسیدیم. اگرچه مسافه دوری را آمده بودیم. ولی موقعیکه به شهر رسیدیم اصلا احساس خستگی نمی کردیم زیرا به آرزوی خود رسیده بودیم و ازین امتحان موفقانه بپرن آمده بودیم.

گرفتیم که به این سفر پردازیم و آنرا عملی کنیم همه این تصمیم ما را نادرست و نامعقول میدانستند و آنرا دیوانگی می پنداشتند ولی ما اراده نموده بودیم که به این سفر برویم و از همه مهتر این عمل امتحانی بود از ما، از اراده ما و بالاخره از شخصیت ما زیرا نمی خواستیم به اراده ما خلی پیدا گردد همان بود که روز بیست سوم حوت بر بایسکل های خویش سوار شدیم و راه مزار شریف رادر پیش گرفتیم.

– بلی آن روز پنجشنبه بود برف تند می بارید ولی ما به راه خویش ادامه دادیم.

راه دور بود ولی عزم ما محکم و خلل ناپذیر اوایل همان روزه چاریکار رسیدیم شب رادر چاریکار سپری کردیم روز بعد به سفر خویش ادامه دادیم در بین راه عده از موتر داران که از نزدیک ما میگذشتند، برای ما کف میزدند و هدیه میدادند و عده هم که از تصمیم



یک ناز چندان

ما اهالی انصاری کلوله پشته وات از همکاری ها و همدردی های عمیق ریاست ترافیک وزارت محترم داخله کمال امتنان و ادائت و از اینکه با ترتیب پروگرامهای مرتبه از آمریت پروگرامها و واریسی و تنظیم که در قسمت سرویس ها بعمل آورده امروز سرویس های کلوله پشته ترانسپورت به موقع و طبق پروگرامهای معینه حرکت می کنند . البته قابل تقدیر است و این نشان میدهد که مامورین امروزه دولت جمهوری خود را خدمتکار مردم دانسته و با درد و مشکلات اجتماع خود ملتفت هستند . چه میشود با این لطف اخیر مشکلات نهایی ما را هم حل نمایند و پروگرامهای کلوله پشته ترانسپورت را بشکلی ترتیب دهند که تا اخیر سر کهای خامه نیز حرکت نموده و مشکلات مردم بیچاره ای که وسیله حمل و نقل ندارند رفع سازند . و امیدواریم که این خواسته با جامعه عمل پوشیده و بر مومنین ما بیشتر بیفزایند .

تاثیر کتاب

دو دوست در گوشه خیابان ایستاده بودند .
 باهم لطیفه های خنده دار میگفتند و بعد از آن دل می خندیدند یکی از آنها گفت :
 راستی میدانی زنم سه بچه زائیده و خودش معتقد است که علتش خواندن کتاب سه تفنگدار است .
 دومی خندید و گفت :
 ای وای : من بیچاره چکنم که زنم حامله است و کتاب علی بابا و جمل دزد را میخواند ؟

فرستنده : محمد امین «نظری» معلم صنف یازدهم لیسه حبیبیه شماره ۴

رشد اخلاقی جوانان

روان شناسان درباره صداقت و راستکاری دو نوع تحقیقات بعمل آورده اند : اول برای شاگردان چانس خیانت داده شده بدون اینکه آنها از اصل مطلب آگاه باشند در داخل و خارج مکتب تحت نظارت و مشاهده گرفته بودند که آیا از موقع استفاده کرده و یا اینکه کار محوله را بصداقت انجام میدهند . تحقیقات دوم در موضوع امتحان و درجه راستکاری شاگردان در داخل مکتب است طوری که معلم مضمون پارچه های امتحان را مطالعه کرده و ریکارد نزد خویش نگه داشته بود . بعد از آن پارچه ها را دوباره بشاگردان سپرده و از نزد شان خواهش شده تا هر کس تعداد غلطی های خود را شمرده با اساس آن نمره بدهند .
 تجارب فوق ثابت کرده که بطور عموم متعلمین ذکی و لایق بیشتر از صداقت کار گرفته اند درجه صداقت و امانت در بین شاگردان غبی و تنبل



در جستجوی دوست

اینجانب محمد حلیم از لیسه غازی خواهش مکاتبه را با کسانیکه به جمع آوری کلکسیون پول خارجی و تکت پستی دارند می خواهم مکاتبه نمایند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .
 لیسه غازی - محمد حلیم متعلم صنف نهم .

آرزوی مکاتبه را با خواهرانی که به شعر و ادبیات علاقه داشته باشند دارم .

آدرس : هرات ، لیسه مهبری ، جمیله متعلمه صنف یازدهم (با)

من محمد طارق میخواهم در قسمت الکترونیک و وسایل الکترونی در جهان امروز و رول آن معلومات داشته باشم کسانیکه در این قسمت معلومات تازه داشته باشند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .

محمد طارق از لیسه تخنیک عالی کابل .

میخواهم با کسانیکه به جمع آوری تکت پستی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایند .

آدرس : کندز - محمد نبی متعلم صنف یازدهم لیسه شیرخان کندز .

اینجانب علی احمد از ولایت لوگر آرزوی مکاتبه را با خواهران و برادرانیکه به موضوعات اقتصادی علاقه داشته باشند و در این رشته تخصص داشته باشد مکاتبه نمایند .

من محمد فاروق از لیسه استقلال آرزوی مکاتبه را با کسانیکه در مضامین ساینس علاقه داشته باشند دارم .
 آدرس : لیسه استقلال - محمد فاروق متعلم صنف نهم .

اینجا نب سخی احمد میخواهم با کسانیکه در شعر و ادبیات معلومات و علاقه داشته باشند مکاتبه نمایند .
 آدرس : لیسه نادریه - سخی احمد متعلم صنف دوازدهم .

مردی با نقاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نساوارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور "حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود تحقیقات پولیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس های را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منقلب میشود و او ایستگ بقیه داستان.

دیک پرسید : «من می خواهم صرف اینقدر بدانم که شما چطور پولدار شدید ؟ در سال آخر پیش از شروع جنگ جهانی بارمه گاو و گو سفندی که به انگلستان آورده شد همراه آمدید و صرف ۲۰ دالر در جیب داشتید .

شما خود به الک گفته اید که به این ترتیب به انگلستان قدم گذاشته اید . این گفتار شما با حقیقت صدق می کند . من تقریباً بهمان قسمی به زندگی شما علاقه گرفتیم که شما به زندگی بقیه ها دلچسپی نشان داده اید . و یک مقدار معلومات هم راجع به شما جمع آوری کردیم شما در سال ۱۹۰۷ به انگلستان آمده از کشتی پیاده شدید . در ماه می ۱۹۱۷ برای خرید یک عمارت قدیمی در نزدیکی ها پشور وارد معامله شدید و در آنجا سکونت اختیار کرده به ترمیم و آراستن آن کلبه شوم پرداختید. تاجائیکه بمن ثابت شده ، شما از درك چند دالری که بخود آورده بودید زندگی می گردید . اما رفعتی غائب شدید تا اینکه در شب کر سمس هم آن سال از پاریس سر و کله تان پیدا شد شما غالباً همان کسی بودید که اعضای یک خانواده را از زیر خرابه های منزلشان که به اثر بمباردها ویران شده بود بیرون آوردید و اسم شما بخاطر قدر دانی از تلاش انسانی و بمنظور حق شناسی ازین خدمت شایسته در دفتر پولیس فرانسه قید گردیده بود که شما لباس کهنه به تن داشتید .

و مردم چنان تصور نمودند که از خدمت در زیر بیرق امریکا فرار کرده باشید . اما در ماه فروری در مونت کارلو بودید . یک مقدار در جیب داشتید و منزل قشنگی در اختیار تان بود .

جوشا براد در خلال سخنرا نی دیک آرام و بدون حرکت باقی ماند صرف شبه یک تسبیح در گوشه دهان و صورت نتراشیده اش پیدا

دیک گاردون درین لحظه در اتاقش نشسته سخت سر گرم کار شبانه بود . یک مرتبه سرش را از کار بلند کرده به ذهنش خطور کرد که مدتها پیش تکت برای همین امشب ریزرف کرده بود خود شرا بسیار خسته احساس مینمود و تقریباً از تلاش خود برای رفتن سر نخ می نا امید گشته بود . لارد نارهیلی برایش نامه نوشته و تقاضا کرده بود که پولیس هر طوری شده در قسمت پیدا کردن قرار داد تجارتي فعالیت جدی بعمل آورد . اما از دیدن نامه متوجه شد که نویسنده میخواهد سهو و اهمالی را که در نگهداشت سند سر تکب شده به گردن پولیس اندازد . دیک مصمم شد تمام غم و اندوه خود را یک طرف گذاشته به شنیدن کنسرت برود و به گاراژ خود تیلفون کرده از آنها خواست در عوض موتر خودش یک نکسی سر بسته برایش بفرستند ده دقیقه بعد در سالون کنسرت بود و در میان جمعیتی بیش از دو هزار نفر به آهنگهای استادان موسیقی گوشه فرا داد .

در تفریح به سالون استراحت تیاتر بیرون رفته ، نخستین کسی را که در آنجا بر خورد کرد ، یک مامور پولیس شعبه مرکزی بود که متوجه دیک در آنجا نشد . یک خفیه پولیس دگر زینه ایرا که به طرف بار می رفت زیر نظر داشت مامور سومی سگرتی برای خودش روشن کرده از رود آن کیف می برد و از حال مراقبت می نمود . صدای زنگ ختم تفریح را اعلام کرد و دیک خواست سگرت نیم سوخته اش را دور بیندازد ، درست در همین لحظه متوجه نزدیک شدن یک لیمو زین بسیار لو کس شد یک راننده یو نیفورم دار جلو در وارد و رودی او پرا از موتر فرود آمده ، دروازه را باز کرد . از موتر محض یک نفر پیاده شد و دیک فوراً او را شناخت .

شما درست است آقای انسپکتر پولیس .

دیک اظهار نمود . «اما من بهتر می بینم که شما خود متوجه آن باشید . من خوش ندارم بیک امریکایی بگویم که می خواهم او را از انگلستان اخراج کنم زیرا این مطلب چنان معنی میدهد که جزاء او را به امریکا بر گردانده باشم.» جوشا براد بر جایش ایستاده شد و گفت : «آقای کلونل گاردون تهدید نهایت دوستانه کردید قول میدهم که جوشا براد بعد ازین یک عضو شریف جامعه باشد یگانه خواهشی که از شما دارم اینست که به پولیس هدایت ندهید تا اجازه نامه مرا قید نکنند .

دیک پرسید (لایسنس) جوشا براد جواب داد : «آری لایسنس یک میل تفنگچه که با خود حمل میکنم در کو نیس حال نمایش کنسرتی جریان داشت وعده زیادی از علاقمندان برای استماع ویلون نواز مشهور گرد آمده سالون بزرگ پر از مردم بود .

بود . در ختم بیانیه دیک اظهار داشت :

«اما آقای کلونل ، در مونت کارلو باید برای زندگی کردن پول داشت» دیک در جوابش گفت : «البته در صورتیکه شخص این پول را با خود به آنجا آورده باشد من ازین تذکر منظور بدی ندارم و نمی گویم که شما از طریق غیر مشروعی این پول را با خود به مونت کارلو آورده بودید - بلکه تغییر وضع شما از فقر و غربت به پول داری و ثروت بنظرم بسیار عجیب آمده است .» امریکایی جواب داد : «همینطور هم بود و اما در مورد سقوط دوباره من از پولداری و غنا به فقر و مسکنت چه نظر دارید ؟»

منظور شما اینست که اگر امروز می توانید بصورت تان نقاب بزنید ، پس در سال ۱۹۱۷ نیز این امکان برای تان میسر بوده تا مرد ثروتمندی جلوه میکردید همین طور نیست ؟

جوشا براد جواب داد : «این حرف



میز های چهار گوشه بطور منظم در سالون چیده شده و از يك سستیج کمی بلند تر از پشت رقص صدای موسیقی جاز سیاه ها بلند بود .

در وسط سالون چند جفت زن و بار تیم تند و هیجان انگیز موسیقی می رقصیدند .

باقی وارد

میکرد . يك دهلیز که با قالین های قیمتی فرش شده و چراغهای زینتی داخل آنرا روشن میساخت این دهلیز به رستوران و سالون رقص منتهی میشد . د يك منتظر آمدن مدیر کلوب شد و به دهن دروازه ایستاره با تعجب بموبل و اشیا بسیار قیمتی سالون خیره ماند

شد که در قسمت دوم کنسرت ویلون الگار که شنونده ها شیفته آن شده بودند ، مایتلند پیر فازه خود را ازدگران پنهان ساخت وقتی کنسرت پایان یافت ، مایتلند با احساس قوی به اطرافش نظر انداخت تا مطمئن شود که دیگران هم جاهای شانرا ترك گفته اند یا خیر ؟ پس او هم از جایش بر خاسته از سالون بیرون رفت .

دیک صدای را از پشت سرش شنید : « این مایتلند پولدار است او درین اواخر عمارت پرنس کاکس را در بروکلی خریده است . »

الک بایک تعداد معلومات تازه بر گشته ازدیک پرسید ! « آقای کلونل شما در باره ذوق مایتلند و دلچسبی او به شنیدن موسیقی چه معلومات دارید ؟ او چند چوکی را در کنسرت های بزرگ آینده پیش از پیشس

ریز رف کرده است . سکر تر او امروز چاشت آمده تکتها را ریزرف کرد . او هم ازین فرمایش تعجب مینمونه و ضمنا يك میز را در کلب هرون بای آنشب ریز رف کرد . »

قیافه الک در خلال گزارش راپور بسیار جدی ماند . او به يك نفر از همراهان خود اشاره کرده نزدیکش خوانده پرسید :

« برای اشغال کلوب هرون به چند نفر ضرورت دارید ؟ »

جواب فوری طرف مقابل این بود « شش نفر برای محاصره و اگر خواسته باشیم که از داخل و خارج کلوب را زیر اداره خود آوریم در آنصورت به ده نفر احتیاج داریم و برای مقابله با پیش آمدهای ناگوار بیست نفر لازم است . »

الک گفت ! « ۳۰ نفر با خود ببر دارید . »

نمای بیرونی کلوب چندان جلب نظر نمیخورد اما وقتی از دروازه های بسته آن آدم داخل میشد و آن طرف پرده های آن خود شرا می یافت . آنگاه نمای فقیرانه و وضع غم انگیز بیرون عمارت را فراموش

آن مرد کسی جز ارسا مایتلند نبود .

یکنفر از پشت سر دیک زمزمه کرد : « عجیب است ! » وقتی دیک سرش را بر گرداند الک را در فراک سیاه کهنه دید . او در تمام زندگی همین يك دست لباس سیاه و رسمی را داشت و بس .

آنها هر دو از شدت تعجب و حیرت بر جای شان خشک ماندند صرف نه بخاطر اینکه آقای مایتلند مانند يك حکمروا از موتر فرود آمد . لباس و زنجیر نقره بی که به گردن انداخته بود و راننده اش

یونیفورم راننده های شخصیت های بزرگ را به تن داشت ، بلکه لباس فراکش هم بمود روز و غالباً توسط بهترین خیاط دوخته شده بود ریش خود را بقدرچند سانتیمتر کوتاه تر ساخته و به روی واسکت سفیدی يك زنجیر طلایی و سنگین

آویخته بود یکدانه گل میخک سفید در کاج یخن بالا پوشش بچشم می خورد و کلاهش بهترین کلاهی در نوعش بشمار می رفت يك چوب دست بسیار قشنگ از چوب آبنوس

و سر عاج که حین حرکت به روی آن تکیه میداد و قدم می برداشت . از سا مایتلند با اینهمه جلال او شکوه از مقابل آندو گذشته وارد حال شد .

الک با صدای میان تهی در گوشش

دیک زمزمه کرد : « او دیوانه شده است ! دیک از همان جایی که نشسته بود بدرستی می توانست آن میلیونر را زیر نظر داشته باشد مایتلند در طول جریان قسمت دوم

برو گرام با چشمهای بسته سر جایش نشسته بود . در ختم هر آهنگ دستهای قوی خود را که دستکش سفید پوشیده بود بهم زده هیجان نشان میداد . اما دیک مطمئن بود که او در طول نواختن آهنگها و رقصی چشمها بشرا می بست و صرف هنگام کسف زدن بیدار میشد . دیک يك مرتبه متوجه

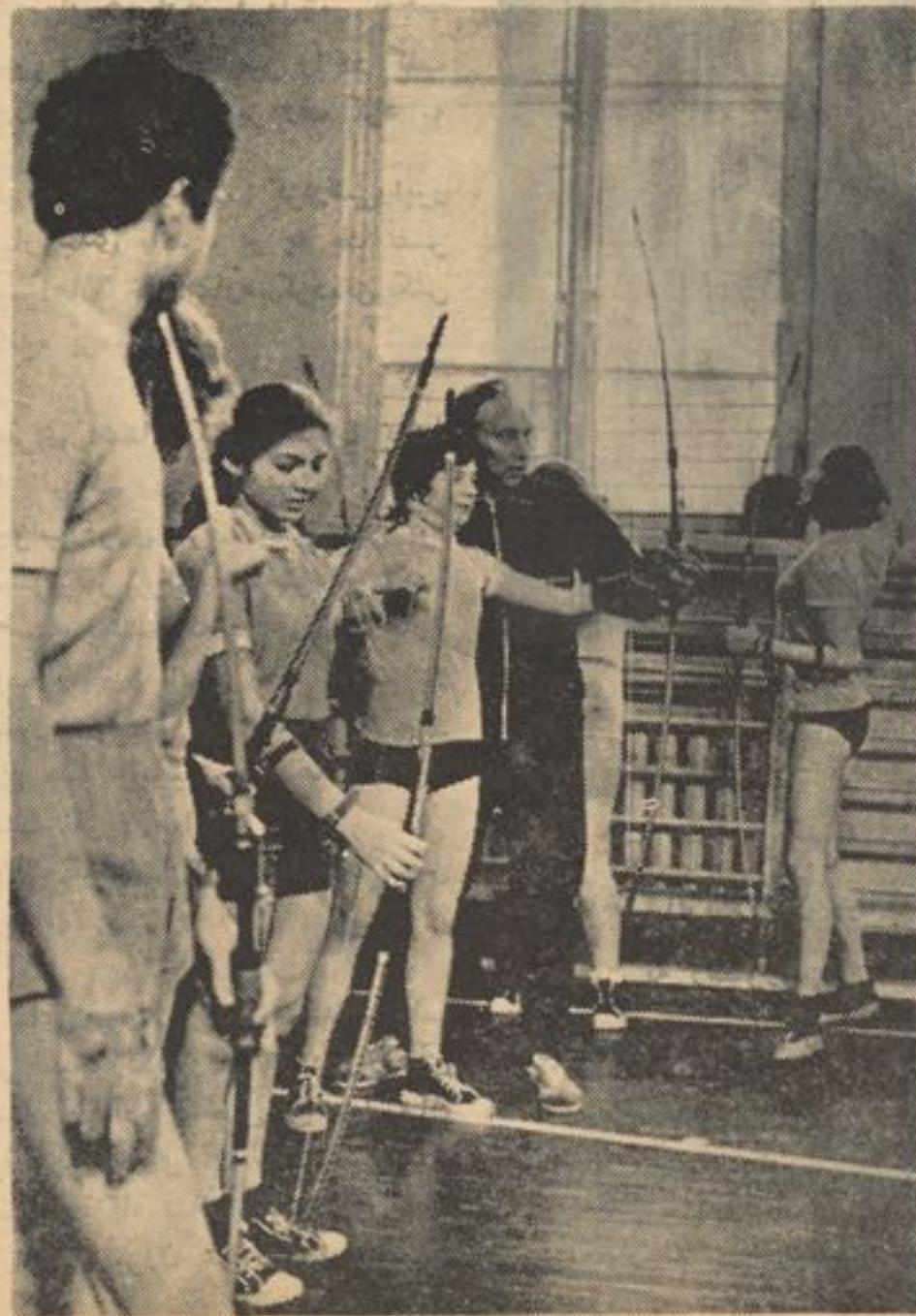
ورزشین

(د خارجی منابعو څخه د غیسورت ترجمه)

دزده کړی په دوره کېښی د ورزش سره د ځوانانو علاقه

لکه چه لیدل کېږی دزده کړی په بیلو بیلو دوروکی د ورزش او فزیکي تمریناتو سره د ځوانانو علاقه ډیره زیاته وی او په همدغه مرحله کېښی ده چه د ورزش او بدنی روزنی د پرمختیا له پاره هم شرایط او امکانات تر گوتو کېږی ددی دپاره چه په ښوونځیو او نورو تربیوی کلتوری او فرهنگسی مرکزونو کېښی د ورزش دانکشاف او د بدن روزنی د پروگرام د تطبیقولو دپاره لاره اواره شوی وی دابه غوره وی چه دیو کوچنی امتحان له مخی د ټولو شاگردانو فطری او طبیعی استعدادونو او مهارتونو تشخیص او کشف کړل شی او بیا وروسته د تشویق اود ورزش او بدنی روزنی ضرورت وړ دساتلو ذرا پرولو په مرسته د تر بیوی پرو گرام په چوکات کی او یا د هغه څخه د با نندی د شاگردانو ورزشی استعدادونه وروزل شی . د ورزش او بدنی روزنی د ما هرانو په عقیده د ښوونی او روزنی په دوره کېښی د سپورت له لاری د یو شمیر شاگردانو او ځوانانو رنځونه او ستړتیاوی هم تداوی کیدای شی ، جمناسټیک ، لمبل ، سکی ، خفاستی ډسک اچول او د ښوونځی په ښن کېښی کار کول د ورزش او بدنی روزنی یو څو دو لو نه دی چه اوس اوس زیات عمو میت لری او د ځوانانو غړی په څو رالړه موده کېښی پیاوړی او غښتلی کوی . که چیری د جمناسټیک ، ډسک اچو لو خفا سنتی ، او داسی نورو سپورتونو دپاره نمری او آزموینی وټا کلسی شی او بیا وروسته د تاریخ

جغرافیسی ، ریاضیا تو او نورو مضمونونو په څیر د ورزشی پرو گرامونو نمری هم د شاگردانو په تعلیمی نصاب کېښی ثبت او ورسول شی ښی نتیجی به ور کړی په یوه آزموینه کی چه څو موده د مخه به (۱۲۰۰) کو چنیا نو او ځوانانو با نندی وشوه دا خبره ثابت شوه چه ورزشکار شا گردان چه دزده کړی په بیلو بیلو دوروونیول شی ، ښوونځی او تر بیوی



څو تنه ځوانان دغشی په مرسته د فزیکي تمریناتو په حال کېښی

۲۷ پهلوان به تیم ملی کاندید شوندي

په روز های پانزده شانزده وعقد هم حمل تور نمندی پهلوانی در غازی سندیوم از طرف ریاست المپیک دایر شده بود که در آن ۲۵ پهلوان از کلاس های مختلفه با هم مسابقه دادند درین تورنمنت برای پهلوانان ولایات نیز موقع داده شده بودند تا اشتراک ور زند ولی آنها اشتراک نکردند . طی مسابقاتیکه درین سه روز صورت گرفت بیست و هفت پهلوان برای تیم ملی پهلوانی کاندید شدند .

یک عده پهلوانانیکه نسبت معاذیر صحی درین تور نمندی اشتراک ننمودند در آینده نزدیک با کاندیدان تیم ملی مسابقه خواهند داد که آنها عبارت از پهلوان خلیفه ابراهیم ، پهلوان مجید قیوم ایوبی ، پهلوان دستگیر ، پهلوان محمد آصف کوهکن ، پهلوان محمد داود ، پهلوان محمد صدیق و پهلوان محمد عیسی میباشند . این عده پهلوانانیکه در تیم ملی کاندید شده اند زیر نظر متخصصین ورزیده داخلی و خارجی بصورت متواتر تمرین میکنند و در نظر است برای آمادگی بیشتر این پهلوانان یک سلسله مسابقات را با پهلوانان داخلی و خارجی انجام دهند .

انتخاب نهایی تیم ملی در اوسط ماه اسد صورت خواهد گرفت که بعد از طی مسابقات نهایی و پیروزی در آن پهلوانی حق شمول رادرتیم ملی کسب میکنند .

در تیم ملی از هر کلاس نظر به مقرر ات بین المللی یک پهلوان انتخاب میشود ، قهر مان هر کلاس در مسابقات آسیایی که در تهران دایر میگردد اشتراک خواهند کرد .

مرکزونه کو لای شی چه دجمناسټیک اونورو ورزشونو دطر یقو او عملیا تو په باب وخت په وخت سیمینارونه جوړ کاندی او په عین حال کېښی د تطبیقا تو د پاره دی تر بیوی فوق العاده کورسو نه جوړ کړی .

د روغتیا بین المللی مو سسه چمتو شویده چه ددغه راز تطبیقا تی تربیوی کورسونو دزده کړو د پر مخ وړلو په برخه کی د ښوونکو ماهرانو ، او ضرورت وړ آلا تو په استو لو سره برخه واخلی .

جورج فورمن

فاتح جدید رنگ



کن نارتن با جورج فورمن

من هر شب برای وی تمرینات بوکسینگ میدادم.

هنگامیکه جارج احساس کرد که افلاکی موجود است که بوی علاقه دارد حقیقتاً کار سخت را به پیش برد. در اولین مقابله ابتدائی خود بعد از سالگرد ۱۸ سالگی اش وی به سهولت به ناک اوت موفق گردید بعد از آن در تورنمنت بوکسنگ در شعبه خود در سانفرانسیسکو و بعدتر در لاس ویگاس برنده شد.

امادر ملکواگی در روند آخر تورنمنت ملی مغلوب گردیده و درجه دوم را بایک مدال نقره اخذ نمود.

جورج از جاب کور فارغ التحصیل گردیده و سندی مکتب رامبارل دیپلوم بدست آورد. میرمن فورمن مادروی میگوید: در تمام مدتیکه همراه جاب کور بود ماهانه ۵۰ دالر برای من ارسال مینمود اما من میدانستم که وی آنقدر عاید ندارد.

امادر هیوستن وی درباره به عادات قبلی خود دست زد مگروقتیکه احساس کردید که ممکن بالآخره سر نوشت وی به محیس بکنند تیلیفونی از طرف برادوس دریافت کرد که آیا میخواهد شغلی را به عنوان رهنمای تعلیمات بدنی باعاش ماهانه ۴۶۵ دالر قبول کند. که وی آنرا بلافاصله قبول نمود.

فورمن در چمنازیوم دوباره به تدریسات خود آغاز نموده و در مسابقات خود برنده میشد. بیست و یک ماه بعد از آن که وی دستکش های بوکسنگ را بدست نموده بود فورمن داخل رینگ که نمایندگی از ایالات متحده امریکا در مسابقات المپیا ۱۹۶۸ مینمود گردید. در مسابقه آخرین خسود وی ایناس شیولز ترعه اتحاد شوروی را شکست داد و رینگ را با خوشی حلقه نمود و بیرق کوچک امریکا را به اهتزاز در آورد. هشت ماه بعد از آن جورج فورمن پیشه تخصصی خود را آغاز نمود. وی در طرف ۲۹ ماه ۳۹ ریکارد موفقیت آمیز خلق نمود و در ضربات خود قهرمانی را از فریزر بدست آورد.

به تعقیب غلبه خود بر نارتن در کاراکاس فورمن اکنون متوقع است تا با محمد علی مجدداً به مسابقه بپردازد. هر یک از مسابقه دهندگان یک میلیون دالر دریافت میکنند. در بین وقفه های تمرینی خود فورمن با احترام به هیوستن پرواز نموده و در آنجا از مادرش دیدن میکند. مادرش اکنون در یک خانه ۲۵ هزار دالری از خشت بخته که فورمن برایش خریداری نمود زندگی میکند.

آیا این قهرمان در مورد لقب خود و در مورد بوکسنگ بطور عموم چه فکرمیکند؟ وی میگوید هیچکس نباید قهرمانی را بیشتر از سه چهار سال نگه دارد. انسان فقط آنرا برای مدتی کسب نموده و بعد آنرا به زمان و با شخص دیگری میسپارد. من میخواهم به جوانان بگویم که اگر مانند من زحمت زیاد کشیدید موفقیت از آن شماست.

امادر همه این مدت سهم گیری اش در جاب کور همیشه به مشکلات مواجه بود.

برخوردی بین وی و یکی از مشاورینش مجادله با فقر صورت گرفته و وی را تصبانی ساخت. من با مع ذیصلاح نظر به اینکه موجودیت جورج را برای خود پرو بلمسی تلفی کردند فیصله نمودند تا جورج فورمن را جریبه نموده و مجدداً به خانه اشس بفرستند.

درین موقع نیک درک برادوس رهنمای بوکسنگ مجادله با فقر مذا خله نموده و نظر به اینکه از فورمن خوشش میامسد مسئولیت رویه او را به عهده گرفت. طویکه برایش قصه می کند.

این آخرین چانس فورمن بود. مامسئولیت امور چمنازیوم را برای صرف انسر وی فوق العاده وی بعهده فورمن واگذار شده و

مادرش آنرا (اجتماع خراب) میخواند آغاز نمود.

برای دو سال مکمل وی در جاده هامسروف زد و خورد بود که بعدتر خودش آنرا بخاطر میاورد من همیشه به بوکسنگ دلچسپی داشتم اما همه زد و خورد های من خارج رنگ صورت می گرفت. من همیشه یک معجزه بسوره و پولیس و جوانان همه جا در تعقیبم بودند.

یکی از روزها در اتاق انتظار حوض آب بازی هنگامیکه تلویزیون را تماشا می کردید مورد پروگرام جدید حکومت علیه مجادله با فقر که بنام (جاب کور) یاد می شود اطلاع حاصل نمود. وی درین پروگرام نام نویسی نموده و به ایالت شمال غربی اورگان برای تعلیمات در مورد جنکلات فر ستاده شد. یکسال بعد وی بیکی دیگر از مراکز این پروگرام در کلیفورنیا منتقل شد.



جورج فورمن

جورج فورمن قهرمان سنگین و زنبوکس جهان میگوید: من بهترین مسابقه دهنده جهان نیستم بلکه فقط یکی از جمله بهترین ها هستم.

گذشته از شکسته نفسی فورمن نشان داد که وی بهتر از بهترین قهرمان جهان هنگامیکه مقام قهرمانی را از جو فریزر ربود می باشد. این قهرمان ستیزه جوی قوی عیقل با یک ضرب به خود فریزر را به زانو در آورده فریزر برای سو مین و آخرین مسابقه دفاعی خود جوکنگ رومن از اهالی دوم در طرف یک دقیقه و ۳۵ ثانیه ختم گردید.

بعد از آن فورمن در توکیو در یگانها مسابقه دفاعی خود جوکنگ رومن از اهالی پورتوریکو را ناک اوت ساخت که در روند

اول در طرف دو دقیقه صورت گرفت.

در موفقت آخرین خود این قهرمان که ۳۲۰ پوند وزن دارد کن نارتن در روز ششم حمل در کاراکاس واقع ونیزویلا ناک اوت نمود. نارتن که یک دریا نورد سابق بحر به امریکا می باشد این مرتبه در روند دوم الاشه محمد علی کلی قهرمان سابق جهان را در اولین برخورد شان سال گذشته شکست.

این قهرمان بیست و چهار ساله جدید چه قسم یک مرد است. این موضوع قسماً مربوط است به اینکه وی در کجا زندگی نموده و چه چیز هارا آموخته است.

جورج فورمن در یک محله سیاه پوستان در هیوستن تکزاس که بنام بدترین ناحیه شهر یاد شده و دارای سرب های خامه و خانه های دهاتی کوچک است بزرگ شده است این موضوع تا ۱۲ سال قبل که فورمن و شش برادر و خواهرش در آنجا نسبت از زانیه ارف زندگی نقل مکان نمودند ادامه داشت.

جورج هنگامیکه پدرش که یک کارگر راه آهن بود فامیلش را ترک گفت هنوز هم طفل خورد سالی بیش نبود. مادرش که یک کارگر کافه تیر یا بود مجادله نمود تا همه را میل را با هم بکجا بگذارد. مادرش بخاطر دارد که در سن ۱۲ سالگی جورج نسبت به دیگر همسالانش بلندتر و قوی تر بود.

مادرش می گوید ما او را بنام «میمون» صدا می زدیم و هنوز هم او را به این لقب میخوانیم.

وقتیکه جورج طفل کوچکی بود هیچگاه درین نقطه آرام نگرفته و بسیار تیز و چابک بود. جارج یگانه ورزشکار در جمله همه فامیل بود اما در هیوستن هیچگاه بوکسنگ را تمرین نکرده و در عوض در لیسه آنجسا فوتبال را تمرین می نمود.

در صنف نهم جورج از مکتب اخراج گردید و تحصیلات خود را روی جاده ها ادامه داد. وی که در آنوقت برای کسب کدما شغل بسیار بسیار جوان بود در اجتماع با مردمیکه

پولیس زن در کشور جاپان

و قتیکه تا نا کا صد را عظم در ۲۵ ماه سپتا مبر سال گذشته به چنین مسافرت کرد ۱۰۴ نفر در تعداد پولیس زن افزایش بعمل آمدن زانیکه در میدان بین المللی هوایی تو کیو استخدام شدند همه محافظین هستند که به فن (جودو) تخصص دارند و وظیفه آنها علاوه بر مراقبت میدان رسیدگی به زنان، مراقبت از مواد منقلقه، و اسلحه نزد آنها میباشد.

درین اواخر پولیس زن یک از کستر موزیک را نیز تشکیل داده است که در نمایشات و رسم گذشت هاسهم شان قابل محلاظه است.

بسیاری از زنان فعال پولیس در ستیشن های نفتی، خطوط ریل و جا هاییکه دکان ها از طرف مالکین استثناء در شب باز می ماند گماشته می شوند وهم از آنها در جائیکه کیسه بری زیاد باشد کار میگیرند، در سال ۱۹۵۰ اولین بار پولیس امنیتی در تو کیو رو یکار آمد در آن سال در بین ریل برای خانمها واطفال اطافهای جدا و کوچهای جدا موجود بود و احتمال میرفت در هر لحظه پول یا اشیای آنها در طول مسافرت مورد دستبرد قرار

نتیجه انتخابات ریاست جمهوری

بهر حال عقب کشیدن ادگار فدر رئیس اسمبله ملی فرانسه و پسر مسوول صدارت عظم آنکشور دیگر آن از انتخابات به نفع شان بان دالما وو دستنگ شامند شانس گو لیست ها را برای احسر از کرسی ریاست جمهور زیاد ساخته باشد اما در حال عقیده میروند که هیچ یک از کاندیدان گویزم نخواهند توانست در مرحله اول انتخابات اکثریت رای دست آرند بناء انتخابات باید بر ای بار دوم صورت گیرد.

آخرین اطلاع حاکی است که مرحله اول انتخابات ریاست جمهور در فرانسه روز پنجم ماه می صورت میگیرد در صورتیکه هیچ یک از کاندیدان او فسق بدریافت اکثریت نشود در آنصورت انتخابات دوره دوم بین دو کاندیدی که بلند ترین آرا را بدست آورده باشند بتاريخ ۱۹ می برگزار میشود و در این دوره یکتن از آنها بعیت رئیس جمهور عرض و جود میکند.

اطلاعات اخیر میرساند که هر گاه فرانسوا از میتران کاندید مشترک تمام جیبهای فرانسه نتواند در دوره اول انتخابات موفق شود در دوره دوم هرگز نخواهد توانست چه در مرحله دوم به مقابلوی محض یک رقیب گو لیست وی قرار خواهد داشت فعلا میتران نسبت به

عاطفه

بخاری بر تل معاینه خانه که هیچ نوع ارتباطی به بیرون ندارد و هیچگونه دور روی یکی از دیگر چیزهای است که بر تماشاگر تحمیل می شود و چنین نسجود ظاهرا جزئی و بی اهمیت زیانمند است و نمایشنامه را صدمه میزند.

بازی های خوب و صمیمانه :

حالا باید از بازی ها یاد کرد، از بازی های خوب و صمیمانه بازی هایی که نمایشگر خوبی، از چگونگی حالت های کرکتر ها اند و اگر از یکی دو بازی بازیگر های فرعی بگذاریم، کرکتر های اصلی نمایش را در نقش های شان موفق می یابیم و بیروز.

فصاحت بیان (پهلوان گلو) در نمایش حالت ها و سر انجام در امر شنا سایی مضمون و فضای نمایش مد می کنند او میتواند سرم ها و تعبیر های گروه متخص جامعه ما را بدرستی بیان کند و پهلوان گلو آنگونه در نقش خسریشمی چسبید که فاصله او با کرکتر نمایش تقریبا از میان بر میخیزد و این از محاسن

داستان دودل

خود را به استادشان میدهند، او هر کدام رامینوازد، اما آوازی بر نمیخیزد، به تو میدهد اما صدا بر نمی آید.

سازنده لاغر اندام دهشتزده میشود استاد ادامه میدهد :

حتمایه تنبور سحرآمیز صدمه ای رسیده است، زیرا تمام ساز های جهان خاموش گردیده اند، فقط از نقاره صدای بر میخیزد، ویس بر نقاره مینوازد، صدای خشک وی آهنگ از آن بر می آید، درست در همین موقع مثل اینکه صدای نقاره جواب گفته باشند، آواز نقاره ای دیگر نیز بگوش میرسد سازندگان بسمتی که آواز می آید متوجه میشوند یکجا بانقاره آواز منادی (چارچی) فرما تروا نیز بازار میرسد :

بشنوید، بشنوید! .. از عدالت فرما تروای مابشنوید! ..

هر دو پاسبان را بر عرصه جلاد بسته اند و بیامون آنها را پاسبانان مسلح احاطه کرده اند.

منادی نامی تواند صدای بلند فریاد میزند :

با قیادار

کار اوست (فخر) کرکتر، دیگر نمایش است، کرکتری که در دو نقش و در موفت اجتماع ظاهر میشود و در هر دو بازی خود بسا حرکات و ادای جالبش تماشاگر را جلب می کند.

(انیسه وهاب) در حجاب نقش جمالوی کوچک بخوبی می درخشند دیگر از طرافت نرم و حرکات زنانه، او خیری نیست، انیسه وهاب اینک در نقش یک (پسر) ظاهر میشود و بدرستی میتواند که طرز العمل هایش را نمود بیانش را و حرکات ها و حالت هایش را نمایش دهد و این قابل تحسین می نماید.

همینگونه بازی کرکتر های (شیر) و (نور) جالب و قابل یاد آور است.

آنچه که میتوان به عنوان فرجامین سخن گفت اینست که عاطفی برای گروه عوام

جامعه ما پیام هایی راورد، پیام هایسی و یاز دهی و نتیجه می که درام را در سطح کار های تریوی قرار دهد ولسی برای روشنگر و با اصطلاح فشر منور جامعه عاطفه چیزی ندارد و آنگونه که گفته اند توضیح و اشحات است و تحصیل حاصل و برای افغان ننداری که یک تیاتر دارد و یک روزنه برای نمایش میتوان این مطلب را بحساب انتقاد و عیبجویی بحساب نیاورد.

نمایش لباس

لباس ها شامل آخرین مد های

بافتگی برای خانمها آقایان واطفال

بود که بوسیله بیست مانکن داخلی

و خارجی نمایش داده شد.

در نمایش لباس بیست از چهارصد

نفر اشتراك نموده بودند که طرح

وساخت لباسهای مذکور مورد توجه

خاص آنها قرار گرفت.

برو گرام موسیقی وقرعه کشی

لاتری که قبلا تکت های آن توزیع شده

بود نیز شامل این نمایش بود.

کود تیلون ۳۲۷۹۸

پته: انصاری وات

مہتمم علی محمد عثمان زاده
داسترالایه

به بانندیو هیوادو کبسی ۱۵۲۴

دیوی گنیه ۱۳ افغانی

به کابل کبسی ۱۵۰۰ افغانی
تیلون: مدیریت توزیع وشکایات

۳۶۸۵۴

انیش



مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تیلون : ۳۶۸۴۹

طفل دو سر بايد به اسم مار يان ياد شود

وحتى پرو فيسر كرون بامبرك كه تشكّل اعضاى ناقص را در نوزادان كشف كرد. نمى توانست نظر به قاطعى در اين باره بدهد: اگر تشكّل اعضاى ناقص در نو را دان ميراث نباشد، در آنصورت ممكن است، اختلا لاتی طی هشت هفته اول بارداری باعث اين تشكّل ناقص در نوزادان گردد. شايد علل اين تشكّل عضوى نا مكشوف بماند.

ما در طفل ناقص صرف بر اى يك آن تصوير كودك ناقص و دو سر خود را دید. واضافه ازان چیزى نمیداند که با طفلش چه معامله اى بده است زیرا میخواهد آن حادثه وحشتناك را مانند خواب نحس فرا موش كند.

دارد. همچنان والدین كه طفل مرده را برای تحقیقات علمى در اختیار دانشمندان قرار داده اند، نمى توانند بخاطر آورند كه چنین اتفاقات و تولدات ناقص قبلا هم در خانواده هاى شان رخ داده باشد. اگر آدم قبول كند كه گرفتن الكهول و سكرت در طول دوره بار داری علل چنین تشكّلات ناقص عضوى در نوزادان میگردد چنانچه داکتر بارتل مدعى آنست در آنصورت چگونه اين سوال مطرح میشود كه الكهول سكرت و غيره بالای اورگانيزم عمل میکند؟

سر طبيب كلينيك در جواب مى گوید: برای اين سوال عجايب پاسخی ندارند.

واضطراب آن باقى مانده اند: هيچيك داکتر نمیتواند بگويد كه كودك در شكّم مادر چگونه تشكّل و نمو کرده است؟

سر طبيب كلينيك، داکتر بارتل كه طفل دو سر در كلينيك او بدنیا آمده است سعی نمود مادر نوزاد را اينطور تسلى دهد: «شما مى توانيد باز هم طفل سالمى بدنیا آوريد.»

داكتر بدین وجه ميخواست مادر را روحا تقويت كرده باشد. داکتر بارتل معتقد است كه هر شش مليون واقعه بار داری يك واقعه تشكّل غير طبيعى نطفه به چنین وضعى رخ میدهد.

سر طبيب كلينيك ميخواهد ثابت كند كه تولدات ناقص جنبه توارث

از گذشته هاى بسيار دور اين ترس تا امروز با قيسست كه مادرها را مجبور ميسازد تا پنجه هاونا خنهای كودكان تازه تولد يا فته را بشمرند. از ترس ناقصى اعضا بودن اطفالی كه نوتو لد ميشوند، اين كار را ميكنند. در شهر بر يمن اين رويای يك ما در به تحقيق پيوست مادری يك طفل با دو سر زياید.

خانمی ۲۳ ساله با موهاى طلايى در شفا خانه مركزى شهر بر يمن از ناحیه زایمان ترس بسخود راه نداد و سر انجام ساعت وضوح حملش فرا رسیده طفلى بدنيا آورد به تو صيه اطبا كه پرش قلب كودك را بسيار ضعيف از حد نورمال تشخيص كرده و لزوم سزارين را تاكيد نمودند، مادر جوان به كمك داروى بيهوشى روى ميز عمل قرار گرفت و او هنوز فكر ميكرد: اميد است كه نوزاد دختر باشد در آنصورت اسمش مريان خواهد بود.

چند دقيقه بعد تر يك معاون داکتر نوزاد را به روى دستهاى خود بلند گرفت: يك دختر بود كه نه و نيم پوند وزن و ۴۸ سانتيمتر قد داشت. چشم هاى آبی اش شبیه ما درش بود. اما يك چنین كودك نو زاد راتا ايندم هيچ داکتری ندیده بود. دختری كه بايد نا مش را مريان ميگذاشتند دو كله داشت.

داكترها در حالى كه از شدت ترس نفس در سينه هاى شان قيد شده بود متوجه شدند كه در قسمت فوقانى شانه هاى طفل استخوان ستون فقرات دو شاخه تشكيل داده و در انجام دو شاخه دو گردن و دو كله نصب بود.

كودك زنده بود. وبه نوبت از طريق هر دو دهن كه در دو كله وجود داشت نفس ميكشيد. ۲ دقيقه قلب، خون واكسيجن را بپردو كله پمپ كرد و نگاه برای هميشه از حرکت باز ايستاد.

والدين اين طفل ناقص الخلقه يك دختر چهار ساله سالم هم دارند. آنها با مرگ نوزاد ناقص در وحشت



در شماره های گذشته خواندید :

بخاطر ثروت

پسری بار فیش «جان گلوه» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را میبازد «جان گلوه» که همیشه او را در هر جا که میکند اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر نروتمندی بنام «فیلمین» را که از دستهایش است و تحت تداوی میباشد میدهد و میخواهد که ر فیش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه میکند که هرچه زودتر آن دختر را ببیند. يك روز داکتر به «فیلمین» مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند. و اینک دنباله داستان:



بصورتی که تمام ثروت خود را بخاطر آن کودک از دیر زمان
آرزوی آنرا داشتیم بخرج رسانده ام



عجب است که یک جوان در روز اینطور صحبت میکند

عجب! هر دختر پسر همین سن خود را ندارد...



شاید آن کسی هستی که در این عصر بپول ارزشی را نیابی نیستی



برای من، چاقو و پنجه اول ارزش دارد

زادگی میوه... در شرقی که ما میگیریم، از دنیا به بیخوبی و بیگانه شدن است

این با شرف تمام در پسران شاد دیده میشود



حالا کی از خودت بزرگی بخواهم بدویم که آیا شما جوانان هستی



در همین دقیقه بسیار خوشتر است

منیون... من میخواهم که شما را در این باره آگاه کنم



سالی که گذشت در شهر کابل ۷۲۴

رئیس محکمه ترافیک شهر کابل میگوید :

**مجرمین ترافیکی با مجرمین
خطرناک و حرفه‌ای و متکرر هر گاه
در يك احاطه محبوس شوند، از
تماس شان طبیعی است که بر تعداد
مجرمین خطرناک روز بروز افزوده
خواهد شد**

**در مسالک پیشرفته جهان برای مجرمین
ترافیکی خطارا، حالت اصلی جرم قبول
نموده اند**

امروز در سراسر جهان ترافیک

و مشکلات ناشی از آن درد سرهایی بوجود آورده که مردم در زندگی روزمره خود شاهد يك یا چندین واقعه ترافیکی می باشند. چون موتر این وسیله نقلیه را ابتدا برای خدمت و راحتی مردم شد اما رفته رفته و با گذشت ایام در عین خدمت وسیله درد سر و زحمت نیز گردید چنانچه ترافیک در تمام شهرهای بزرگ مسئله روز و مشکلی برای مردم

شده است. رفع اساسی این مشکل تطبیق و مقررات ترافیکی است این مقررات باید از طرف مردم رعایت گردد در صورت امکان در جمله مضامین تدریسی شاگردان معارف شامل گردد تا در آینده همه با پست از حادثات ترافیکی و واقعات ناشی از آن در امان باشند.

در همین سالی که گذشت تنها در شهر کابل ۷۲۴ واقعه ترافیکی به

شمول گشته شدن، زخمی شدن و خسارات هنگفت مالی صورت گرفته است در حالیکه و سایل حمل و نقل نسبت بدیگر ممالک پیشرفته در افغانستان خاصتا در مرکز کابل خیلی کمتر است.

شاغلی عبدالقا در امیری رئیس محکمه ترافیک شهر کابل ضمن اظهار این مطالب در جواب سوالی که:

عوامل ناشی از واقعات ترافیکی چگونه به میان می آید و مرتکبین واقعی تصادفات در یوران اند و یا مردم؟

گفت:

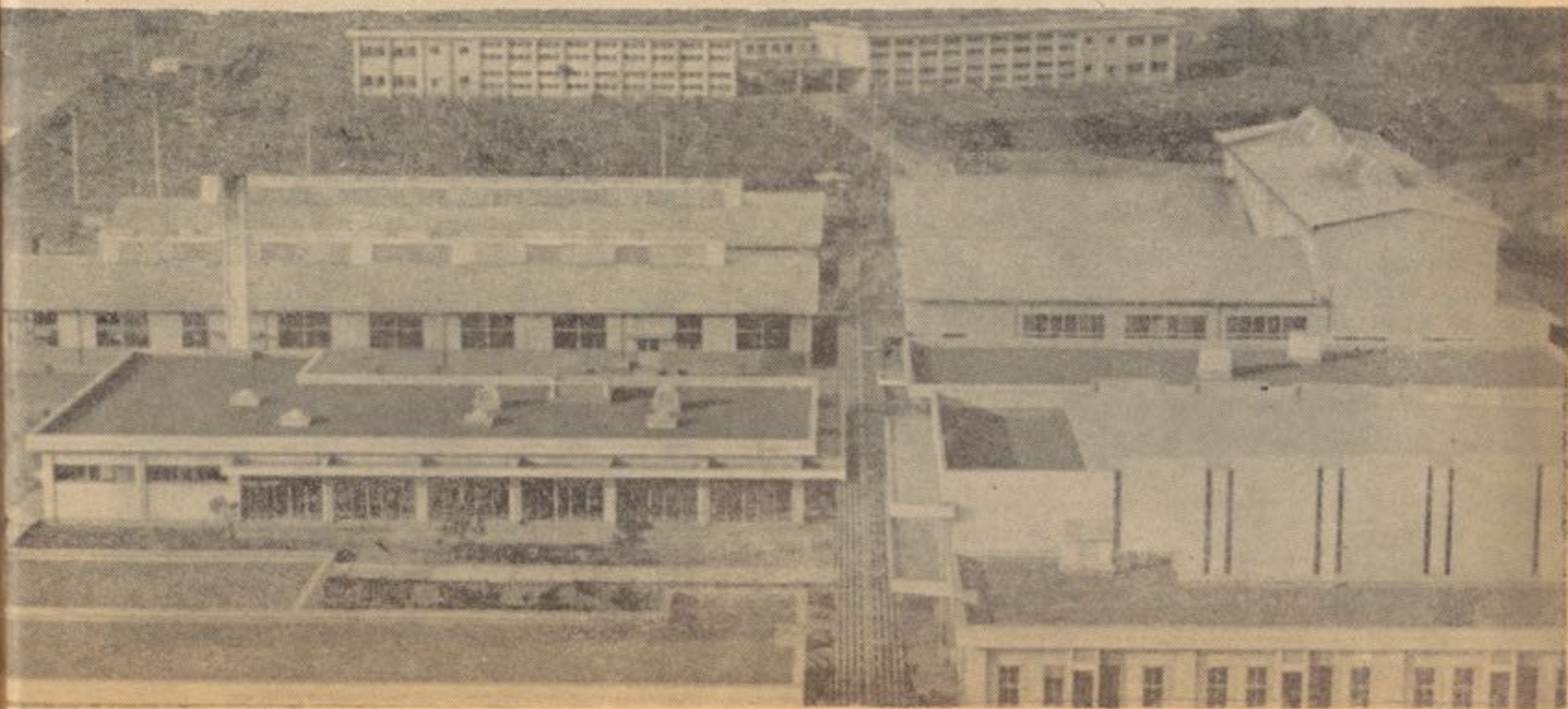
در واقعات ترافیکی بیشتر جرح و کسر دیده می شود و کمتر واقعات کشته شدن به ظهور می رسد و تاکنون که دو سیه های واقعات ترافیکی به این محکمه رسیده بدرجه اول مصدومین اطفال بوده اند که اولیای شان به آنها اجازه داده اند خودسرانه در جاده های عمومی در بین سرکهای موتر و حرکت کنند و چون کودکان بی پر و اتر اند و از مقررات ترافیکی آگاهی ندارند هم برای خود و هم برای موظفین ترافیک

درد سر خلق می کنند و برای رانندگان مسوولیت مختلف بار

می آورند و می توان گفت که ۷۵ فیصد حادثات ترافیکی را در شهر کابل همین اطفال به وجود می آورند و بدرجه دوم مردم و ولایات زیرا به مقررات و قانون ترافیکی نابلد اند و حینیکه داخل شهر می شوند تا اندازه یو وظیفین ترافیک آنها را رهنمایی میکنند ولی باز هم دیده می شود که تصادم و یا واقعه ترافیکی بوقوع می پیوندد در درجه سوم اشخاص ضعیف و ناتوان را باید ذکر کرد که در روی جاده های موتر و حرکت می کنند و باعث واقعات ترافیکی میگردند.

در مورد در یوران با پست گفت که تکسی ران ها خیلی بی احتیاطی می کنند و بروز اکثر واقعات ترافیکی از جانب رانندگان تکسی است که دو سیه های شان جهت تعیین جزا به محکمه ترافیکی شهر کابل سپرده می شود درجه چهارم را نندگانی که لایسنس ندارند و خود سرانه در یوری می کنند که برای چنین اشخاصی در قانون جدید ترافیک مسئولیت زیادی قایل شده اند، این راهم نا گفته نباید بگذاریم که اکثر در یوران در هنگام شب از چراغهای فول کار میگیرند که سبب بروز حادثات دلخراشی ناشی از همین بی توجهی میگردند.

از رئیس محکمه ترافیک شهر کابل میخوام:



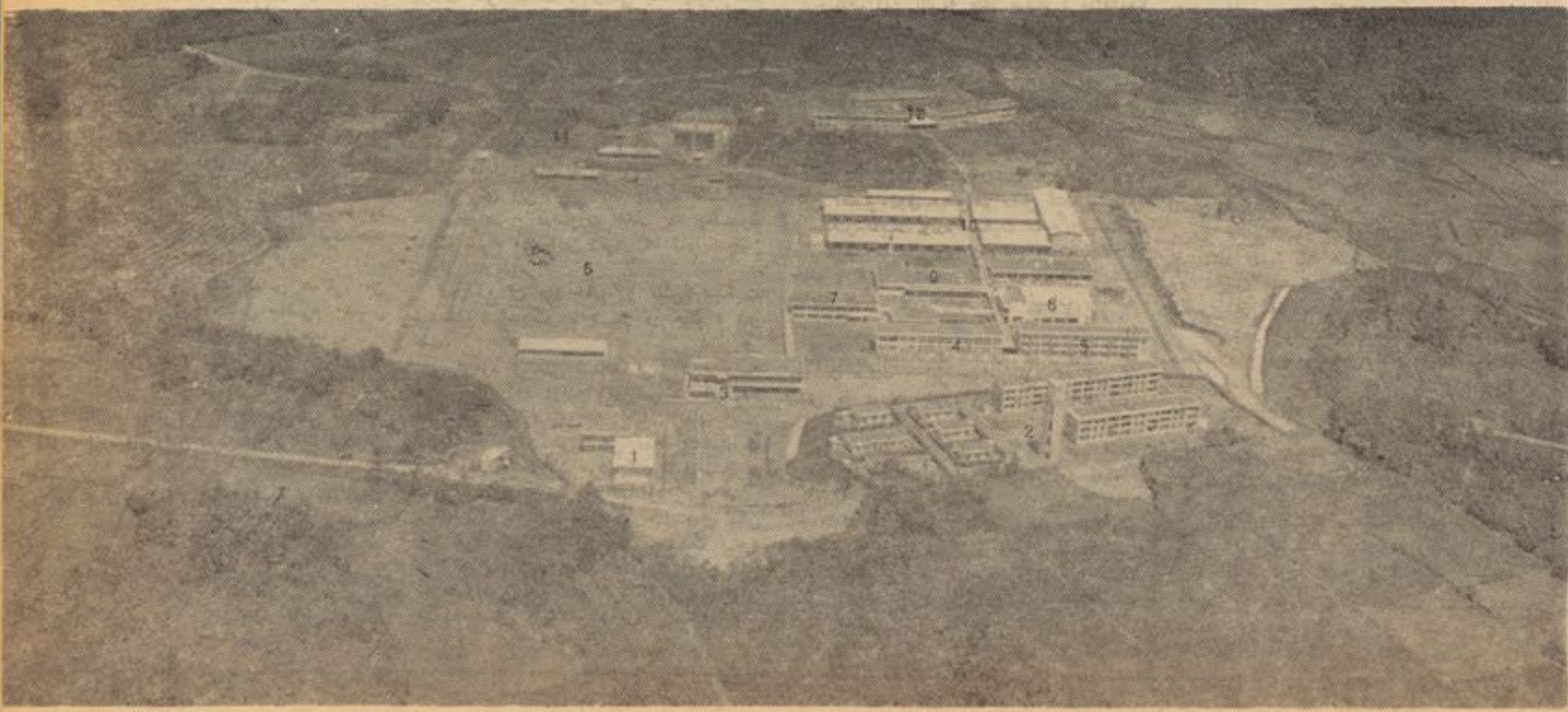
واقعه ترافیکی بوقوع پیوسته است

شده و شخصیت اصل مجرم در زندانهای مختلف حبس می نمایند یعنی هیچگاه يك جانی خطرناك و يك مجرم متكرر را با دیگر مجرمین در يك محبس زندانی نمیکنند بلکه برای هر کتوری مجرمین محاسب و اتاق های جدا گانه و جود دارد و این برای آنست تا خوی و عادت مجرمین خطرناك و متكرر بد یگران سواریت ننماید. چه هدف مجازات در عصر حاضر اصلاح مجرم است نه تنبیه جسمی یا انتقام، روی همین اساسات اکثر علمای حقوق راعقیده بر آن است که حقوق جزائی اطفال تعمیم یابد زیرا اطفال مجرم حین وقوع جرم به مجازات حبس محکوم نگردیده بلکه به دارالتا دیب فرستاده می شوند اما در قسمت متهمین حادثات ترا فیکه باید گفت که حادثات ترا فیکه از جمله اعمال خطائی است چنانچه در ممالک پیشرفته جهان این موضوع را احساس و برای مجرمین ترا فیکه خطا را حالت اصلی قبول نموده اند زیرا هر تکبیر جرم ترا فیکه قصد عمدی به ارتکاب جرم ندارند و به این لحاظ با یست به تا سیسی محاسب خاص اقدام شود که این امر نظر به اهمیت آن در مملکت ما نیز بقیه در صفحه ۵۴

واقعه ترافیکی حقایق را کتمان نمی کند و مهمتر از همه اگر مصداق له ای بین طرفین صورت میگیرد مبلغ کافی به ورثه از طرف بیمه پرداخته می شود و برای راننده هیچ مشکلی بمیان نیامده یکنوع تسهیلات برای رانندگان و محاکم در واقعات ترافیکی بار می آید. این بار از بناغلی امیری می پرسیم که: ممکن است يك متهم ترا فیکه با يك جانی خطرناك در يك سلول زندانی شود و شاید متهم ترا فیکه نسبت به هم سلول خود تفاوت های اخلاقی بسیار داشته باشد، آیا درین مورد کدام تدبیری در نظر گرفته شده است؟ رئیس محکمه ترافیک شهر کابل بعد از آنکه چند قطعه عکس محاسب ممالک مترقی را نشان میدهد می گوید: پرنسیب عمومی حقوق جزا در حصه محکومیت اشخاص به حبس حاکی از این است که مجرم از اجتماع تجرید شده آزادی اش مؤقتاً سلب گردد تا به این وسیله امکانات سازگاری مجرم به محیط اجتماعی و مفیدیت وی به اجتماع فراهم شود که برای این ما مول ممالک مختلف جهان مجرمین را نظر به نوع جرم مرتکب

صورت در یور مسئول از طرف این محکمه بدو سال و شش ماه حبس نسبت تخلفش محکوم میگردد. از رئیس محکمه ترافیک شهر کابل پرسیدیم: درباره بیمه و سایل نقلیه که جدیداً در قانون ترافیک نافذ گردیده چه نظر دارید می گوید: راستی ماده سی و ششم فصل ششم قانون ترافیک يك معضله مهم را که عبارت از موضوع دعوی حق العبدی مشکلاتی را که سدر راه جزای آوردن بیمه عراجات از بین برداشته است زیرا همیشه این محکمه در حصه حق العبدی مشکلاتی را که راه جزای خویش می دید که اکنون هر گاه همه ای در یوران مو تر های شان را بیمه کنند در بروز واقعات ترافیکی موضوع حق العبدی از طریق بیمه حل و محکمه می تواند بعداً در حصه حق الله به زود ترین فرصت حکمش را صادر سازد روی این لحاظ است که در قانون ترافیک ذکر شده (هیچ واسطه نقلیه مو تر دار شامل ترافیک عامه شده نمی تواند مگر اینکه قبلاً بیمه شده باشد). وطوریکه قبلاً در مورد اتباع خارجی به اثبات رسیده چون تادیبه و جبران خساره اشخاص ثالث به راننده تعلق ندارد لهذا در هیچ

اگر ممکن باشد یکی از این واقعات را که در شب اتفاق افتاده باشد و جالب هم باشد برای خوانندگان زوندون بیان کنید. واقعه را که به ذکر آن می پردازیم در یور آن فاقد لایسنس بوده که باعث مرگ یکنفر در ساعت سه بعد از نصف شب شده است و جریان ازین قرار بوده که مو تر او پس از ۲۶۳۲ تکسی بدریوری جمعه پسر محمد شریف ساکن قلعه شاده که از قسمت اخیر جاده میوند جنوب سینما بامیر در حرکت بود حینیکه در دوصد متری سپاهی گمنام با سرعت زیاد می رسد دفعتاً با مو تر دیگری با چراغهای فول رو برو می شود که چراغهای فول آن مو تر ساحه دید در یور اوپل را زایل ساخته و سبب انحراف مو تر از جاده اصلی میگردد و مستقیماً مو تر او پل زنجیر های اطراف سپاهی گمنام را از هم دریده داخل محوطه آن میگردد و از تصادف يك نفر بنام غلام سخی را که در آنجا خوابیده بود جابجا هلاک می سازد و مو ترش هم خساره بر می دارد که درین حادثه در وهله اول در یور مسئول است که بدون داشتن لایسنس در یوری می کند و در تانی مو تر دیگر که با چراغ های فول در اثنای شب حرکت می کند. به هر





والانتین هرست

مترجم، نیرومند

دومدال برای جانی

درست سر ساعت هشت مائیلده روگیش وارد مغازه اش شده دروازه را از پشت سر خود بست. مثل هر روز، این خانم موسیبد که به شغل عاریت دادن لباس اشتغال داشت، ابتدا به پسخانه مغازه که از آن کاردفترا میگرفت رفته بالا پوش و بکس دستی خود را گذاشت و پنجره را باز کرد تا هوای تازه وارد اتاق شود. سپس ماشین قهوه سازی را بکار انداخت.

۱۰ دقیقه بعد به صرف ناهتا شروع نموده و ضمنا روزنامه صبح راپیشروی خود گذاشته بمطالعه ن آسرگرم شد. سومین قتل در طرف جارخته مقول بازم یک خانم است. در صفحه اول به خط درشت این عنوان رانوشته بودند و بعد با حروف ریز اضافه کرده بودند: قاتل دستکش پوش برای چارمین بار طعمه اش را به دام انداخته است.

وقتی مائیلده روگیش شروع کرد بخواندن متن راپور، درست در همان لحظه کسی به دروازه زد. مائیلده از جایش تکان نخورد و آرام باقی ماند. او به مشتری ها اجازه تمیاد تا به ساعت نو که مغازه اش را رسما باز میگرد اورا اخلال کنند.

صدای دروازه زدن شدید تر شد و متعابا صدا قطع گردید. خانم روگیش با دلچسپی ماجرای قتل و جنایت را تا به آخر مرور نمود.

وقتی سرش را از روی روزنامه برداشته بالادید از شدت تعجب دچار وحشت شد. در حقیقت چوگات پنجره اتاق یک مرد ایستاده بود، مثل آنکه زمین ترکیده و آن مرد روییده باشد.

او بالا پوش نسواری رنگ ببر کرده، کلاهش را تا به سر گوشها پایین کشیده بود. پس از تخفیف حالت وحشت، خانم روگیش نفس عمیقی گرفت. او ویلی مامور تانک تیسل را از زاویه مقابل مغازه خوب مینشاخت.

متاسفم مادر روگیش که تو را موقع صرف قهوه مزاحم میشوم. فقط سوال دارم: «میتوانی یک صد مارکی رابه پول خورد برایم تبدیل کنی؟»

خانم روگیش پاسخ داد: «بلی امکانش موجود است.» پس از اظهار این جمله نوت صد مارکی اورا به پول خورد تبدیل کرد.

ویلی گفت: تو یک الماس هستی. من برای خدمت گذاری متقابل حاضریم. سپس کلاهش را به عنوان احترام برداشت.

خانم روگیش در جواب گفت: اگر برایم ماست بیآوری از تو ممنون می شوم. این کلان لطفی خواهد بود که در حق من میکنی و مرا از بیرون رفتن درین هوایی بارانی نجات میدهی.

به کمال میل مادر روگیش، تو مغازه ات را باز کن من تا چند دقیقه دگر برایت ماست می آورم.

تو میتوانی به تدریج دیون خود را برداری هفته آینه پنجصد مارک فرض خود را

با ودان از من دریافت، خواهی کرد. اوکی؟ وحال میروم تا برایت ماست بیآورم. خانم روگیش پنجره را طاق را بسته قهوه اش را سر کشید. پس از آن به طرف دروازه مغازه رفته آنرا باز کرد. وقتی به دفترش پر گشت صدای زنگ دروازه بلند شد. هر باری که مشتری ها دروازه مغازه را باز میکردند زنگ دروازه نخستین تاکت یک آهنگ موسیقی بنام همیشه راستکارباش را می نواخت خانم روگیش را خود گفت ویلی سحر میکند که به این زودی بر میگردد. صندوقچه پول خود را بر داشت به مغازه برگشت.

مشتری مردی بود در سنین ۵۲ که رفتارش دوستانه جلوه می نمود. آن مرد با دستی که دستکش پوشیده بود، به طرف یک کورتی دارم، بهتر خواهد بود اگر لباس مورد نظر من را برای اشتراک در یک دعوت به لباس ضرورت دارم، بهتر خواهد بود اگر مورد نظر شکل این یکدو نفیورم باشد.

شما بهتر است در ساعت ۹ تشریف بیاورید. زیرا مغازه هنوز باز نشده است. اگر مغازه بسته میبود من مسلما، در پشت دروازه آن ایستاده می ماندم. اجازه دارم که این یکی را امتحان کنم.

خانم روگیش در حالیکه از رفتار آن مرد خشمگین شد بود به ساعت بالای کو تپند مخصوص کلاه ها نظر انداخته گفت:

درست نیم ساعت بیا بید، آقای جوان درست سر ساعت ۹ وحتى یک دقیقه هم وقت تر بیا بد تشریف بیاورید. فهمیدید؟ مشتری پاسخ داد: شما شوخی میکنید سپس با اعصاب بسیار آرام کورتی نفیورم را که به روی سینه آن مدالهای فلزی اوزان بود از روی کو تپند برداشت:

شما به چه هواستید؟ زود باشید کورتی را سر جایش بیاورید!

من برای این کورتی یک پتلون مناسب هم میخواهم. در صورت امکان یک پتلون بافته سرخ مخصوص ژنرال ها شما بک چنین پتلونی دارید؟

گستاخی آن مرد خانم روگیش را سخت خشمگین ساخت و بناچار در جوابش گفت:

برای مردی مثل شما نه کورتی دارم و نه پتلونی! زود از اینجا بم شوید و گرنه خلق من تنگ می شود. بعد از ادای این کلمات خانم روگیش سعی نمود با عصبانیت کورتی را از دست آن مرد بگیرد. اما او چنانکه بود و تندتر حرکت نمود.

آن مرد بانهایت بی رحمی خانم روگیش را به طرف کو تپند لباس ها به شدت تپله کرد. جیب اول خانم پر در میان لباس های که به رویش افتید معو گردید و وقتی برای بار دوم سعی نمود فریاد بزند، دست آن مرد

به گلوش چسبیده آوازش را خفه ساخت. ساعت هشت و ۳۲ دقیقه بود. ۱۰ دقیقه بعد تر ویلی با ماست فرمایش دادگی خانم روگیش وارد مغازه شده صدازد.

مادر روگیش ماست خواسته تو را آورده ام. وقتی جوابی نشنید به سوی اتاق پسخانه رفت دوباره صدای بلندتر گفت: کجا هستی؟ او مجددا به مغازه برگشته از میان کو تپند های ایسه بدنیال خانم روگیش برآمد و تعجب کرد که اورا در مغازه نیافت. دلغتا متوجه یک شی سخت زبر بوتش شد. آن شی یکمدال فلزی بود. یکمدال سه گوشه بود. ویلی مدال را از روی زمین برداشته کمی به فکر فرو رفت و سپس آن را در جیبش گذاشت.

در حوالی ساعت ۹ نیم یک مشتری زن که آمده بود یک لباس را تبدیل کند جسد خانم روگیش را کشف نمود. هنگام پس و پیش کردن کو تپند های لباس دلغتا متوجه یک پای شد. همیشه مشتری از فرط وحشت لباس هارا کنار زد خانم روگیش را پیدا کرد که مانند یک گدی به دیوار تکیه داده نفس برآمده بود.

کمیسار فیتس از شعبه جنایی هرگز زی نخست از ارتباط دادن مرگ فروشنده مغازه با جنایات مرد دستکش پوش امتناع ورزید خطاب به همکاران چنین گفت آقایان! منطق برخلاف این نظریه حکم میکند: به این معنا که سه قتل قبلی شامل زنیهای جوان بوده، حال اینکه خانم روگیش بیش از ۶۰ سال دارد.

فیتس سر محافظ گروه پاسداران باشوخی جواب داد: خوب ممکنست دلش میخواست به تغییر ذوق بدهد و تنوع بیاورد.

کمیسر فیتس اظهار داشت: در مورد لزوم این تغییر ذوق منیخواهم دلیل منطقی بشنوم، انسیکتر فایان وارد صحبت شده اظهار نظر نمود: بهر حال این واضح است که قاتل خانم روگیش هم دست کش به دست داشته معاینه جسد این مطلب رابه اثبات رسانده است.

در یک چنین هوایی بارانی هر کسی دستکش به دست میکند. این جوابی بود که کمیسار فیتس به او داد. خوب حالا میرویم تا با کارهای خود رسیدگی کنیم.

فیتس عامل این قتل را سر وقت مینشاندست در دستکول خانم نه کدام بکس پول و نه کدام سکه یا بانکنوت پیدا شد.

یگانه چیز جالب در دستکول خانم روگیش یک کتابچه یادداشت پراز نامهای اشخاص و پول های پرداخت شده آنها بود. احتمالا یکی از مد یونین خانم روگیش میتوانست دست به این جنایت زده باشد.

در انتایی که کمیسار فیتس به همکاران خود هدایت میداد تا تمام اسمای راکه در کتابچه یادداشت خانم روگیش خط گرفته شده، تحت غور قرار دهند. یکی از خیاطه های که برای مغازه خانم روگیش کار میکرد نزد وی مراجعه نمود. اسمش ماده وازل بارتل بود.

فیتس از او پرسید: یقینا شما اکستر لباس های راکه در اینجا وجود دارد می شناسید و میتوانید بمن بگویید که آیا جانی از جمله لباس های اینجا فروز کدام لباسی رابه مغازه آورده و مسترد کرده یا اینکه ممکنست کدام لباسی رابه خود برده باشد؟

ماده وازل بارتل سرش را به علامت نفی تکان داد. اظهار داشت: ((نا ممکن است چنین چیزی را تشخیص دهم. برای چنین کاری نخست باید ذوق طرف را بشناسیم.))

فیتس یک مدال فلزی را در کف دست خود گذاشته بطرف خیاطه دراز گسر دو پرسید: ((هائین را دو کنار مقول پیدا کرده ایم از روی آن میتوا نید حد سسی بزنید؟))

بارتل پاسخ داد: ((من این مدال را می شناسم اینمدال به سینه کورتی سود (قیصری) نصب بود. من در همین تازه گیها دو دانه مدال به روی سینه این کورتی نصب کرده بودم.

فیتس پس از چند بار تیلو ن کردن دادن هدایاتی ذریعه تیلو ن، خود شس به همراهی خیاط به مغازه عاریت دادن ایسه در شو ابینگ رفت همینکه وارد آنجا شدند فیتس گفت: ((حالا بمن آن کورتی قیصری را نشان دهید.))

ماده وازل بارتل که کورتی را در جای سابقش نه یافت و نه در کدام جای دیگر حتی در کتاب معاملات خانم روگیش تذکری نرفته بود که به چه کسی عاریت داده شده است.

انسیکتر فایان اظهار داشت: ((بهر حال این یک بر که برای پولیس جهت تعقیب جانی بشمار می رود گمرجه برای من غیر قابل تصور است معینا حد سیمینم جنایتکار اعصاب آهنتی داشته که خانم روگیش را خفه کرده و سپس با کورتی سود قیصری از مغازه فرار نمود است.))

فیتس در جواب او اظهار کرد: ((آری همانطوریکه تو میگوئی قاتل اعصاب محکمی دارد یا ما بایک مریض رو حی خطرناک روبرو هستیم.))

در همین لحظه سر معاف فیتس و ارد مغازه شدوا عقبش یکجوان در بالا پوش کار نسواری رنگ که لکه های تیسل

و جربی روی آن دیده میشد وارد گردید. سر معاف فیتس گفت: ((رئیس این مامور تانک امروز صبح وقت خانم روگیش را دیده و با او صحبت گسر ده است.

خانه جنایت



درمجلسه (اشپس آرت) يك عمارت كوچك با امکانات محدود برای زندگی يك خانواده وجود دارد که برای پولیس بصورت معمایی شده است. زیرا در این خانه جسد سه نفر زاپیدا کرده اند و هنوز معلوم نشده آنها چه کسانی بوده اند.

دعوت باسرور و شادمانی در جریان بود. و مدعوین بانوسین و این ویر روز تولد (کیت جو) ۷۰ ساله اهل هایلر واقع هسرن، جشن می گرفتند خانم پیرکه سالگرد تولدش را جشن می گرفت، حتی اتاق خواب خود را جمع کرده و برای پذیرایی از مدعوین که تعداد شان زیاد بود، آماده ساخته بود.

همسایه او هم بکنفر به جمع کردن اتاقه منزل اشتغال داشت. او کارگر تعمیرات بود به اسم ایگون بایرو ۳۵ سال از عمرش میگذشت.

اوبیلی بدست گرفته میخواست تهکاب منزل را کمی عمیق تر بسازد و خاک زمین آنرا میخواست دور کند. آنچه را او در انتهای کابین زمین پیدا کرده یکسره خوشی های اورابه ناراحتی و وحشت مبدل ساخت.

از آن تاریخ بعد دیگر آرامش خاطر و اطمینان از میان اهالی دهکده هایلر رخت بر بسته. ساکنان قریه همه ب فکر انسدر شده اند. حکایات و افسانه های عجیب و غریب دفعتا بوس زبانها افتیده و بعضی ازین داستان ها جان وحشتناکست که استخوان پشت آدم از شنیدن آن به لرزه می افتد. زیرا میگویند که ایگون بایر در تهکاب منزل خود جمجمه یک مرده را یافته است.

ایگون بایر با اندیشه زیر زمینی منزل خود را می نکرد. در اینجا تقریباً ۳۰ سال پیش سه نفر را کشته و اجساد آنها را دفن کرده اند.

اما این تفصیل پولیس جنایی بنعقوب یک موضوع دیگر برآمده است. قرار یک حکایت قدیمی که از ساکنان اینطرف به صورت یک شایعه وجود داشت شنیدیم اجساد را تحت اشتباه پولیس قرار میدهند.

زیرا اشخاص زیاد شهادت داده اند که اسکلت های بزرگ سا لان میتوانست مربوط به دونفری باشد که ما آنها را در آن وقت خوب می شناختیم. دونفری که مرتکب گناه شده بودند.

در آن زمان پس از پایان جنگ یک مأمور دولت در مقام سرپرستی از پروگرام سه دهکده شان آمده در آنوقت در منزل کلایس شهید مالک خانه جنایت مسکن گزید این مأمور حکومت اتونگزام داشت یک عسکر و عضو تشکیلات (تود) بود. همانطوریکه گفته آمد اوباکلاین شهید و همسر جوانش زندگی میکرد.

بعدا شایع شد که بین اتونگزام و خانم کلاین شهید روابط نامشروعی برقرار شده و مأمور نظارت بر پروگرام کار بازن مهماندار خود رابطه عاشقانه و پنهانی قائم کرده بود. این افواه تا آن سرحد تقویه یافت که کلاین شهید مجبور شد، مأمور نظارت کار را از منزل خود بیرون کند.

مردم قریه هایلر که هنوز آنوقت را بیاد می آورند مدعی اند که: آندو روابط نامشروع شانرا ادامه دادند و شوهر زن ازین ناحیه بی خبر نماند. حسادت یک عامل قتل نزد پولیس جنایی قابل قبول میباشد.

اما اسکلت طفل مربوط به کیست؟ این هنوز روشن نیست. دختر ۴۴ ساله خانواده کلاین شهید می گوید:

مادرش در آنوقت در صدد آن بود که با اتونگزامه ناحیه شستین برود. هر دوی شان هایلر را ترک گفتند و یک شب رادر منزل یکی از اشناایان کلمشتاندند.

از آن بعد اثری از ایشان پیدا نشد. پدرم که در سال ۱۹۵۸ از دنیا در گذشت بپوچوپچه نمی توانست قاتل آنها باشد. به این ترتیب صرف این توضیح باقی میماند که شاید اجساد مربوط به کارگرانی از شرق باشد که احتمالاً به اثر برخورد با گروه های اشتغالگر امریکایی کشته شده باشند اما اینکه واقعا چه اتفاقی افتاده و حادثه مرگ آن سه نفر در خیابان بلاش ۱۲ چگونه رخ داده است کسی چیزی نمیداند.

اما اهالی قصبه هایلر بعد از پیدا شدن اسکلت هادرشپ سالگره دگران خانه را خانه جنایت نام گذاشته. دور آنرا حفاظ کشیده اند.

متعاقبا اسکلت سه مرده از زیر زمین عمارت پیداشد که باید اشدن این اسکلت ها آوازه قتل سه نفر در آن ناحیه شایع گردیده و آن عمارت بنام خانه جنایت مسمی شده است. پولیس های جنایی مشهور و ورزیده برای برده برداری ازین واقعه جنایی مأمور کشف حقایق شده اند.

وسایل و افزار مدرن تاکنون موفق به کشف حقایق نشده و تلاش آنها درین راه تاگام مانده است. به این ترتیب معمایی و وحشتناک قتل سه نفر در خانه جنایت لا بد حل مانده است.

دکتر طب عدلی محکمه فرانکفورت بنام پروفسور دکور یواخیم گریشوف توانسته معلوم کند که مدت ۲۰ تا ۳۰ سال بالای اسکلت اول مربوط به یک مرد قوی عیقل از ۳۰ سال تجاوز نمی کند.

پروفسور مذکور حتی تثبیت نموده که اسکلت اول مربوط به یک مرد قوی عیقل دارای قدیک ۸۰ سانتی بوده. اسکلت دومی از یک زن ۳۵ ساله میباشد که در حصه لکن خاصه صدمه برداشته است و سومی احتمالا مربوط به یک طفل میباشد. پولیس جنایی توانسته معلوم کند که جسد دوکلان سال کاملاً برهنه دفن شده اند.



کشف ایگون بایر وحشتناک بود. ایگون بایر در انتهای کندن زمین تهکاب منزل جمجمه یک انسان و سه اسکلت زاپیدا کرد.

مهیزات مساوات اسلامی

بروی تجاوز کرده و چنان وانمود ساخت که چون او از اشراف و مربوط بحکومت است، نسبت به آن قبلی ارزشی بالاتر و ممتازتری دارد و این تجاوز، توأم با تحقیق صورت گرفته است.

حضرت خلیفه، از شنیدن این حرف های قبلی نهایت پر آشفتگی شد و خطاب به (عمر و بن عاص) فرمود (این مردمی) که همه از مادر های شان آزاد بدنیا آمدند، از چه وقت بنده و غلام خویش ساخته ای که اینک در نگاه تو کمتر و فرو تر جلوه مینمایند (۱۹۰۰)

در آثار گرانبهای سید قطب این مطلب را می یابیم که ابو یوسف در کتاب (الخراج) میگوید: عبدالملک این ابوسفیان بمن نقل کرد که عمر خلیفه دوم اسلام بموظفین حکو متش نوشت که همه در وقت معین به نزد وی بروند، وقتیکه همه حاضر شدند، از جابر خاست و گفت:

مردم: من این وظیفه داران و مامورین را در میان شما میفرستم و ایشان را موظف میسازم که والیان و خدمت گذاران به حق باشند و من این ها را موظف نکرده ام که از اموال و مزارع و خون های شما سهمی ببرند هر کس از شما شکایتی دارد بگوید.

از میان آن جمعیت مردم فقط یک شخص از جا بلند شد و گفت: نماینده فرمان دار شما صد تازیانه بر من زده است، عمر گفت آیا میخواهی که صد تازیانه بوی بزنی؟ بر خیز و تلافی بنما، عمر و بن عاص برخاست و عرض کرد اگر شما این راه را در باره عمال خویش بکشائید، بر آنها

گران خواهد آمد و این عمل سنتی خواهد شد که بعد از تو بدان عمل کنند، عمر گفت: آیا باونگویم که قصاص خود را بگیرد، من پیامبر خدا را دیدم که می گفت: اگر کسی به عهده من حقی دارد حق خود را بستاند.

عمر و بن عاص گفت: پس اجازه بدهید او را راضی کنیم، گفت: راضی اش کنید و سپس او را راضی ساختند یعنی صد تازیانه را به دو صد دینار خریدند، هر تازیانه ای به دو دینار.

اکنون در پایان این گذارشات این نکته قابل بر رسی است که آیا این رهبران و زمامداران اسلام که در راه تطبیق قانون، جز قانون چیزی رانمی شناختند، آیا این کار نامه های ایشان و طرز تفکر ایشان زاده مغزها و اراده های خاص و ابتکار شخصی شان بوده و یا عاملی دیگر نیز در زمینه کار میکرده است؟

مسئله باید گفت که این رهبران صدیق اسلام، کاری را مطابق میل و اراده خاص خود شان از پیش نمی بردند، بلکه این دستورات و فرامین زندگی بخش، اسلام بود که برایشان حکم میکرد تا منظور باشد و بدانگونه عمل نمایند. امروز اسلام همان اسلام و قانون همان قانون است و هر وقت رهبری و زمامداری در بکار بستند و تطبیق مقررات اسلامی با عزمی خلل ناپذیر گام بردارد و در راه عملی ساختن آن جز به قانون بجیزی دیگر نیندیشد آن قاعده ها همه اجرا خواهد شد و مردم همه از چنگال بی عدالتی ها نجات خواهند یافت.

بهترین آواز خوان ما کیست

(بیانید تا بهترین آواز خوان سال را انتخاب نمائیم)

هنر مندان نظریطرفا نه و بیغرضانه

بیانید تا بمنظور تشویق هنر و خود را ابراز نمائیم شما میتوانید طی نامه ای کاندید مورد نظر تا نرا انتخاب و نامه را ضمیمه یک تکت پستی پنجاه پولی افغانی باطل نشده رانج به اداره جوائز مطبوعاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور وارسال دارید.

عواید بصندوق هنر مندان انتقال میابد.

باین ترتیب شما میتوانید هم خواننده مورد نظر تا نرا انتخاب کنید خواننده مورد نظر تا نرا انتخاب کنید و هم بصندوق هنر مندان نمایند.

اداره جوائز مطبوعاتی و کلتوری نظر بدون تکت پستی باطل نشده را نمی پذیرد.

برای معلومات مزید به تیلفو ۲۰۸۵۳

و نمره ارتباطی ۹۳ - ۲۰۴۵۱ مراجعه نمایند.

حضرت سلیمان (رض)

در مدت کمی کار حفر خندق بیابان رسید و سپاه دشمن نیز بعد پنه نیز د یک شد خندق مملو از آب اطراف مدینه را دیده انگشت حیرت گزیدند و از آمدن خود خجالت شدند.

سلیمان فارسی استقبال نیک نموده ناگهان سنگی ظاهر شد نتوانستم آنرا بشکنم رسول علیه السلام بمن نیز در یک بود این حالت مرا دیده بیل را از دستم گرفت و سه بار در آنجا از دسته شعله آتش از آن بالاتر این حالت را دیده پرسیدم رسول علیه السلام از هر شعله آن مرا بفتح و نصرت مسلمانان بفرم، دو دو قصور صنعا بشارت دادند وقتیکه این سخن را شنیدم یقین کردم که فتح از آن ماست. راستی هم فتح و پیروزی درین جنگ نصیب مسلمانان شد.

بعد از آنکه مسلمانان از حاد نه خندق در امن شدند از شاهکار پیا و تدبیر سلیمان فارسی استقبال نیک نموده انصار و مهاجرین و بخواه نسبت میدادند و حضرت بیغمبر به اوشان گفت سلیمان از ما و از اهل بیت ماست.

حضرت سلیمان (رض) مدت زیاد ی را با رسول علیه السلام سپری کرد از مزد دست خود نان خورد و بفقر و مساکین صدقه میداد حضرت بیغمبر علیه السلام میان او دایمی التماس و ایمان بر ادوی بستند زمانیکه

سلیمان (رض) زنده بود خداوند او را می راضی و راضی مسلمانان گردانید و در شرق و غرب نور تابان اسلام بر تو انسانی کرد، سپاه اسلام دیار فارسی مظفر انه فتح نموده لوا عدل و عدالت را بلند ساخت قصر توسط مسلمین در تراز ل آمده بلاد شام به تصرف شان در آمده باشند گمان آن عابدین اسلام مشرف شدند.

سلیمان (رض) فضایل و مناقب بی شماری داشته بیغمبر اسلام در بسیاری از احادیث شان او را مدح نموده اند.

حضرت سلیمان (رض) تمام می شود حاکم مسلمانان را بچشم سر میدید در فرحت و سرور و شرف افزونی بعمل می آمد خدا صفا وقتیکه خلیفه مسلمین او را بحیث یکتا معلم در مدائن فرستاد و در وطن املی خود دعوت کرد و در میان اقوام خود به نشر دین مبین اسلام پرداخت.

سلیمان (رض) میان مردم به سرت نیکو، صداقت و امانت معروف بوده به عطف خداوند خیلی راضی بود تا اینکه این صحابه بزرگوار در سال ۳۴ و ۳۵ هجری در شهر مدائن چشم از جهان پوشید و در آنجا دفن گردید تا لاله و انالیله را چون.

مزار آن در قسمت شرقی بغداد مقابل دیوان کسری موقعیت داشته به مقام سلیمان پاک معروف است.

از مهم ترین مردان عربی است که بیش از مورخین میگویند که سلیمان (رض) ۱۵۰ سال زندگی کرده است بعضی ها مدت زندگانی او را به ۱۵۰ و برخی هم ۳۵۰ سال قلمداد کرده اند و گروهی هم میگویند حضرت مسیح علیه السلام را نیز در کسره است.

سلیمان (رض) یکتا از اصحاب زهد و عوام ماهر اسلام بوده کتاب خدا و احادیث زیاد را خوانده است چنانچه حضرت انس (رضی)

از آن احادیث زیاد را روایت کرد اندک در کتاب بخاری و مسلم به تعداد ۶۰ حدیث است از آن روایت شده است.

علیه السلام در عقب خود سلیمان را با این حالت دید خرقه خود را بلند کرد و مهر نبوت انکار شد. سلیمان از دین مهر نبوت نپا بست خرسند شده و آنرا بوسید و بگریه آغاز کرد رسول علیه السلام و بپرا تزدیک خود خوانده از مافی الضمیرش پرسید: سلیمان تمام سر گذشت خود را از روزیکه پدر و مسکن را ترک نموده و به دین مسیحت گرا پیده با پیشگوئی های گاهن همه را بیان کرد حضرت بیغمبر از شنیدن داستان سلیمان خرسند گردیده به بزرگی وی پیشگو یسی کرد.

این مرتبه نزد سلیمان نبوت حضرت بیغمبر علیه السلام با ثبات رسید و به پیشگوئی گاهن تصدیق کرد دست بیعت را دراز و به دین محمدی گردید. دلیلی از ایمان مملسو گردیده حب رسول و رایش را به دل مسی پروراند و همیش میگو شد که از بیغمبر سخنان دلپذیر را بشنود و نفس تشنه خود را از سر چشمه واقعی اسلام سیراب سازد. دیری نگذشته بود که مسلمین با کفار با نه ریختند و سلیمان (رض) در دو جنگ او کسی نتوانست اشتراک کند زیرا او در آن اوقات تحت قید بهبود بوده بندگی آنرا مسمی کرد.

سلیمان (رض) میخواست قضای معر که های فوت شده را بیاورد بنام سه صد نهال خرما را بمبلغ چهل او قیه خرید و او را زرع مینمود و رسول علیه السلام ازین قضیه اطلاع یافته اصحاب را در غرس آن تشویق نمود و مشکل دیگر سلیمان عبارت از گرفتار شدن آزادی بود آنهم بزودترین فرصت تعقیب پذیرفت چنانچه روزی حضرت رسول خدا (ص) با یا دانش نشست بودند شخصی خستی از طلا را آورده به بیغمبر علیه السلام داد. رسول علیه السلام او را به سلیمان (رض) دادند و حضرت سلیمان او را به باد اش داده خود را آزاد نمود و از قید عبودیت رهایی یافت و در زمره کبار اصحاب بحساب آمد.

حضرت سلیمان (رض) در صحبت بیغمبر اسلام و بارانش همیشه حاضر بود از خود گذری و اینار را بر مردم می آموخت و در مقابل بیبود بافتاری میکرد، در دعوت دین اسلام سهم بزرگ داشت.

در سال پنجم هجری عینی از بنی نصر و بنی اهل به مکه آمد با فریش معا هره دایر شد حضرت محمد علیه السلام عقد نمودند فریش ازین پیمان شاد گشته بفر از پا در آوردن حضرت محمد و یا رانش بود و پس بعدا قبیله نظمان نیز با اوشان عهد بست گردید مسیاه منظمی ترتیب و در مسیاه مدینه منوره شدند. چون خبر ورود عساکر دشمن بخصرت رسالت پناهی رسید تجویز گرفتند که قلعه هارا محکم نموده سنگر

گیرند درین اثنا سلیمان (رض) نظر به دادند که تا ورود دشمن خندق آنجا حفر گردد تا مانع دخول دشمن در مدینه شود و آنها را از مفاد خندق مطلع ساخت همه نظریه سلیمان را تأیید نموده دست ها را بر زدند و در

حفر خندق آغاز کردند و بیغمبر اسلام (رض) نیز با سایر مسلمانان در حفر خندق اشتراک نمودند.

میزمدور ژوندون

کسیختن روابط خانوادگی جلوگیری گردد تا لاقل فرزندان و کود کان این خانواده ها پر عقده و مریضی بزرگ نشوند.

در پهلوی این رفتار محاکم مخوص خانواده که اساس کار شان بر مبنای تحقیق و احصایه های جمع شده شبکه های تعاونی استوار است میتوانند به قضایای مانند طلاق، مهر، و مسائل اقتصادی رسیدگی نمایند.

نظر خود را خلاصه نمایم رفتار تعاونی واقعیت ها را جمع آوری نمایند و محاکم خانوادگی به مبنای اساس آن رسیدگی حقوق داشته باشند.

پرسشگر: آقای قاسمیار اینطور که معلوم است شما نه به عشق های قبل از ازدواج زیاد خوشبین هستید و نه هم به انجمن های تعاونی در امور خانواده، ممکن است روشنتر دلیل تان را در این زمینه بگوئید؟

قاسمیار: من طرفدار عشق های واقعی هستم اما به ازدواج های مجله ای و کلامی تری معتقد نیستم در محیط ما ارتباطات میان دختران و پسران بسیار کم و کمبودها و نارسایی های عاطفی بسیار زیاد است و همین انگیزه است بر ای سالم نبودن عشق ها در این صورت من به شناخت قبل از ازدواج ارزش قائلم و نه به احساس صرف عاطفی، در مورد انجمن ها هم باید بگویم این یک دیسک است، باید جوانب کار را مطالعه نمود و خوب مطالعه نمود و آنگاه تصمیم گرفت بودنش خوب است و تنظیم و شیوه کارش بصورت منطقی و مؤثر مشکل.

پرسشگر: اکنون در خواست می کنیم هر کدام از شما نظر قاطع و مشخص خود را در مورد پیشنهادات ارائه شده با توجه به زمینه های تطبیقی آن ارائه دهید. سوال را محدود میسازیم و مشخص، ساده ترین طرق حل برای رفع کشیدگی های خانوادگی از نظر شما کدام است؟

دکتور کمال سید: قبل از آنکه این سوال مشخص را پاسخ گویم با اجازه تان در مورد توافق جوانان با هم صحبتی مینمایم

پروگرام های درسی در معارف در زده های خانوادگی و حقوق جوانان و پدران هر یک نقشی اثارند و مفیدی ولی میتوان در قدم اول لاقل دو کار را انجام داد انجمن رهنمای خانواده

انجمن بخش های تنویری نیز فعالیت نماید و انجمنهای مشاورتی بصورت امتحانی در دهات آغاز بکار کند، مطبوعات و راه دیو هم وسیله القاء فکری بپیمانه وسیع تر باشند.

سباغلی غیانی: تاسیس مراکز و دفاتر تعاونی استفاده بیشتر از وسایل ارتباط جمعی و القاء فکری به منظور وجود آوری مسالمت و تفاهم بیشتر در خانواده.

حمیرا حمیدی: تعیین قانون سن از دواج، جلوگیری از ازدواج های قبل از وقت، تاسیس دفاتر تعاونی از دواج و القای مداوم برای ایجاد روحیه مسالمت آمیز در خانواده

مختار عابده: تأیید نظر حمیرا حمیدی در اخیر بحث نظر کلی مهیا نان در مورد سن مساعد برای ازدواج پسر سیده شد آنها برای دختران بعد از ۱۷ و برای پسران بعد از ۲۵ سالگی را خوبتر این سالها برای ازدواج تشخیص دادند.

جوان آینده که کودک امروز است باید هر چه زودتر مال جمعیت گردد امکانات زندگی برایش مهیا شود. بدرس و مکتب اکتفا نکرد و خارج از این محدوده برایش وسایل و امکانات سرگرمی های آمو زنده و سالم آماده شوند. در مورد جوان امروز مشکل او در زمینه ازدواج بعد از تأسیس نقش مطبوعات و انجمن های مشاور یاد آور میگردم که جوانان با متانت با حفظ احترام و والدین از روقع مناسب و بادر نظر داشت تو قعات پدر و مادر به قناعت آنها پسر دازند و عصیان را به حیث یک نهایت قبول کنند نه یک آغاز.

قاسمیار: تنظیم یک پلان رهنمای خانواده تهیه یک پروگرام حقوقی از رادیو به منظور ایجاد هم آهنگی فکری در جوانان و پیران و آگاهی دادن ب جوانان پیرامون چگونگی استفاده معقول از قانون و مورد حمایت قانونی قرار سن گرفتن، و گسترش پروگرام های سمعی و بصری از ولایات با طرف ورو ستاها، متوازن نگاه داشتن

تو ضیحی میدهم و آن اینکه وقتی دختر و پسر شدیدا بهم عشق میورزند و ادعای توافق هم آهنگی دارند، این توافق در اصل و واقعیت خود توافق است برای ازدواج، برای پایان بخشیدن به محرومیت ها و کمبود ها در همین زمینه، نه آنکه یک توافق کامل باشد، توافق کامل لازمه اش داشتن شرایطی است همگون و یا لاقل نزدیک بهم در حالیکه شرایط محیط ما با این اصل سازگار نمیباشد. در اینجا مراد حاکم است وزن محکوم و این حاکمیت و محکومیت از همان آوان گو دکی در محیط خانواده تثبیت میگردد و شرایط فکری بر مبنای آن سازندگی میشود و از همین جاست که حتی دختران و پسرانی که با عشق رونما نیست و بسیار قوی و باز هم با انجمن خود شان با شناخت قبلی با هم ازدواج نموده اند، بعد از ازدواج تقسیم با هم موافق نیستند و این انگیزه دیگر اختلافات است همین وده و زمینه و حال پسر دازیم پاسخ پرسش دوم شما.

دوگانه از پدر و پسر

نظم جمهوری

دوستان ای اهل دانش از بدخشان آمدن
من بیاس نظم جمهوری، افسان آمدن
می سزد با سر بنایم، بهر تبریک نظام
نغمه داود بر لب، شاد و خندان آمدن
شکر ها گویم بهر یک نعمت آزادی
بسکه مسرووم، چنین مست و غزلخوان آمدن
گر بطفلی می توایم، طبله و ساز نوین
از فیوض بزم جمهوری بیدان آمدن
بس الهما دیده بودم، تا بیامد این بساط
خوش بود در مجلسن کابل با افغان آمدن
بلبل آسا ناله ها دارم، بهر صبح و مساء
تا رژیم تو بیاید، خود بچولان آمدن
فیضی را صد آرزو هست انتسلا ای این وطن
تهنیت گویا به پیشراد مردان آمدن

هنر پیشگان محلی

بعد از استقرار نظام جمهوری، خواستم تا اشعاری را که به استقبال و تبریکه نظام نوین سروده بودم، خودم به آواز خود خوانده و به نشر برسانم. روی این ملحوظ بایسرم یکجا بکابل آمدن و به آرزوی خود رسیدم.
فیضی در اخیر از خاطره های خوش زندگی خود، از همه برجسته تر و نیکو تر بر قراری نظام مترقی جمهوری را که تحت قیادت زعیم ملی ما، بوجود آمده دانسته و پیامی که به خوانندگان تقدیم مینماید، رستگاری و خوشی تمام مردم افغانستان و خصوصاً خوانندگان مجله ژوندون میباشد اینک یک قطعه شعرش به استقبال جمهوری.

شعر دیگرش
شدمد تیکه باران جز در دسردارم
شبهابه غدو زاری روزم به بفرادی
در کوه دشت و دامان دایم به راه و افغان
در مجلس عزیزان چون بلبلان خوشخوان
با جان و دیده و دل آماده ام برایش -
فیضی ز شوق رویت هستم به جستجوی

هغه عجيب سر ګو

رحمت خير زوی

زمرګ ډير ايمانداره او نيکمرغه انسان وو د هغه د ښه سپړتوب او انسان پالنې په باره کې په څو جملو او يا ساده ډول خبرې کول آسانه کار نه وې زمرګ دخپل ژوندی احساس له مخې نسبت زما و ټولو ملګرو ته نوښت درلود.

خپلور کاله مخکې مونږ دواړو په يوه کوڅه کې ژوند کاوه هغه نيت په خيره زما کالونې وو . لاکن مناسفانه چې د هغسې زمانې څخه اوس نش خولد وړې کيسې او انديښنې بل څه نه دي پاته خو بيا هضم د زمرګ د ښه ملګرتوب او ژوندی احساس يادولې تر اوسه پورې زما په ذهن کې سته او تل به وياړم . کله کله د زمرګ په فکر ژهغه بازار ته شم چه هغه بزما لاس په خپل لاس کې نيولې او شاوخوا په کرښو او د راز راز پېښو و ژوندیسو واقعاتو په ننداره به لکيا وو . زه دا کار څکه کوم چې خپل پخوانی خسواړه خاطرات را په زړه کېم .

زمرګ زما په شان په ژوند کې کومه ښکاره ونه نه درلودل دېبار له پلوه چې به يې دکور دپاره څه سودا را نيوله وروسته تر هغه به په بازار کې د يوه وزير ملګري پر دوکان ناست وو هلته به يې د بازار د خلکو ننداره کوله . کله به بيا تر دې اندازې په انديښنو کې ډوب وو چې و هيڅ لاروې ته به يې پام نه کيده . نورو خلکو چې په زمرګ په دغه حال ليدو نو خامخا به يې دا فکر کاوه چه دغه سړی په ژوند کې ډيرې ستونزې لري څکه نو د حل لپاره يې پلټي او يا دکومې ټاکلې موضوع په باره کېښي چرت اخستې دي او خوند ترې اخلي .

د زمرګ سره زما ملګرتوب او دوستي د همدغه ځای څخه پيل کېږي . وروسته له څه مدي څخه زموږ دواړو آشنا يې وړې درجې ته ورسيدل چې بايد هر ورځ يو د بله سره ووينو . وروسته تر دې په نوموړ هر سپار وختي د کوشې د جومات په وره کې سره ليدل او په کبه به مود جومات لمونځ کاوه . چای به مويو ځای چينلې بيا په نو د بازار پر لور روان شو او هلته به دښار په بيلو بيلو برخو کې کرښيدو او خپله ننداره به موکوله . د زمرګ ملګرتوب هيوخت په ما کې د ستړيا احساس نه پيدا کاوه بلکه نور يې هم په ما کې د بيداري او پوره پاملرنې حسن غښتلې کاوه . د ملګر يتوب په لاسيو ورځو کې د زمرګ لوږ کرکتر . ژوندی تفکر . نیک اخلاق او مرستي کولو د قدر وړ خصوصيات ماته څرګند شول . زمرګ به زما په خبر دکوڅې او بازار څخه په پټو سترګو نه تيريدله بلکه تل به يې دلادې په اوږدو کې دخپلکو داچتياغې ژوند وټولو ژوند يو او پېښونه پوره پام اړاوه او دنګر په وخت کې به يې خپل دشاوخوا شيانو ته په څير څير کتل دلياری په ترڅ کېښي به دده سترګو هغه څه ليدل چې دسچا به فکر نه ورته کيده . مثلا زمرګ پدې خبرو چه بلانکې قصاب د چرګانو سره زياته مينه لري او تل يې په دوکان کې دوه يا درې چرګان موجود وي هغوی ته کميشن ، غوښې او کله کله وغښو دانې هم

ورکوي خو چه به جنګه او مست شي او يا پدې ښه پوه وو چه بلانې سلما نې په خپل دوکان کې دپټونې او شپو کلانويښو ښکلې گلدانې لري او ډير مينه ورسره ساتي او په روزنه کې يې زيار باسي . کله چه به يو ملګري د زمرګ سره پر ليدنې روان شو او دو باره به خپل ټاټوبی ته راستون شو او دځان سره به يې دخو شپو ديساره فکر وکړ هر ورو به يې ډير شيان ليدلې او د هغو په باره کې به يې زيات معلومات ترلاسه کړي وه . چې تر دې مخکې به يې هيڅ د نو موږو شيانو په باره کې فکر هم نه کاوه .

زمرګ به تل د خپلو انديوانو په منځ کې دا خبره کوله . که چيرې يو انسان تل په يوه ځای کې هستوګنه او ژوند وکړي نو دغه سړی تشن دهمدغه ځای په متعلق معلومات لري او که چيرې يو انسان لاره ووهي . سفر وکړي نو خامخا به دبا وپيژني او د ډيرو شيانو سره به آشنا شي . نو موږ ته نه ښا يې چه ټول خلک په راز راز جامو او پټو سره همدلته ووينو او يا يې ننداره وکړو . څنگه چه ښارونه او داسې نور شيان د خپل ځايه څخه حرکت نه کوي . نولازمه ده چه په خو ښيدو کې شو او د دغو ژوند يو شيانو د نندارې د پاره زمينه برابره کړو خو چه نوي اوتازه شيان ځان ته څرګند کړو .

د زمرې د ورځو څخه يو سپار ز مو تر پکور کې دواړه په چايو ناست وو . هوا ډيره سره وه د باندي ډير سخت باد چلیده په داسې حال کې چې ما د چايو دوهمه پياله ځان ته اچوله زمرګ ناڅاپه زما وغواځه په څير څير کتل . او وي ويل .

ملګري . که چيرې ستا خوښه وي نو به يو ځای ولاړ شو او هلته به دوه بنديان د بندي ځانې څخه خپلواک کړو .

د دې خبرې په اوريدو سره سمستې ماته دا فکر پيدا شو چه شايد د زمرګ په کوم ملګري بنديان وي . هلته به څي او د بندي ځانې څخه به يې آزادي . نيت مي وکړ چه د ده څخه پوښتنه وکړم . خو زمرګ چالاکی وکړه او دارنگه يې خپلې خبرې شروع کړې .

ملګري ا هغه دوه بنديان چې مخکې ما اشاره ورته وکړه د انسانانو د ډلې څخه نه دي بلکه دوه ښکلې کبان دي چې په يوه رستوران کې د يوه کوچني ښيښې بوتل په منځ کې داسې بند راغلې دي چه ناري اوچنې يې وواسمانو وپورته کېږي . لاکن افسوس چه نور خلک يې دا وپور جني او درد لاکه ناري نه اوري .

کله چه د ده خبرې خلاصې شوي نو ما هم سمستې د تک د پاره ځان چمتو کړ . موږ دواړو د کور څخه حرکت وکړ وروسته څه وخت څخه د بازار په منځ کې ويوه کوچني رستوران و منځ ته ودريدلو . زمرګ ماته د مطلوب ځای په مقبوم د سر اشاء وکړه او ما هم د پوهيدو سره ښور اوه وروسته تر څو شپو دواړه و نو موږي رستوران ته تو تلو .

دغه رستوران ډير ښکلې وو لاکن داسې دپاره يې ځای وړوکی وو ديوانونه يې په ډيرو ښانستو فالينجو او هنري ټابلو گانو سره ښکلې کړې شوي وو . پر مخامخ دپوال باندي يې يوه ټابلو خورنده وه چه ديوسف اوزليخا دکيسې ديوي کوچني صحنې خيال يې نازه کاوه . درستوران په منځ کېښي ډير خلک ناست وو . څينو مجلس کاوه او څينو بيا چنای چينلې چه وڅخ ته يې ورښايې پرې وړې او په لوستلو يې لکياوه . درستوران په لومړي ورکيسې يو غټ ميز پر وټ و او شانه يې پر يوه پسته چوکي يو ډير نوي . غښ رنگه او چاغ سړی ناست وو . چه يو لاس يې پر ميز باندي اښي وو او په خپل چپه لاس يې په خپلو بريو لوبې کولې او يابه يې دسړيه پيچلو او تورو وريښتاتو سره مشغوله ساتي . وڅنگ ته يې يو کوچني بکس پر وټ او پر سر باندي يې يوه ميسې کاښه پرته وه . ښه چه ورته څير شوم پوځه توري پيسې اونو ټوټه پکښي پراته وه . زه په دغه ننداره بوخت وم چه ناڅاپه زمرګ زه وښو وروسته او دارنگه يې وويل :

- هغه بنديان چې زه يې دلاصون دپاره دلته راغلي يم . هغه دي وينې يې ؟

- نه . زه خو يې نه وينم . چيرې پراته دي ؟

- وګوره . ستا وښې پلونه چه په هغه ښيښې بوتل کېښي بنديان دي

کله چه مي وځپل پلونه پام واپراوه ناڅاپه مي سترګې پر يوه ښه ښيښې بوتل ولويدې چه دوه تک سره . ښانديته کبان يې پکښي اچولي وه . ښه چه ورته څير شوم . رښتيا هم کبانو په دغه بوتل کېښي هيڅ حرکت نشوای کولای . کبان چيمي وليدل لومې دځان سره وويل :

- يوه شوم . دا هغه کبان دي چه زمرګ يې ناآرامه کړي دي . رښتيا هم ددغو کبانو دروښانه

سترګو څخه ظلمونه او غمونه دوريه ښکاري دخولو څخه يې چه پورته پورته کيدل حقيقتاً فریادونه او وير جن پوځونه او ريدل کېږي .

دښيښې بوتل شکل چې دغه کبان پکښي اچول شوي وه . مستطيل ښکله اوږدوالی يې ډير لږ وو . څکه نو دغو کبانو په ډير زحمت حرکت پکښي کاوه . کله چه به دوی پرځانو باندي فشار راوړ نو په ډير مشګر سره به پورته او کښته کيدله . ښي اوکښې پلونه څو يې هيڅ حرکت نشوای کولای . هر چه چه دا صحنه ليدلې واي نو هر ورو به دافکر ورته پيدا شوي واي چې يو وخت به دا کبان دومره غټ شي . چه دنوموړي ښيښې بوتل څخه به يې سر او پزه دباندې راووړي .

وروسته ترهغه نو زمرګ په ډير متانت پرچوکي ناست اوسې ته سلام وچاوه . درستوران څښتن په لومړي سر کېښي په ډير حيرانتيا زموږ و خوا ته رګڼل . کله چې يې دزمرګ سلام واوريد نو سمستې يې دهغه دسلام ځواب ورکړ . ما هم زر سلام وچاوه پدې وخت کېښي زما او دهغه تر منځ دسرو په اشاره احترام وشو وروسته ترڅو ديقوسکوت درستوران څښتن مخ موږ ته راوپراوه او

دې ويل :
پخښنه غواړم . تاسو کوم کار لري ؟
پدې وخت کېښي زمرګ دخپل پخواني عادت په شان . څټ وکړاوه او يوه سپکه خندا يې پر شونډانو ښکاره شوه او دې ويل :
- والله څه ووايم . زه مي غواړي چه ددغو کبانو په باره کېښي ستاسره خبرې وکړم . درستوران مالک پداسې ځال کېښي چه ددوي موضوع سره مخامخ وو . خپل شونډان يې سره ومښل . وکبانو ته يې وګڼل بيا يې نو زمرګ ته مخ راوپراوه او پوښتنه يې وکړه .
- کبان . يعنې دغه کبان ستا په کاودي ؟
- په وروږه ا دغه کبان زه نه رانيسم اونه يې پکار دي څکه چې زما دسړي دعولي حوض ډير وړوکی دی . مخکې مي خوداي کبان درلودل لاکن زما ځوانمړي پشو هغه وچوپل . نو که زه چيرې بيا کبان رانيسم او په حوض کېښي يې ايله کړم . بيا يې پشو خوري . زما مقصد ددغو کبانو په څای کېښي دي .

- وروږه ستا په خيره چه پوه نشوم . مهرباني وکړه خپل مقصد دي ښه وا څښح کړه .

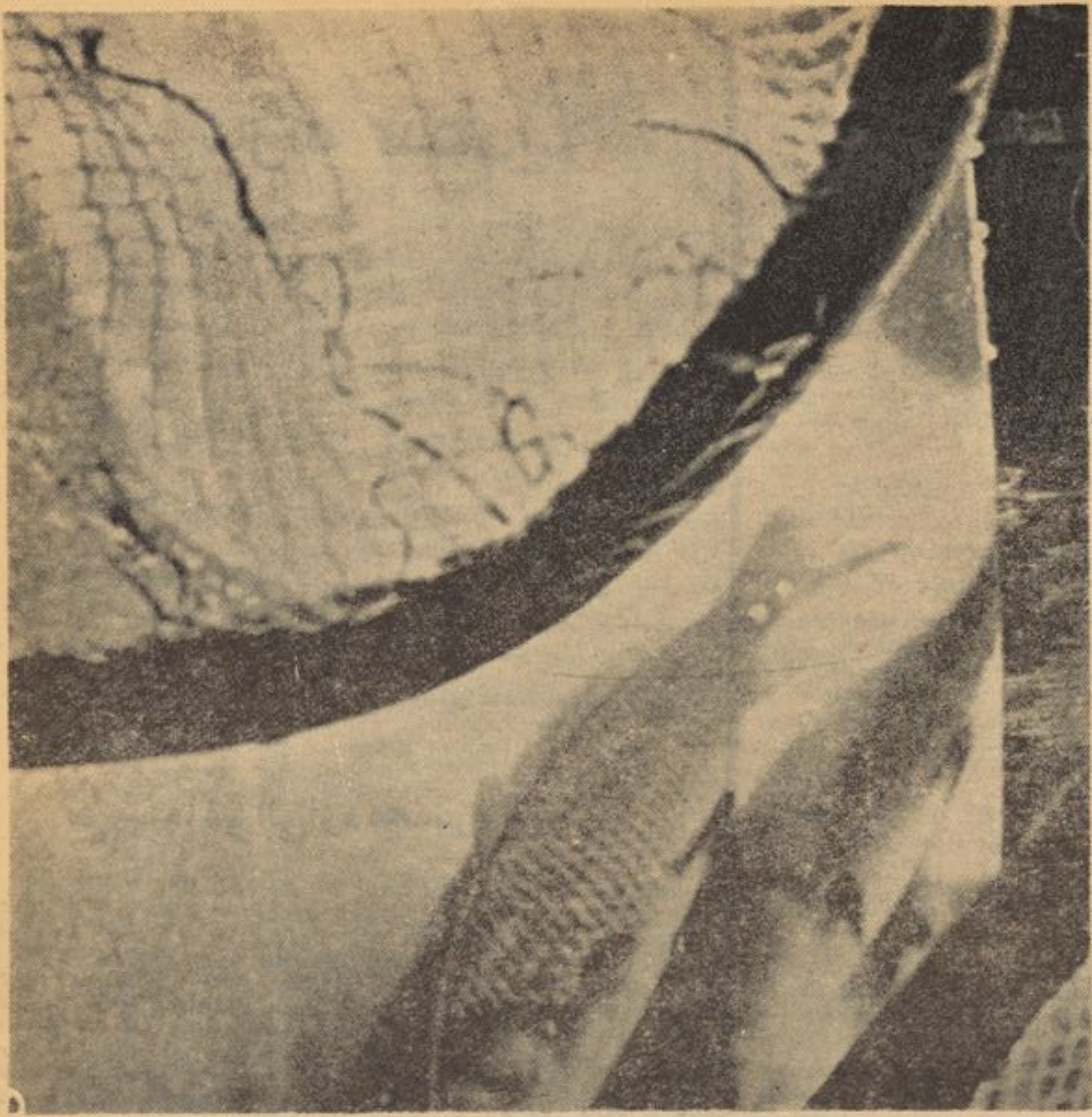
- وروږه ! تقريباً خو ورځي مخکې يې دغه لاره تيريم چه ناڅاپه مي ستا په رستوران کې پر دغو ښا ناستو کبانو سترګې وليښي چه په ډير زحمت او تکليف په دغه ښيښې بوتل کېښي ژوند کوي . که څه هم کبان ډير ښکلې او گلالي دي او داسې معجزه يې چه تاسي هم ددغو څښانسته کبانو او نورو حيواناتو سره مينه لري . که چيرې ستا په ياد وي تير کال هم ددوي په موسم کېښي ستاد درستوران په مخکېښي دښر مو ښي دچيانو فسونه څرپيدل . هغوی چه په لږڅه غټ شول بيا به مو پر خلکو پلورله . څنگه دغسې نده ؟

د درستوران څښتن نه چه دزمرګ خبرو څرپه ورکړي وو نو پر شونډانو يې تندا راوړه . نو په لسو اووازي درستوران وټوکرښه ور وچ کړه .

- هلکه ا ستاره . زکره دوي توري چای راوړه .

په دغه وخت کېښي موږ دواړه پر يوه ميزباندي کېښستو سمستې چای راوړيدې ما هم په چايو ځان مصروفه کړې کله چې مي دچايو پياله را پورته کړه . نو زمرګ د درستوران مالک مخاطب کړ او خپلو خبرو ته يې دارنگه دوام ورکړ .

- وروږه جانه ! خوباشتي مخکې زه دبندې ځانې څخه آزاد شوي يم . خداي دي په تاسي نه وينې . دبندې ځانې تکليفونه پسرما تير شويدي . زه پوهيم چه پراخ او آزاد ځای څومره شونه او لت لري . تنګ ځای بيا ترکومي اندازې پوري تکليف لري . که رښتيا راڅخه بوښي . تنګ ځای يو انسان ډير ناآرامه کوي . که چيرې تاسي فکر کړي وي ديوه سړي چه بوتونه پر پشو باندي تنګ وي او پر لاره څي . څومره به تکليف او عذاب کېښي وي . سوږه چه هم خو ورځي پسخرا



ستا درستوران ومخ نه تيريدم . دغه کيان
مي وليدل چه خاي يي ډير وړوکي او
تنگک دى اوپه ډيره سختي سره پوي خواو
بلي خواته حرکت کوي . نو هروخت چي بهر
په زړه شول زده مي ډير پر خوږيږي او يوډول
روحي تکليف يي راکاوه او څکه دلته راغلم
چي ستا پلم و دغي موضوع ته واړوم .
نوکه چيري ستا خوښه وي . ددغو کيانو
دپاره به يو بل غټ ښيښي بوتل پيدا کړو .
خوچه دوي هم په ډيره خوشحالي او آساني
سره په هغه کښي پورته و کښته شي او
خپل حرکتونه په آزادانه ډول سرته ورسوي
بله خبره لاداره که ښه فکر وشي ، انسانانو
دوي بنديدان کړي دي او دغه بده ورځ يي
پر راوستي ده . نه ورته وگوره ! په دغه
ښيښي بوتل کښي لکه وچکلک لرگي سو
ديله سره مښتي دي . موږ نه پوهيږو چه
پر دوي باندې څه تيريزي . شايد دوي به
ناري او غالمغال کوي . امکان لري چه دوي
دزياتو نارو او چغو څخه سترې شوي وي
او زموږ و خواته دغرت او بدبيني پيغامونه
راليزي .

درستوران دخښتن تندي چه غوږه سوي وو
ارد زمړک ولور ته يي په خبر خبر کتله .
دارنگه وويل .

— تاسو ښه وايست . دغه کيان په لومړيو
ورځوکښي ډير واره وه اوپه نوموړي ښيښي
بوتل کښي يي په ډيره آساني حرکت کولاي
شوای . لاکن څرنگه چي معلوميزي په زړه
موډه کښي يي وړه وکړه . رښتيا هم دغه بوتل
اوس پر دوي باندې ډير تنگ دى او بايد
ددوي دپاره بل غټ ښيښي بوتل پيدا شي
چه دوي هم ...

پدې وخت کښي زمړک دده خبره ورپيري
کړه او وي ويل .

— ملگري ! که ښه فکر وشي . پدې خاورينه
نړي کښي هرڅوک څان ته ټکلي عقیده اړکښ
لاره لري زه په خپله پدې عقیده ښم . چه د
بيوزلو او کمزورو خلکو سره مرسته کول
ډير مقدس کار دى . انسان خولا پر پرده چه
حتي ديوه حيوان سره مرسته کول دانسان
اصلي دنده ده . ددغه کار په اجرا سره انسان
نه باطني آرامتيا ورپه برخه کيږي ډير څخه
داسي پيښه شويده چه ددغي يوه څانگه مي
ديلي څانگي دتالير څخه ايستلي ده خوچي
هغه هم په دغه آزاده هوا کښي وړه او نمو
لرکي .

— وروره ! ستا خيري ډيري خوږي اود
برکت څخه ډکي دي .

— مهرباني موده . ښه مي په ياد دي چي
پروسپ کال ددغي لپاري څخه تيريدم چي
ناڅاپه مي پر يوه وڼه باندې سترگي ولگيدي
چه يوه طالم يي په تنه کښي يو غټ ميسج
وملي وو او خپل بايستکل يي په هغه پوري
څړلي وو ماد دغي صحنې رايدلو څخه دا
احساس پيدا کړ چه کواکي دغه ميسج يي زما په
زړه کښي ښخ کړيدي او داسي معلو ميدل چه
ددغي وڼي چمي ، ناري او نريادونه زه
اودم .

خدای شاهد دي چه خوورشو مسائل مي
ددغه دوکانداره سره جيري وکړي خوچه هغه
مي ودي نه مجبور کړ چه ددغي ددغي څخه ميسج
ليري کړي او خپل بايستکل در باره هلته
ونه شوي .

کله چه مي داکار وکړ ، خدای په رښتيا سره
خوښيږي چي هغه شپه مي په آرامي خوب
وکړ . نوکه حقيقت راڅخه پوښتي دهغي
ورځي څخه چي دغه کيان ما بندلي دي . خوب
راڅخه تللي دي . هيڅ څاي غوند نه را کوي
تريه دا فکر راسره ملوو . چه دغه کيان به
څنگه وي ؟ شپه او ورځ به څنگه پري تيريزي
وروسته له ډير فکر څخه مي تر سپار دا جرئت
وکړ چه خپل ملگري سره دلته راشم او تاسي
ددغي کښي څخه خبر کړم . امد رښته چه زما

زمرک رښتيا ويل . ورورته له خو سيبو
څخه کيان وروورو په حرکت او ښوريدو کښي
شول . په لومړي مرحله کښي يي شانونه
ورورو وښورول . کله چي يوه شول چه
نورهم زموږ دحرکت دپاره زهينه مساعده ده
نوڅکه حرکتونه يي تيز کړل او داسي احساس
کيدل چي ددوي دپاره دنوي ژوند زيري شوي دي .
پسرله خودقيقو دا اطمينان ورته پيښو
خپل وزرونه او لگي يي پورته او کښته کړل
اوددغه غټ ښيښي بوتل په شاو خوا کښي
يي لويې شروع کړي په داسي حال کښي چي
زمرک خپل لاس زما پر اوږه ايښي وو او په
زوره يي خندل ، تاسي وويل :

— ملگرو ! تاسو چه متوجه شي . وگوري
چه څومره ښکلې صحنه ده . دوي اوس د
ژوند څخه خوند اخلي څکه چه اوس ددوي
وړوکي دنيا پراخه شويده . پراخه او لويه
دنيا ددوي دپاره واقعي دنيا ده .

آيا تاسو پوهيږي چه اوس به دغه کيان
څنگه فکر کوي ؟

آبادوي پدې پوهيږي چه موږ بوله ددوي
دسر نوشت په فکر کښي يو ؟ آيا دوي دا
فکر کړيدي چه موږ ددوي دډورکي دنيا لويه
او پراخه کړيده ؟ شايد دوي يي خبره وي
لاکن زموږ دپاره څه نو پر لري . زموږ
مفصل ښه ژوند کول دي . دا حرکتونه شول
چه دغه کيان درحمت او تکليف څخه خلاص
شول او اوس آرامي احسا سوي . ددوي د
آرامي سره يوځاي موږ هم شوي او رښانيت
ښکاره کوو . حتی دغو شيبو دپاره مو ددوي
دآزادي او خوشحالي څخه حسود او لذت
پووي . نوکه چيري فکر وشي وانشي او
رښتيني ژوند همدا دى اوس .

وروسته درستوران نوکړ په يوه لويي
کښي اوپه راوړي اوپه نوموړي غټ ښيښي
بوتل کښي يي واچولي او تاسي کيان راوړل
اود هغه پخواني بوتل څخه يي ودغه نوي
بوتل ته واچول .

زمرک چه دا صحنه دسريه سترگو ليدل
په خبره کښي يي ديوه ماشوم په خبر ډيره
سپيڅلي او معصومه خندا ښکاره شوه داسي
معلوميدل چي پر يوه مشکل کاريي پسي
موندلوي ، خوشحالي يي کول اوپه لوړ آواز
يي خندل . په داسي حال کښي چه حيله چه
اوږه يي کړول ، داسي يي وويل :

— وروڼو ! تاسي لورڅه صبروکړي . نوموړي
کيان اوس وځپلي آزادي نه رسيدلي دي کله
چه دوي حرکت وکړ . هيڅ بازي نه کيږي
بله خبره لاداره چي بدونه يي گرځ دي .
پسرله څو دقيقو به وويني چه دوي نوپونه
وهي او پورته پورته کيږي .

کار په اجرا کښي ډير رصانيت لري زمرک
په ډيره جالاکي او مهرباني هغه ښيښي بوتل
وده ومخ ته کښيښاوه .

لاکن پدې وخت کښي درستوران خښتن
دڅان سره دافکر کاوه چه دا پياڅنگه انسان
دي . ممکن داهم دليونيانو دپلي څخه وي څکه
چه ددي کار په کيدو سره موږ نه شه تاوان
نشته بلکه کښه مولاره . او څرنگه چي دي
ددي کار په کولو سره خوشحاليږي نوپري يي
ږده چي دا ارمان يي ترسره شي . که چيري
بيا دغه ليوني درستوران ومخ ته تيريدل نو
ددغه کيانو دتنگ خاي په ليدلو نه تکليف
نويښي اونه به دخپل تيري جيلحاني په فکر
کښي لو تيری .

وروسته درستوران نوکړ په يوه لويي
کښي اوپه راوړي اوپه نوموړي غټ ښيښي
بوتل کښي يي واچولي او تاسي کيان راوړل
اود هغه پخواني بوتل څخه يي ودغه نوي
بوتل ته واچول .

زمرک چه دا صحنه دسريه سترگو ليدل
په خبره کښي يي ديوه ماشوم په خبر ډيره
سپيڅلي او معصومه خندا ښکاره شوه داسي
معلوميدل چي پر يوه مشکل کاريي پسي
موندلوي ، خوشحالي يي کول اوپه لوړ آواز
يي خندل . په داسي حال کښي چه حيله چه
اوږه يي کړول ، داسي يي وويل :

— وروڼو ! تاسي لورڅه صبروکړي . نوموړي
کيان اوس وځپلي آزادي نه رسيدلي دي کله
چه دوي حرکت وکړ . هيڅ بازي نه کيږي
بله خبره لاداره چي بدونه يي گرځ دي .
پسرله څو دقيقو به وويني چه دوي نوپونه
وهي او پورته پورته کيږي .

وروسته درستوران نوکړ په يوه لويي
کښي اوپه راوړي اوپه نوموړي غټ ښيښي
بوتل کښي يي واچولي او تاسي کيان راوړل
اود هغه پخواني بوتل څخه يي ودغه نوي
بوتل ته واچول .

زمرک چه دا صحنه دسريه سترگو ليدل
په خبره کښي يي ديوه ماشوم په خبر ډيره
سپيڅلي او معصومه خندا ښکاره شوه داسي
معلوميدل چي پر يوه مشکل کاريي پسي
موندلوي ، خوشحالي يي کول اوپه لوړ آواز
يي خندل . په داسي حال کښي چه حيله چه
اوږه يي کړول ، داسي يي وويل :

— وروڼو ! تاسي لورڅه صبروکړي . نوموړي
کيان اوس وځپلي آزادي نه رسيدلي دي کله
چه دوي حرکت وکړ . هيڅ بازي نه کيږي
بله خبره لاداره چي بدونه يي گرځ دي .
پسرله څو دقيقو به وويني چه دوي نوپونه
وهي او پورته پورته کيږي .

غوښتنه ومنی . اوکه چيري دنوي ښيښي
بوتل راويول تاسي ته گران او مشکل کاروي
زه شخصاً حاضر ښم چه دغه کار وکړم . پدې
شرط چه تاسي اجازه را کړي که چيري ستاسي
خوښه شي او موافقه وکړي . زه به ډير ډير
درڅخه خوشحاله شم .

درستوران خښتن چه درستوک دغه ډول خبرو
اوکسو په تعجب کښي اچولي وو . خپل
شونهان يي خلاص کړل . خوښتن يي چهغه
وړاښي . چي ناڅاپه زمړک حوري شروع کړي
اووي ويل :

— ملگري نه شه مه وايه . زه ددي شم
اوپه ډيره چابکي سره به هغه مطلوب ښيښي
بوتل راوړم .

زمرک په ډيره جالاکي دچوکي څخه پورته
شو او درستوران څخه ووتی . دوتاو په وخت
کښي يي دارنگه وويل .

— وروره ! پسرله خود ښار څخه دو باره
راشم . تاسي مطمئنه اوسي .

کله چه زمړک درستوران څخه دباندې ووتی
زه سمعستي پده پسي روم شوم . وروسته
ترڅو دقيقو دواړه ديوه دوکان دمخ ته ودريدلو
په دغه دوکان کښي راز راز ښيښي بوتلان
موجود وه . زمړک ددغو بوتلانو دمنځ څخه
يو ډير غټ او ښائسته بوتل انتخاب کړ .

وروسته يي پسي دوکاندار ته ور کړي او
په ډيره منډه درستوران په لور روان کړ .
کله چي موږ دواړه درستوران ته ورنوتلو
نو درستوران دخښتن پر شاو خوا څو تنه نارينه
راټول شوي وه داسي معلوميدل چه زموږ په
باره کښي خبري کوي . درستوران دمالسک
سترگي چي پرموږ ولگيدی . نوپر شونهانويي
يوه نازکه خندا ښکاره شول . داسي احساس
کيدل چي ډير خوشحاله شويدي اود نوموړي

سال که گذشت...

برگزیده الافرد هیچکاک

بقیه صفحه ۵۴

خیلی لازم دیده می شود، زیرا اگر به همین ترتیب که تاکنون صورت می گرفت مجرمین ترا فیکس با مجرمین خطرناک حرفه ای و متکرر در یک احاطه مجوس شوند از تماس شان طبیعی است که بر تعداد مجرمین خطرناک روز بروز افزوده خواهد شد.

از رئیس محکمه ترا فیکس می پرسیم:
آیا در این زمینه کدام اقدام می بعمل آمده است؟
می گوید:

ریاست محکمه ترا فیکس شهر کابل با احساس مستولیت بزرگ درین دوره تاریخی افغانستان در پرتو نظام نوین جمهوری که هدف آن بیانگذاری تحولات بنیادی در مملکت است دارد قبلا عین مشکل را با مقامات صلاح در میان گذاشته که تا آنجا که امکان دارد در عملی ساختن آن تصامیمی اتخاذ گردد و در آینده یقینا تصامیمی اساسی تر اتخاذ خواهد شد تا این مشکل رفع گردد و برای مجرمین ترا فیکس زندانهای مخصوصی بوجود آید.

بقیه صفحه ۱۷

چاغوالی اود دهغره سه

پیدی چول له هماغه کوجنوالی خغه چاغیری اوکله چه زدوی او بلوغ سن ته ورسیری، چاغوالی نه ور خغه لیری گیری. پوهانو ته خرگنده شویده چه معمولاً زیاتره چاغ وکری داعصابو له سلامتی خغه خوندی اوکتوردی مگر په زده پوری تکی دای کله چه دغه چاغ خلک دخیل چاغوالی سره مبارزه کوی اوکله چه له وزن خغیی خوکیلو گیری، ناخابه دخیلو داعصابو او روحیاتو انبول له لاسه ورسوی، زدوی داعصابو انبول هم خو مره چه زیاتسی و ازگی له خرابیری. دغه چول خلک (یعنی هغه کسان چه په مختلفو وسایلو سره خان دنگروی) معمولاً دخواشینی، تشویش او عصبانیت سره مخامخ گیری. په زده پوری خبره داده کله ددوی چه مصنوعی دنگر والی له منغه لاپسی او یوخل

بیا چاغ شی، اعصاب بی بیرته انبول پیدا کوی. پوهان وایی چه دغسی افرادو دچاغوالی علت دای چه دغه اضافی وازگی ددوی په بدن کتبی دروخی دفاعی میکانیزم په عنوان ذخیره شویدی، کله چه یو چاغ سوری خان دنگروی، پهلری چه پخبله و پوهیری، دخیل بدن دغه دفاعی میکانیزم له لاسه ورسوی اوله همدغه امله خواشینی، پریشانه، وارخه، نارامه اوغم خیلی گیری. نوموړی پوهان وایی چه چاغوالی خغه مغنیوی دهغه سره د مبارزی په نسبت دیر خله آسانه دی، یعنی کله چه تاسی متعادل یا دنگر وزن لری، په دیری آسانی سره د ورزش او یاغدایی رژیم په وسیله دچاغوالی مغنیوی کولای شی، خو کله چه چاغ شوی، بیگوان کاردی چه بیرته خان دنگر گیری.

(کمی پیش از ساعت صبح خانم روگیش را در دفتر مغازه اش ملاقات کرده است.)
ویلی اظهار داشت: ((پس از آن به دنبال ماست رفتیم. زیرا او از من خواست کرد تا برایش ماست بیا موزم. و وقتی ۱۵ دقیقه بعد تر با ماست وارد مغازه شدم، خانم روگیش را در مغازه نه یافتم.))

((اسم شما چیست))
(ویلی گروه)
کمیسار فیتس فوراً به کتابچه یادداشت های خانم روگیش مراجعه کرد و در دست نامها بدینا چیزی مکتبه بالا خره پیدا کرد. حقیقتاً: «نام ویلی کروزه در کتابچه ذکر شده و در مقابل آن ۵۰۰ مارک دین اوند کار رفته بود.»

((آقای ویلی کروزه لطفاً با ما به ریاست بیا بید من میخوام به آرامی با هم حرف بزنیم.))

در انای تحقیق مامور نانک که هر لحظه بر عصبانیتش افزود میشد دستمال بینی خود را از جیب بیرون آوردن دستمال عدال هم به روی زمین افتاد.

فیتس گفت: ((لطفاً آنرا بمن بدید. سپس باتو چه زیاد آن مدال را از نظر منگشتاند و با کتبخا وی سوال کرد:)) (این مدال را از کجا پیدا کرده اید؟)

این را من و ویلی از شدت ترس رنگ صورتش را باخت و زبانش به لکنت افتاد.

فیتس نگاه می بصورت ویلی افکنده گفت خوب و حال بهتر است حقایق را بگو بید شما این مدال را امروز صبح در جیب تان گذاشته اید البته پس از انجام عمل جنایت و قتل خانم روگیش همینطور نیست؟

ویلی فریاد کشید: « من او را نه کشته ام و اصلاً چرا او را باید میکشتم؟ »
((برای اینکه شما از خانم روگیش بدین بودید و میبایست دین خود را به او می پرداختید ما اکنون شما را آنقدر تحت فشار میدهم تا به حقیقت اعتراف کنید.))

ویلی کروزه میباید است سو اینج زنده می خود را بان کنند و وقتی تذکر داد که به اثر است و کوب یک مهمان دار به هشت هفته زندان محکوم شده بود فیتس نگاه معنی داری بطرف همکاران خود انداخت و وقتی از نیمه شب گذشته ویلی راخصت دادند تا به منزلش بر گردد فیتس اظهار داشت: ((او را زیر نظر بگیرید.))

دو هفته پس از آن تاریخ گذشته و فیتس هنوز هم در قضیه قتل خانم روگیش در تاریکی محض قرار داشت تمام تعقیبات و ردیابایی که بدست آورده بود به ریگستان منتقلی شد و همه تلاش پولیس برای یافتن قاتل بی نتیجه ماند ویلی کروزه هنوز هم تحت استیفاء پولیس بود.

تا اینکه یکروز جوان وارد مغازه خانم روگیش شد او بیخه با لاپوش خود را بالا

زده بود ماداموازل بارتل که غدا است پولیس موقتاً امور مغازه را پیش میبرد از او استقبال کرد.

((من برای یک گرتی او نیفورم قدیمی آبرنگت یک پتلون اونیفورم با فیتس سرخ میخوام.))

((یک لحظه صبر کنید من برای شما میم شاید بتوانم پیدا کنم (ماد موازل بارتل بعد از اظهار این جمله به پولیس که پس خانه مغازه نشسته بود اشاره مبهمی داد سپس به نوع پتلون را جلو مشتری گذاشت.

مشتری یک پتلون با فیتس پام سرخرنگت وایستد کرد و اضافه نمود: شما مدال غلیخه هم برای فروش دارید؟ از گرتی من دو دانه مدال آن کم است.)) (دفعاتاً نورد جوان متوجه و جود پولیس در داخل مغازه شد زیرا پولیس های پولیس را از پشت یک پرده دید بایک جست از مغازه بیرون پرید و تا میخواست فرار کند مامور پولیس از عقبش وارد خیابان شد در همان لحظه صدای فریاد عابری بلند شد زیرا جنایتکار به مجرم دبیرون رفتن از مغازه در وسط خیابان با مامور تری تصادم کرد و جابجا زیر تأیر موتر هلاک شد.

درجیب بالا پوشش یکجور د دستکش سیاه و یکس پول خانم روگیش پیدا شد. و حین تلاشی اتاق او گرتی مود قیصری هم بدست پولیس افتاد.

ویلی کروزه از شنیدن خبر دستگیری قاتل خوشحال شد و با آرامش خاطر بکسب وکار خود به صفت مامور نانک تیل ادا نه داد.

بقیه صفحه ۵۹

هغه عجب سړی

نوبته به داوی چه پول انسانان یو دیله په وانی خصوصیاتو پوه شی، انسانی پوهه او انسانی کرامت لکه خنگه چه شایي هم هغسی و ساتل شی. یو انسان دبل انسان په وژلو او محوه کولو خویش نه شی بلکه دوی باید یو پر بله مینه او علاقه و لری دملومو او تر اسارت لاندی خلکو دژوند څخه لذت یونشی بلکه د هغوی دآزادی او نیکمرغه ژوند دپاره فداکاری وکړی، وپوړکی دنیایی ور لویه کړی خوچی په پوړلو بشری ټولنو کتبی انسانان آباد او خوشحاله ژوند وکړی، که فکر وشي دا انسانسی ټولند وروستی غایه او هدف دی. زما هیله او آرزو همدا ده چه انسان ونوموړی ستره هغ ته ورسیری.

بقیه صفحه ۶۲

سخن گو تاهي

می خواستند بودند همین تسلط بر تکنیک است، همراه با جذب جزئیات زاید، که یکی از علائم مشخصه ای دوری (عظمت رنسانس) را می سازد. دوره ای که کارهای او لیه (میکلانژ) و بیشتر کارهای (رافائل) و (لیوناردو داوینچی) را دربر می گیرد. (تولد وینوس) رب النوع جمال در یو نان اثری از (بوتیچلی) نقاشی اینتا لیایی است. دو این تا بلسو (وینوس) از میان صدقایی بروی امواج دریا بیرون آمده، و قد بر افراشته است. با اینکه امواج آب کاملاً مشخصی نیست ولی حالت موها آن را بطوری بیان میکند.

صفحه ۶۰

خشم دریا

بلی من هستم .

بعد هر دو بی سخن ماندند و لحظه ها با نگاه های ژرف و پر معنی با هم صحبت نمودند . سپس (آنجیل) باخنده بی سکوت را شکستا نند . مرد در برابر خنده او به پیشانی اش گره انداخت و چیزی نگفت :

(آنجیل) دو باره خندیده گفت :
- باز هم کتاب میخوانی ؟
مرد نگاه هایش را ژرفتر ساخت و پس از لختی خاموشی با صدای بلند گفت :

- چیزی های بازاری نیست ...
این را گفت و کتاب را سوی (آنجیل) پرتاب کرد . (آنجیل) کتاب را بر داشت کتاب ضخیمی بود . جلد زر کوب و کاغذ اعلا داشت . باخط زیبایی بر پشتی اش نقش شده بود :

(داستان ها و اشعار دل انگیز) (آنجیل) که نام کتاب را خواند با تمسخر خندید و در میان خنده هایش کتاب را در زیر بغلش زدو خطاب به مرد گفت :

خوب آقای مطالعه چی ، درین مدتهای دراز کجا بودی .
مرد که باشکفتی او را می نگر یست پاسخ داد :

- به ساختمان کاخی مشغول بودم (آنجیل) که کیسو هایش را بر سپایش می مالید ، لختی خاموشی ماند و بعد آهسته گفت :

- کاخ سعادت ؟

- از همین چیز ها .

سپس هر دو خندیدند و بر خاستند . (آنجیل) آزادانه بازویش را به بازوی مرد حلقه نموده گفت :
- میرویم تا کاخ سعادت را تماشا کنیم .

(آنجیل) در راه پیمائی آهسته آهسته کتاب را ورق میزد ، داستان ها و شعر ها را میخواند آنکا هیکه او سخت در خم و بیچ جاده های قصه و شعر سر گردان بود مردوی را به جایش میخکوب نموده گفت :
- اکنون باید رسم این دیار را مراعات نمائیم .

(آنجیل) که در برابرش کشت زاری زمردین را گسترانیده یافت پرسید :
- رسم این دیار چگونه است ؟

شماره ۴

رسم این دیار طور یست که باید هیچکس در میان مرزعه های زیبا و دوست داشتنی پاپا پوش گردش نکند .

مرد این را گفت و دستمالی را از جیبش بر آورده بوسه ها و بالا پوشش را بست (آنجیل) هم با پیروی از مرد بالا پوشش و بوت هایش را در دستکول قالیچه ای اش انداخت .

ساعتهای پس از نیم روز بود . آفتاب ملایم روشن بهاری همه چیز را در آغوش داشت . از هر سو عطر دلاویز گلها و سبزه ها به مشام می رسید . آن دو آهسته آهسته در کوره راه های که باریک سفید میده نمناک فرش شده بود از دامنه های کوه مخملین به طرف تپه های بالای دره پیش می رفتند . هر سو مثل این دو پیش می رفتند . هر سو مثل این بود که زمرد اصل گسترده باشند . در کناره های مرزعه ، گلپای سرخ لاله صف بسته بود . باریک راه هایی را که آن دو می پیمودند از دل کشتزار های گذشتند و در پیرامون این باریک راه ها از قلب سبزه های شسته گلپای رنگا رنگ بهاری قد برافراشته بودند . وقتی چند تپه بر از سبزه و گل را پشت سر گذاشتند در برابر کاخ زیبایی خود را یافتند که در آغوش جنگلهای پر شگوفه قرار داشت .

مرد ، (آنجیل) را به سالون کاخ رهنمائی کرد . دریای نیلغام ، آرام آرام با آهنگ دل انگیزی از میان سالون می گذشت . ماهیان خالدار در دل دریا می رقصیدند . شاخه های پر شگوفه از پنجره هادر میان سالون هجوم آورده بود .

(آنجیل) بی اراده فریاد شادمانه کشید :

سوا چه کاخ با عظمتی
نخسین بار است به سالونی برمی
خورم که از میانش دریا میگردد
مرد تیب ریکارد راز و شن کرد . فضای سالون را موزیک شتراوس در آغوش گرفت . آن دو رقصان رقصان در کنار (بار) جا گرفتند . ساعتی بعد (آنجیل) خطاب به مرد گفت :

رقص کلاسیک هندی را می پسندی ؟

مرد در برابر پرسش او چیزی نگفت و خاموشانه از سالون بر آمد پس از لختی بسته بی را در پیش پای «آنجیل» که بسته را باز کرد زنگهای با به صدا در آمد و عطر دل انگیزی از لباس رقص به هوا شد .

مرد روی دو شکی نشست و به طبله زدن پرداخت «آنجیل» آهسته آهسته در بر و درازای سالون به قدم زدن پرداخت ، ناگهان در جایش نشست و نرم نرم زمزمه کرد .

- نه نه ، نمیتوانی ، بازاری طبله میزنی .

این را گفت و با شتاب بر خاسته از دستکولش با احتیاط ریکاردی را از میان تکه سرخ ابر بشمین گرفت .

پس از اینکه آن را خوب بپاک کرد و سوزن گرا مافون را چندبار در ریکارد های دیگر امتحان نمود سوزن را روی آن گذاشت . صدای موزون تال طبله همراه تار های ستار فضا پخش کرد . (آنجیل) باهنگ آن چنان استادانه رقصید که مرد خود را بیخی باخت . وقتی آهنگ به آخر رسید و (آنجیل) از رقص باز ایستاد مرد به رسم احترام با دستهای بسته خودش را در پیشگاه او خم نمود .

(آنجیل) هما نگونه که زنگها در پایش بسته بود ، سوی بار پیش رفت و پس از آنکه گلاسش را تابه انجام سر کشید . از بین یکاردهای مرد چند تا راجدا کرد و متباقی را یکی پیشت هم به در انداخت .

مرد بیخیال او را تماشا میکرد و چیزی نمی گفت . وقتی (آنجیل) از پرتاب ریکارد ها فارغ شد کتابی را که در کافی از مرد گرفته بود هم به دریا انداخت .

درین هنگام مرد خاموشانه دستکول (آنجیل) را بر داشته گفت :
- اجازه است محتوا پیشی را ببینم .

(آنجیل) که در میان صفحه های سمفونی (در باچه قو) بخش ششم آرا می پالید پاسخ داد :

- بفر مایید ، بفر مایید !
محتوای دستکول چند تاریکازد ، چند داستان کوتاه و شعر نوویک تابلوی کوچک بود . مرد به دقت متوجه تابلو شد . بد گوشه های آن سوخته است . سوختگی گوشه های تابلو او را به گذشته ها برد ...

مرد محتوی دستکول را با دیدن مرد با شتاب سوی دریا دوید و با شتاب سوی دریا دوید و محتوی دستکول را به دریا خالی کرد (آنجیل) فریاد کشید :
- ای مرد نادان چه کردی ، زندگی را بریاد نمودی !
مرد در برابر فریاد های او خندید . (آنجیل) به سخنهایش ادامه داد :
- من از میان صد ها صفحه موسیقی و هزاران ورق کتاب و ده ها تابلو همین ها را یافته بودم ، همین ما را این ها چیز های بازاری نبود ، شاهکار بوده شاهکار !
(آنجیل) بی تابانه در کناره های دریا می دوید و زنگهای با هایش به صدا در می آمد .
مرد با خنده او را تماشا می کرد و خنده اش هر دم بلند تر شده میرفت .
ابر های بهاری می غریدند ، آذرخش ها برق می زدند ، کنده های برف و یخ از قات سنگلاخ ها در میان دریا می غلطیدند پاران سیل آسا میبارید ، باد به شدت میوزید و دریا خشم گین به نظر می آمد ، (آنجیل) میخواست به دنبال شکار هایش خودم را به دریا اندازد و لسی مرد از بازوان گرفته مانع میشد . سر انجام (آنجیل) پیروز شد و توانست که هر دوی شان را به دریا بر تاب نماید .
بعد ها ... پس از فرو نشستن خشم دریا ، کو دکان در جریان بازی های کودکانه از لابلای شاخه های جنگل کنار دریا ، پارچه های تابلوی رنگین و رورفته بی را می یافتند .
که نقشی از حرف ها و کلمه ها در دل داشتند :

بیرس های هنری



خط ثلث از رویا



خط میر عثمان (۹۶۱-۱۰۲۴)



خط محمد مکیان
۱۳۵۳ هجری

چه دیو شد
چه زبرد که قصه ای ز عشق پانگنه ام
بروی خوب دلبری نظاره ای نگرده ام
نه آنکه دل گرفته ام
نه اینکه دل فسرده ام

زمن بیوس
بیوس کزچه دل ز عشق کنده ام
نه وصف چشم گفته ام
نه یادیار کرده ام

ترا قسم به نرگست
به نرگسین باده مست و دل برت
بچشم شوخ کافرت
زمن بیوس

بیوس کزچه آن دل هوسگرم
بکوی ماه چهرگان نهم رود
زیاد سیم بیکران نمی تپد

بلی! دگر من آن نیم
من آن نیم که سالها مرا
سناه چشمگان تو فریب داده اند

نگاه نیم مست تو
دگر دلم ز جانمی برد
و دیگر این شکسته بر
بهر بیایه ای
شاخه ای هوس نمی برد

۶ فوس ۱۳۵۲
از: سرشار روشنی



سپاه مشوق میر عبدالرحمن (متوفی ۱۲۸۶)

عشق آمد و ز بروم تو شدم دست

مشوق و اوت تو شدم شبت

کفکافه ای عاشق تو برین مست

جز مشوق خیال رخ من مشوقی نیست



نمونه خط میرعلی هروی
(متوفی ۹۶۶ قرون دهم هجری)



خط ثلث از وکیلی



نمونه خط یکی از خطاطان مشهور وطن
مرحوم محمد یعقوب خان
عزیزالدین وکیلی قلمی نمود. ۱۳۴۲ ش.
با استقبال از عبدالرحمن الحسینی



چهار سوار کار ماهر - اثر البرت دورور سال ۱۴۹۶ .

کیفیت این تابلو در اینست که به اندازه ۲۸ × ۳۹ سانتی متر روی چوب کار شده

تولد وینوس

انری از دور رنسا نس - سخن کوتاهی درباره رنسانس

«رنسانس» ظاهراً از کلمه رینارستیا بر گرفته شده است که برای نخستین بار «وازاری» نقاش، پیگیر ترش و نویسنده یکی از بزرگترین کتابهای تاریخ هنر آن عصر، برای تشریح این تولد دوباره بکارش برد. (رنسانس) دور احیای هنر و ادبیات تحت تأثیر قالب های کلاسیک از قرن ۱۴ تا ۱۶ است. و فاصله میان سالهای ۱۲۴۰ تا ۱۵۰۰ دوره اولیه آن است. اصطلاح (عظمت رنسانس) تنها برای دوره ی کو تاهی بکار میرود: زمانی که هنر متدیان بر تکنیک کار خود تسلط مطلق داشتند و با حد اکثر وفا داری با طبیعت قادر به انجام دادن هر آنچه

بقیه در صفحه ۵۴



(تولد وینوس) از بوتیچلی این تابلو در گالری او. فیتسی در فلورانس به نمایش گذاشته شده.

نمونه های از خط نستعلیق

خط نستعلیق را میر علی (متوفی ۸۵۰ هجری قمری) از دره گسون ساختن خط نسخ و تعلیق ایجاد کرده است. بعد تو سبط خطا خان اولیه آن: میرزا جعفر با یستغری، سلطان محمد خندان، سلطانا نعلی، مو لینسا اظهار هروی و بالاخره میرعلی هروی بسج گردید و شکل یافت. میر عماد و میر عبدالرحمن ظرافت و زیبای بی ماندی در آن پدید آوردند که خط نستعلیق را به زیبا ترین شکل آن رسا آیدند.



سیاه مشق از سید داؤد حسینی خطاط معاصر خانقاه و کعبه و دیر و کلیسا و کشت حد فسون از بهر دل بستند دل خشنود نیست. کافر برا پخته تر سازد شکست سوهنات گرمی بتخانه بی هنگامی محمود نیست (اقبال)

صحت رو شنید لاند هر دارد فیض عام

خانه ی آینه بر روی کسی مسدود نیست نور یزدانی، ملاطم های شیطان در آن هیچ چیزی در جهان آدمی کمبود نیست (ضیا فارینز اده)

زین واقعه مدعو شم،
باهو شم و بی هو شم،
هم ناطق خامو شم، هم نوح خموشانم!
زان رنگ، چه بی رنگم؟!
زان طره، چه آونگم?!
زان شه ع، چو پروانه، یارب چه
پریشانم...؟!
هم خونم و هم شیرم،
هم طفلم و هم پیرم،
هم چاکر و هم میرم، هم اینم و هم آنم!
هم شمس شکر ریزم،
هم خطه ی تبریزم،
هم ساقر و هم مستم، هم شیره ی -
پشیمانم!

(هو لوی بلخی)

مود و فیشن



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**